



# قاصدان روزان ابری

اسامے جان باختگان خیزش سراسری آبان ۱۳۹۸



---

# قاصدان روزان ابری

اسامه جان باختگان خیزش سراسری آبان ۱۳۹۸



توانا

TAWAANA

آموزشکده آنلاین  
برای جامعه مدنی ایران

e-collaborative

*for civic education*

---



آموزشکده آنلاین  
برای جامعه مدنی ایران

<http://www.tavaana.org>

پروژه

e-collaborative  
*for civic education*

<http://www.eciviced.org>

---

## قاصدان روزان ابری

---

اسامی جان باختگان خیزش سراسری آبان ۱۳۹۸

The Names of the People Killed in the November 2019 Iran Protests

---

ناشر: E-Collaborative for Civic Education

---

© E-Collaborative for Civic Education 2020



## فهرست

۱۳	درآمد
۱۷	محمد رضا احمدی، ۱۷ ساله
۱۸	علیرضا استوان، ۱۸ ساله
۱۹	نیکتا اسفندانی، ۱۴ ساله
۲۱	احمد آلبوعلی، ۱۷ ساله
۲۲	محسن آلبوعلی، ۱۷ ساله
۲۳	حسام بارانی راد، ۱۷ ساله
۲۴	حمزه (محمد) بریهی، ۱۷ ساله
۲۵	مجاهد جامعی، ۱۷ ساله
۲۶	سید احمد جعاوله، ۱۷ ساله
۲۷	پدرام جعفری، ۱۸ ساله
۲۸	امیر حسین دادوند، ۱۶ ساله
۲۹	محمد داستان خواه، ۱۵ ساله
۳۱	آرین رجبی، ۱۷ ساله

۳۲	محمدجواد عابدی، ۱۶ساله
۳۴	امیررضا عبداللهی، ۱۳ساله
۳۶	ساسان عیدی وندی، ۱۷ساله
۳۷	خالد غزلاوی، ۱۶ساله
۳۸	علی غزلاوی، ۱۲ساله
۳۹	آرمین قادری، ۱۵ساله
۴۰	پژمان قلی پور ملاطی، ۱۸ساله
۴۱	آرش کهزادی، ۱۶ساله
۴۲	محسن محمدپور، ۱۷ساله
۴۳	ابراهیم مرادی، ۱۸ساله
۴۴	علیرضا نوری، ۱۷ساله
۴۵	رضا نیسی، ۱۶ساله
۴۶	مهدی ولی پور، ۱۶ساله
۴۷	آرشام ابراهیمی، ۲۱ساله
۴۹	علی اکبر ابروتن
۵۰	مصطفی ابروتن
۵۱	پویا احمدزاده، ۲۸ساله
۵۳	میثم احمدی، ۲۶ساله
۵۵	دانیال استواری، ۲۷ساله
۵۶	عزیز اسکندری، ۳۳ساله
۵۷	اقبال اسماعیلی، ۵۲ساله
۵۸	بهروز اصغرپور، ۲۶ساله
۵۹	سردار اعظمی، ۴۱ساله
۶۰	اسماعیل الله قلی
۶۱	محمدامین الله قلی، ۲۷ساله

۶۲	امیر الوندی مهر، ۲۶ ساله
۶۳	آرمان امانی، ۲۰ ساله
۶۴	رحیم امین آبادی
۶۵	علیرضا انجوی، ۲۶ ساله
۶۷	فرزاد انصاری فر، ۲۷ ساله
۶۹	عبدالله آجرلو
۷۰	مجتبی (یوسف) آلبوعبادی
۷۱	سجاد باقری
۷۲	قاسم باوی، ۴۵ ساله
۷۳	احد بشاره دورقی
۷۴	پویا بختیاری، ۲۷ ساله
۷۷	نادر بیژنونند
۷۸	مسعود بهارلو
۷۹	نوید بهبودی مهویزانی، ۲۳ ساله
۸۱	ایوب بهرامیان، ۳۵ ساله
۸۲	مهدی پاپی، ۳۱ ساله
۸۳	محمد پورپیرعلی
۸۴	فرامرز پورفرسادی
۸۵	مهران تاک، ۳۲ ساله
۸۶	جبار تجاره
۸۷	محمد تقی یار
۸۸	حسن تمیمی
۸۹	محسن جعفرپناه، ۳۰ ساله
۹۰	بهمن جعفری، ۲۸ ساله
۹۲	یونس جلیلی

۹۳	محمد رضا جمشیدی، ۲۱ ساله
۹۴	مهدی جهاننازی، ۳۵ ساله
۹۶	احمد چراغیان، ۴۰ ساله
۹۷	فرشاد حاجی پور میلوسی، ۳۰ ساله
۹۸	مهرداد حسابی
۹۹	رضا حسن وند
۱۰۰	علی حسینی
۱۰۱	محمد حشمت‌دار
۱۰۲	محمد مهدی حق‌گوی
۱۰۳	میلاذ حمیدی، ۱۹ ساله
۱۰۴	وحید دامور، ۳۰ ساله
۱۰۶	مهدی دائمی
۱۰۷	محمود و مهرداد دشتی‌نیا
۱۰۸	ارشاد رحمانیان، ۲۳ ساله
۱۱۱	حمید رسولی، ۳۲ ساله
۱۱۳	سجاد رضایی، ۲۰ ساله
۱۱۵	سعید رضایی
۱۱۶	مهرزاد رضایی، ۲۵ ساله
۱۱۷	نادر رضایی آبطاف
۱۱۸	ناصر رضایی، ۳۶ ساله
۱۲۰	اسماعیل رضایی پیرپشته، ۳۰ ساله
۱۲۱	خالد رشیدی
۱۲۲	حیدر علی رمضان‌نژاد، ۵۳ ساله
۱۲۳	یاسین رمضان‌نژاد دهکا
۱۲۵	مهران زاهدی

۱۲۶	علی سرتیپی، ۲۲ساله
۱۲۷	حمزه سواری، ۲۵ساله
۱۲۸	اسماعیل شجاعی
۱۲۹	حمید شریفی
۱۳۰	شهنام شکری
۱۳۱	آمنه شهبازی فرد، ۳۴ساله
۱۳۳	جواد شیازی، ۲۶ساله
۱۳۴	حمید شیخانی
۱۳۶	مینا شیخی، ۵۹ساله
۱۳۸	مرتضی صادقی نادر
۱۳۹	امید صالحی، ۲۱ساله
۱۴۰	محمد معین صالحی، ۱۹ساله
۱۴۱	حسن صحرايي
۱۴۲	گلناز صمصامی
۱۴۴	بهزاد صفرزاده
۱۴۵	آزاده ضربی، ۲۶ساله
۱۴۷	سید محمد حسین طاهایی، ۳۴ساله
۱۴۸	سید حمید طاهری، ۳۵ساله
۱۵۰	محمد طاهری، ۱۹ساله
۱۵۲	حسن طاووسی
۱۵۳	امیر حسین عباسی
۱۵۴	مهدی عباسی
۱۵۵	احسان عبدالله نژاد
۱۵۶	مبین عبداللهی، ۲۶ساله
۱۵۷	اسماعیل عرب احمدی، ۲۸ساله

۱۵۸	محمد عربی
۱۵۹	یونس عزتی
۱۶۰	عباس عساکره
۱۶۱	حسن علیزاده
۱۶۲	صفر عیدی وندی
۱۶۳	عرفان فائق، ۲۱ ساله
۱۶۵	سیدعلی فتوحی کوهساره
۱۶۶	کمال فرجی، ۴۱ ساله
۱۶۷	مصطفی فرزামী
۱۶۸	مجید فلاح پور
۱۶۹	امید فلاحتی
۱۷۰	حمیدرضا قبولی، ۱۹ ساله
۱۷۱	حسین قدمی، ۳۰ ساله
۱۷۲	هادی قربانی
۱۷۳	محمد حسین قنواتی
۱۷۴	عبدالله قویمی قلاتی
۱۷۵	امیر حسین کبیری، ۳۳ ساله
۱۷۸	ابراهیم کتابدار
۱۸۰	محسن کریمی نیا، ۳۴ ساله
۱۸۱	حسین کریمی علویجه، ۵۱ ساله
۱۸۲	آشور کلنا
۱۸۳	عبدالله لریستانی
۱۸۴	رامین لمسه
۱۸۵	فرهاد مجدم، ۳۷ ساله
۱۸۷	مجید مجدم

۱۸۸	میلاذ محققى، ۲۴ساله
۱۹۰	علیرضا محمدزاده
۱۹۱	کاوه محمدی
۱۹۲	هاشم مرادی
۱۹۳	عادل مطوری
۱۹۵	رضا معظمی گودرزی، ۱۹ساله
۱۹۷	مهرداد معین فر، ۳۲ساله
۱۹۹	بهزاد معینی فر، ۲۸ساله
۲۰۱	بهروز ملکی
۲۰۲	برهان منصورنیا، ۲۸ساله
۲۰۵	ابراهیم منصوری، ۴۰ساله
۲۰۶	میثم منیعات
۲۰۷	نادر مومنی، ۵۵ساله
۲۰۸	مهناز مهدی زاده
۲۰۹	آذر میرزاپور زهابی، ۴۸ساله
۲۱۰	جاوید میرزایی
۲۱۱	ابراهیم مهدی پور
۲۱۲	عثمان نادری
۲۱۳	پوریا ناصری خواه
۲۱۴	یعقوب نجفی بابادی
۲۱۵	نادر نصیرپور
۲۱۶	حمید نظری
۲۱۷	جواد نظری فتح آبادی
۲۱۸	محمد رضا نیکوروان
۲۱۹	مهدی نیکویی علی آبادی

۲۲۰	سیامک نویدی بیلداشی
۲۲۱	مظفر وطن دوست
۲۲۲	کاوه ویسانی
۲۲۴	مجید هاشمی، ۳۴ ساله
۲۲۶	دیگر اسامی



## درآمد

آبان ۱۳۹۸، ایرانیان فصلی جدید از اعتراضات علیه حکومت جمهوری اسلامی را رقم زدند؛ اعتراضاتی خودجوش، یکپارچه و سراسری در چهار گوشه کشور که اگرچه جرقه آن را گران‌شدن بنزین زد، به سرعت دیکتاتوری چهل‌ساله، فساد سیاسی و اقتصادی، سرکوب مردم و تباه کردن سرمایه ملی را نشانه گرفت. شهروندان با شهامت و شجاعتی مثال‌زدنی در خیابان‌ها و کوچه‌ها به یکدیگر پیوستند و با ابتکاراتی بی‌سابقه، همبستگی چشمگیری را پدید آوردند. آن‌ها مقابله با دیکتاتور را مسئولیتی می‌دانستند که جامعه و سرزمین بر عهده‌شان گذاشته بود.

تظاهرات مردمی لحظه‌به‌لحظه گسترده‌تر می‌شد و بیش‌تر جان می‌گرفت که حکومت همچون همیشه با زبان سرکوب پاسخ داد؛ بی‌آن‌که نگران نگاه‌ها و برخوردهای بین‌المللی باشد اینترنت را به طور کامل قطع کرد و به جنگ شهروندانی رفت که فقط با مشت گره کرده به اعتراض برخاسته بودند. این شد که کودک، نوجوان، جوان، میانسال، پیر، زن و مرد هدف شلیک مستقیم نیروهای سرکوب‌گر قرار گرفتند و جان عزیزشان را از دست دادند.

حجم بالای اصابت گلوله به سر یا قلب شهروندان و فیلم‌های متعدد از تیراندازی نیروهای امنیتی به شهروندان از فاصله نزدیک، گواه بر وقوع جنایتی هولناک است که نشان می‌دهد اصلاح و اعتدال در باور جمهوری اسلامی

جایی ندارد. از دیگر سو در شرایطی که حکومت هیچ آماری از کشته‌شدگان و بازداشتی‌ها نمی‌دهد، بنا به گزارش اختصاصی خبرگزاری رویترز - به نقل از سه مقام وزارت کشور - حدود ۱۵۰۰ شهروند با دستور مستقیم علی خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی، کشته شدند؛ آماری بی‌سابقه که از یک طرف گواه بر حضور گسترده معترضان است و از طرف دیگر مهر تاییدی بر هراس حکومت از خیزش مردم جان‌به‌لب‌رسیده.

فشار شدید جمهوری اسلامی بر خانواده جان‌باختگان و بازداشتی‌ها باعث شده شمار زیادی از آنان تن به سکوت بدهند و اخبار و اطلاعات در سینه‌ها محبوس بماند. حکومت همچنین عمدتاً تحویل پیکر جان‌باخته‌ها را مشروط به عدم برگزاری مراسم تشییع کرد و حتی در پاره‌ای موارد هزینه‌ای سنگین و چندده‌میلیونی در ازای تحویل پیکر، از خانواده‌ها گرفت. به شماری از خانواده‌ها نیز گفته شد که اگر بپذیرند و اعلام کنند عزیزشان بسیجی بوده و با گلوله دیگران کشته شده، او را شهید اعلام می‌کنند و مزایایی به خانواده می‌دهند. همه این موارد موجب شده آمار دقیق و کاملی از شهروندان جان‌باخته منتشر نشود، اگرچه هر روز نامی و نشانی جدید از راه می‌رسد.

آموزشکده توانا افزون بر اطلاع‌رسانی درباره جان‌باختگان و بازداشت‌شده‌ها، که رسالت خود می‌داند، مجموعه پیش رو را برای پاسداشت یاد و خاطره عزیزانی که دیگر در میان ما نیستند منتشر می‌کند؛ با یادآوری این‌که این مجموعه کامل نیست و هر از گاهی به‌روز خواهد شد. اگر شما هم مخاطب این سطرها هستید و اطلاعی از جان‌باختگان و بازداشت‌شدگان دارید با ما تماس بگیرید! اطلاع‌رسانی هرچه بیش‌تر عرصه را بر دیکتاتور تنگ‌تر و تنگ‌تر می‌کند.

سخن را با شعری از جاویدنام «پویا بختیاری» به پایان بریم و با امید به روزی نه چندان دور که مبارزه و مقاومت یکدلانه ما به بار بنشیند و آرمان و

آرزوی این عزیزان رنگ واقعیت به خود بگیرد.

می‌خوام برم پیش خدا / اون بالاها اون بالاها  
از اون بالا نگاه کنم / به همه‌ی این آدم‌ها  
این آدم‌ها که دوست دارن / برن پیش ستاره‌ها  
ستاره‌ها هم دوست دارن / خورشید بتابه به اونا  
حالا بگو می‌خوای بری پیش خدا؟

آموزشکده توانا، دی‌ماه ۱۳۹۸

شماری از جان‌باختگان تظاهرات سراسری آبان ۱۳۹۸، کودک بودند و زیر ۱۸ سال داشتند. با هزار آرزوی رنگارنگ، دردانه خانواده‌شان بودند و قرار بود آینده ایران را رقم بزنند. با یاد این عزیزان آغاز می‌کنیم.

Mohammadreza Ahmadi

Age: 17



محمد رضا ۱۷ ساله بود و چشم و چراغ خانه و خانواده و قرار بود از آینده سازان ایران باشد. ۲۵ آبان در سنج بود که گلوله نیروهای حکومتی به تن جوانش نشست و جان سپرد. تا کنون عکسی از او منتشر نشده است. فشار حکومت بر خانواده‌ها برای جلوگیری از اطلاع رسانی باعث شده حتی نام شماری از جانباختگان منتشر نشود.

Alireza Ostovan

Age: 18





Nikta Esfandani

Age: 14



نیکتا اسفندانی، ۱۴ ساله

۱۴ ساله بود. متولد اردیبهشت ۱۳۸۴ و سرشار از شوق زندگی و امید. عضو یک گروه تئاتر و علاقه‌مند به نواختن گیتار. قرار بود روزی بر صحنه‌ای برای مردم سرزمینش تئاتری اجرا کند یا با نواختن موسیقی، پیام آور صلح و شادی باشد. اما روز ۲۵ آبان در خیابان ستارخان تهران گل‌گوله نیروهای امنیتی به سر نازنینش خورد و جانش را از دست داد.

TAVAANA

خبر کشته‌شدن نیکتا به سرعت در فضای مجازی چرخید و گواه روشنی بر سببیت حکومتی شد که از کشتن کودکان نیز پرهیز ندارد. بلافاصله حکومت سراغ سناریو قدیمی خود رفت که در سال ۱۳۸۸ نیز چندین بار تکرار شده بود؛ دوربین صداوسیما حکومت به خانه نیکتا رفت تا اعترافی اجباری از آنان را پخش کند. پدر نیکتا که چند روزی از داغ‌دار شدنش نمی‌گذشت کنار همسرش نشسته بود و چند جمله دیکته‌شده را به زبان آورد.

چند روز بعد در دوازدهم آذر، سخنگوی قوه قضائیه با وقاحت اعلام کرد که نیکتا در جریان تظاهرات سراسری کشته نشده و مرگ او بر اثر مسمومیت بوده است! اما خانواده نیکتا یک روز بعد با شهادت در اینستاگرام او نوشتند: «ممنونم بابت پیام‌های تسلیتتون. این صفحه دیگه یادگاری می‌مونه از دخترم که دیگه ندارمش و فعالیت نخواهم کرد. امید است که خون ریخته‌شده دختر بی‌گناهم بی‌جواب نمونه.» سخنی که باز هم سناریوهای حکومتی را رسوا کرد.



Ahmad AalBou'Ali  
Age: 17



احمد آلبوعلی، ۱۷ساله

دروازه قرآن نام محل کشته‌شدن احمد است؛ محله‌ای در شهرک طالقانی ماهشهر. تانک‌ها در همین منطقه برای مقابله با مردم معترض مستقر شده بودند. مردمان ماهشهر با وجود منابع طبیعی منطقه، در محرومیت به سر می‌برند؛ شرایطی که دنیای کودکانی چون احمد را تیره کرده. ۲۷ آبان گلوله ماموران به تن عزیز احمد نشست و رویاهایش به پایان رسید. گفته می‌شود او تنها فرزند خانواده بود.

TAVANA

Mohsen AalBou'Ali  
Age: 17





Hesam Barani Rad

Age: 17



### حسام بارانی راد، ۱۷ ساله

حسام اهل روانسر و ساکن کرمانشاه بود و حدود یک سال تا پایان کودکی اش مانده بود. ۲۵ آبان چند شهروند با شلیک مستقیم ماموران حکومتی جان باختند. یکی از آن‌ها حسام بود که به سرش شلیک کردند و قامتش نقش زمین شد. چند روزی طول کشید تا پیکر عزیز او را به خانواده داغ‌دیده‌اش تحویل دهند.

TAVAANA

Hamzeh Barihi

Age: 17



حمزه (محمد) بریهی، ۱۷ ساله

حمزه اهل اهواز بود. به گواهی فیلمی که از او منتشر شد، علاقه‌مند به شعر و یزله بود، دلی شاد داشت و هزار آرزو. نسیتی هم با مرگ نداشت. ۲۴ آبان در اهواز، ماموران حکومتی از نزدیک به او شلیک کردند و جان سپرد. برخی منابع گفته‌اند در راه خانه مادرش بود که با یک کلت کمبری به او شلیک شد تا انتظار مادر بی‌پایان بماند.

TAVAANA



Mojahed Jamei

Age: 17



مجاهد جامعی، ۱۷ ساله

مجاهد اهل اهواز و عزیز خانواده‌اش بود و هزار رويا و تصميم در سر داشت. اگر سرمايه ملي ايران نصيب مردمان مي‌شد، هزار فرصت و امکانات وجود داشت تا او آینده خود، خانواده و سرزمينش را به‌خوبي رقم بزند، اما همان روزهای ابتدایی اعتراضات آبان ۹۸، در محله کوت‌عبدالله اهواز به ضرب گلوله نیروهای حکومتی جان عزیزش را از دست داد.

TAVANA

Ahmad Ja'aveleh

Age: 17



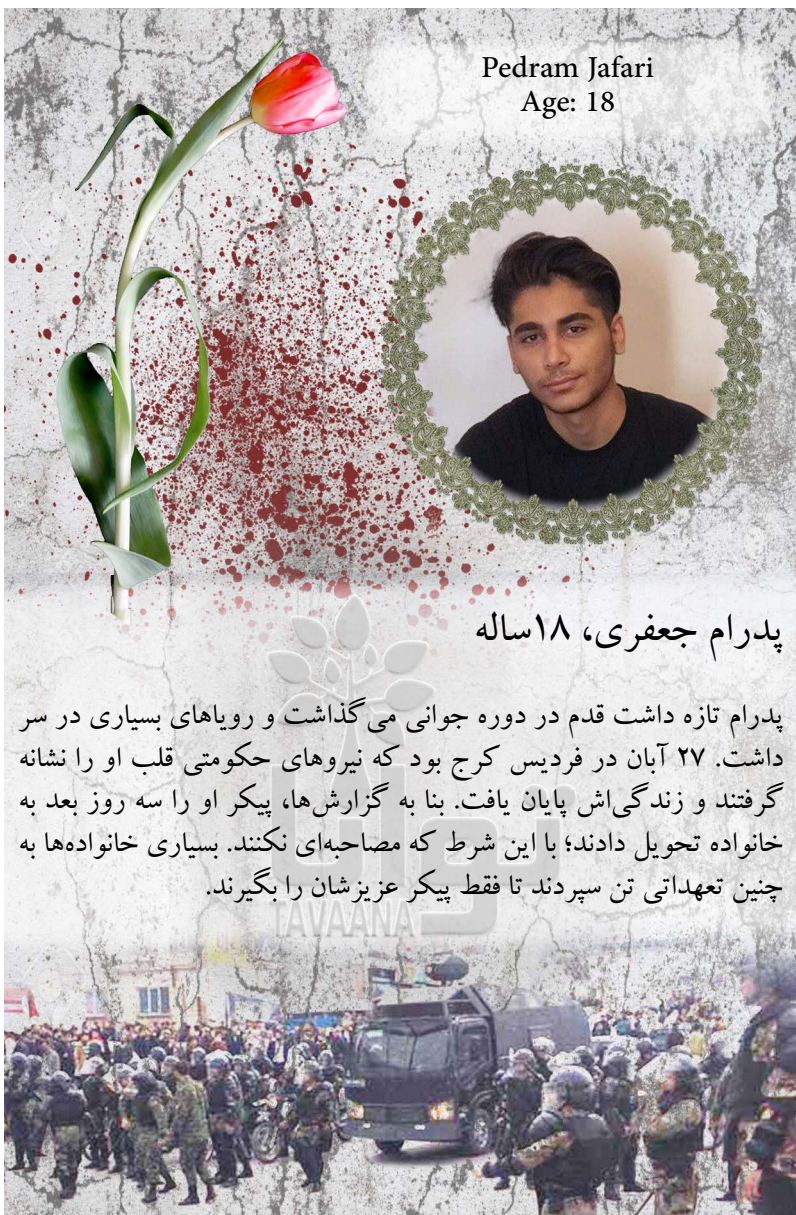
سید احمد جعاوله، ۱۷ ساله

احمد اهل شهرک اندیشه شوشتر بود و دردانه خانواده. کسی چه می‌داند چه قول و قرارهایی با خود گذاشته بود که در فردا و فرداها چه کارها بکند. اما در تظاهرات آبان ۹۸، گلوله نیروهای حکومتی به تن جوانش نشست و بر آسفالت سرد خیابان افتاد و جان سپرد. گفته می‌شود نیروهای بسیج به او شلیک کردند. فیلمی از کشته‌شدن او نیز منتشر شد.



Pedram Jafari

Age: 18



پدرام جعفری، ۱۸ ساله

پدرام تازه داشت قدم در دوره جوانی می گذاشت و رویاهای بسیاری در سر داشت. ۲۷ آبان در فردیس کرج بود که نیروهای حکومتی قلب او را نشانه گرفتند و زندگی اش پایان یافت. بنا به گزارش‌ها، پیکر او را سه روز بعد به خانواده تحویل دادند؛ با این شرط که مصاحبه‌ای نکنند. بسیاری خانواده‌ها به چنین تعهداتی تن سپردند تا فقط پیکر عزیزشان را بگیرند.

AmirHossein Dadvand

Age: 16



امیر حسین دادوند، ۱۶ ساله

امیر حسین سرشار از شادی و امید بود. به ورزش علاقه داشت و قهرمان چند دوره مسابقات کیک بوکسینگ نجف آباد بود. لابد می خواست برای ایران مدال بیاورد. اما ۲۶ آبان در نجف آباد اصفهان به ضرب گلوله نیروهای حکومتی جان سپرد. او که بختیاری بود، با ساسان عیدی وندی - دیگر جانباخته آبان ۹۸ - دوست و هم کلاسی بود.



Mohammad Dastankhah

Age: 15



محمد داستانخواه، ۱۵ ساله

محمد متولد ۲۰ مرداد ۱۳۸۳ و اهل شیراز بود. آرزو داشت مکانیک شود و عاشق اختراع و شاخه ربانیک بود. ۲۵ آبان که با لباس فرم و کوله‌پشتی از مدرسه به خانه بازمی‌گشت، نمی‌دانست چه چیزی در انتظارش است. نزدیک چهارراه پمپ گاز که رسید گلوله نیروهای امنیتی به قلب کوچکش نشست و مقابل چشمان هم‌کلاسی‌اش جان سپرد.

دانش آموز سال اول دبیرستان در مدرسه فردوسی شهر صدرا (شیراز) بود. می‌خواست یک مکانیک خوب شود تا هر وقت ماشین‌شان خراب شد تعمیرش کند. دردانه خانواده، ساکت و آرام و تمیز و مرتب بود و کمک‌حال مادر. به مادرش می‌گفت بزرگ که شوم کار می‌کنم و این قدر پول به پایت می‌ریزم که هر چه می‌خواهی بخری. مهر زیادی به خانواده‌اش داشت و «همه‌کس» آن‌ها بود. برادرش و خواهرش، غزل، را بسیار دوست می‌داشت.

روز حادثه مسئولان مدرسه ابتدا گفتند که مدرسه را تعطیل و بچه‌ها را روانه خانه کردیم، اما بعد مدیر و ناظم انکار کردند و گفتند محمد چند روزی بود که غیبت داشت و مدرسه نیامده بود. اگر چه هم کلاسی‌هایش خلاف این را گفتند و شهادت دادند که او آن روز به مدرسه آمده بود. حتی بابای مدرسه گفت که محمد آن روز از او ساندویچ خرید.

خانواده دنبال پیکر محمد می‌گشتند که او را در بیمارستان پیوند اعضا صدرا یافتند. دکترها از اسم محمد که روی کتاب‌هایش نوشته بود شناسایی‌اش کردند. نتیجه کالبدشکافی به خانواده داده نشد. فقط در گواهی فوتش نوشتند به دلیل «اصابت جسم نفوذی گلوله» به قلب و آسیب شدید به طحال و ریه، ساعت ۳:۲۹ دقیقه عصر جان باخته است.

۲۹ آبان پیکر محمد را به خانواده تحویل دادند. گفته بودند که چون دانش آموز است بچه را به شما تحویل می‌دهیم. آگاهی گفته بود که به شما دیه تعلق می‌گیرد و کودک‌تان شهید حساب می‌شود ولی خانواده نپذیرفتند و حاضر نشدند بر سر جان از دست‌رفته عزیزشان با حکومت معامله کنند.

مادر داغ‌دارش از دروغ‌های مسئولان مدرسه شاکی است و نام فرزندش را که می‌شود اشک می‌ریزد. پدرش جز و آه و حسرت برایش نمانده و می‌گوید که نمی‌دانم اصلاً از چه کسی باید شکایت کنم. پیکر محمد در روستای «کوه سبز» از توابع مرودشت به خاک سپرده شد. غزل می‌گوید: «محمد دل‌سوز بود، سنگ‌صبور بود، آن‌قدر مهربان بود که هنوز باور ندارم نیستش. کسی نیست که بگوید یک بدی از محمد دیده.»

Arian rajabi  
Age 17



آرین رجبی، ۱۷ ساله

آرین نوجوانی بود با هزار آرزوی رنگارنگ. اهل مریوان بود و مانند طبیعت این منطقه، سبز سبز و پر از شوق زندگی. ۲۷ آبان در میدان سرباز مریوان گلوله ماموران حکومتی به سر نازنیش نشست و جان جوانش را از دست داد.

TAVAANA



MohammadJavad Abedi  
Age: 16



### محمد جواد عابدی، ۱۶ ساله

محمد جواد دو ماه مانده بود که شمع‌های تولد ۱۷ سالگی‌اش را فوت کند. اهل اصفهان بود و کودک کار. به جای درس و مشق، تن به کار کردن سپرده بود تا کمک خانواده‌اش باشد. ۲۶ آبان طبق معمول به محل کار رفت اما خبری از او نشد. همان روز به ضرب گلوله ماموران حکومتی جان جوانش را از دست داد و هرگز به خانه برنگشت.

محمدجواد با آن سن و سال، کار ساختمانی می‌کرد. به گفته یکی از نزدیکانش به آموزشکده توانا، او تنها پسر خانواده بود. وقتی از سر کار برنگشت، خانواده نگران شدند و با او تماس گرفتند که پاسخی داده نشد. تا دو روز بی‌خبر بودند و نمی‌دانستند جگر گوشه‌شان کجاست و چه به سرش آمده. دل‌نگرانی بی‌طاقت‌شان کرده بود که از اداره آگاهی با آن‌ها تماس گرفته می‌شود. به پدر می‌گویند که یک کارت بانکی به نام او پیدا شده است؛ کارتی که همراه محمدجواد بود. خانواده هم به آگاهی مراجعه کردند و خبر کشته‌شدن عزیزشان را گرفتند.

دو روز بعد با پیگیری‌های دایی محمدجواد، که در سازمان تبلیغات اسلامی کار می‌کند، پیکر عزیز او را تحویل خانواده‌اش دادند؛ اما کفن پیچ‌شده و آماده خاک‌سپاری و به شرطی که شعار سر داده نشود. نیروهای حکومتی حتی اجازه ندادند پدر و مادر کفن را کنار بزنند و با جگر گوشه‌شان وداع کنند و ببینند گلوله چطور تن او را شکافته است. هیچ گواهی فوتی نیز از پزشکی قانونی ارائه نشد. در این شرایط بود که پیکر محمدجواد در منطقه رهنان اصفهان به سینه خاک سپرده شد. نیروهای لباس شخصی نیز برای کنترل مراسم در آن‌جا حضور داشتند.

اصغر عابدی، پدر محمدجواد، از جمله سربازان ایرانی بود که در جنگ ایران و عراق به جبهه رفت. یکی از اعضای خانواده‌شان نیز شهید شده بود. اگر برادر همسرش آشنا نداشت، احتمالاً پیکر فرزندش را هم به همین شکل تحویل نمی‌دادند. او می‌گوید: «حال ما خوب نیست و واقعا هیچ چیزی هم به ما نگفته‌اند و نمی‌دانیم. ما نه جنازه را دیدیم و نه می‌دانیم گلوله کجا خورده. سوال کردیم گفتند بعدا تماس می‌گیرند و توضیح می‌دهند که چگونه کشته شده و چه اتفاقی افتاده اما تا کنون تماسی هم نگرفته‌اند. کاری به کسی نداشتیم که. واقعا حال‌مان خوب نیست و حرفی هم نداریم بزنیم. حتی نمی‌دانیم که چه اتفاقی افتاده. فقط رفت سر کار و دیگر نیامد. همین.»

Amirreza Abdollahi  
Age: 13



امیررضا عبدللهی، ۱۳ ساله

امیررضا پر از نشاط و زندگی بود و با مرگ ناآشنا. اهل اسلامشهر بود. ۲۵ آبان از خانه خارج شد که نیروهای امنیتی به تن کوچک او شلیک کردند و جان سپرد. پیکر امیررضا پس از سه روز جستجو و کشمکش و با تهدید خانواده و تعهد گرفتن از آنان سرانجام تحویل داده شد.



محمد عبداللهی، پدر امیررضا، کارگر گچ‌کار ساختمان است. او و خانواده‌اش به دلیل شرایط بد اقتصادی پنج سال پیش از این از پارس آباد مغان به اسلامشهر مهاجرت کردند. حالا هم که پسرک‌شان را ماموران حکومتی کشتند. به گفته یک منبع، او از نزدیکی یکی از نقاط تجمع معترضان عبور می‌کرد که گلوله به گردنش نشست. نیروهای امنیتی تهدید کردند که اگر اطلاع‌رسانی شود، از خاک‌سپاری جلوگیری می‌کنند. کسی چه می‌داند چقدر سخت است که جان جگرگوشه‌ات را بگیرند و بعد با هزار تهدید و شرط، فقط پیکر او را بدهند که به خاک‌سپاری؟ این حال و روز پدر و مادر داغ‌دیده امیررضا است که حتی حق نداشتند زاری و شیون کنند و باید آرام‌گریه می‌کردند. آن‌ها سرانجام پیکر نازنین پسرشان را به پارس آباد مغان بردند و طبق تعهدی که نیروهای حکومتی گرفته بودند، در مراسمی خصوصی و بی‌سروصدا و فقط با حضور اعضای خانواده در سینه خاک جای دادند.

رنج‌آورتر این که چندی بعد علی شمخانی، دبیر شورای عالی امنیت ملی جمهوری اسلامی، به خانه چندی از جان‌باختگان آبان ۹۸ از جمله خانه امیررضا رفت؛ دیدارهایی که با زور و تهدید صورت گرفت. شمخانی مدعی شد که «اکثر کشته‌شدگان در شهرستان‌های تهران در اعتراضات حضور نداشتند و به صورت مشکوک به قتل رسیدند.» و رخ در رخ خانواده داغ‌دیده امیررضا گفت: «ما از جنس شما هستیم!» حال و روز ایران و ایرانیان اما شهادت می‌دهد که جمهوری اسلامی از جنس مردم ایران نیست.

Sasan Eydivandi

Age: 17



ساسان عیدی وندی، ۱۷ ساله

ساسان دانش آموزی بود با هزار آرزو و رویا. ۲۶ آبان در نجف آباد گلوله نیروهای امنیتی به تن جوانش نشست و جان باخت. خانواده داغ دیده او درد تهدید و تعهد را برای پس گرفتن پیکرش تحمل کردند. حتی اجازه نیافتند اعلامیه ای چاپ کنند و مراسمی بگیرند. خاک سپاری نیز با حضور ماموران انجام شد. او هم کلاسی امیرحسین دادوند، دیگر جانباخته آبان ۹۸، بود.



Khaled Ghazlavi

Age: 16



## خالد غزلاوی، ۱۶ ساله

خالد اهل خرمشهر بود؛ شهری که از دست صدام آزاد شد ولی هرگز خرم و آباد نشد. آبان ۹۸ گلوله نیروهای حکومتی به تن خالد نشست و جان باخت تا همه رویاهایش پایان یابد. فیلمی از لحظاتی پس از کشته شدن او در فضای مجازی منتشر شد. خالد از بستگان علی غزلاوی، دیگر جان‌باخته آبان ۹۸، بود.

Ali Ghazlavi  
Age: 12



## علی غزلاوی، ۱۲ ساله

علی دانش‌آموز بود. شب و روزش به درس و مشق و بازی و کودکی می‌گذشت. چه می‌فهمید که مرگ چیست. آبان ۹۸ در میدان الله خرمشهر، گلوله نیروهای حکومتی بر تن او نشست و جان نازنینش را از دست داد. تا کنون تصویری از علی منتشر نشده است. او از بستگان خالد غزلاوی، کودک ۱۶ ساله جان‌باخته آبان‌ماه، بود.





Pejman Gholipour

Age: 18



پژمان قلی پور ملاطی، ۱۸ ساله

پژمان (علی) حدوداً ۱۸ ساله و سرشار از زندگی بود و اهل لنگرود. ۲۷ آبان در کرج به قصد خرید لباس برای شرکت در عروسی برادرش از خانه بیرون رفت که در شهرک اندیشه هدف شلیک نیروهای حکومتی قرار گرفت و جان باخت و هرگز نتوانست لباسی بخرد و عروسی برادرش را ببیند. پیکر عزیز پیمان در لنگرود به خاک سپرده شد.

TAVAANA



Arash Kohzadi

Age: 16



## آرش کهزادی، ۱۶ ساله

آرش نوجوان بود و اهل زندگی. تازه سیبیل هایش در آمده بود و مرگ به جهانش راه نداشت. آبان ۹۸ در اسلامشهر هدف شلیک مستقیم ماموران حکومتی قرار گرفت و جان جوانش را از دست داد. گفته می‌شود گلوله به سر او اصابت کرده است. آرش اهل روستای داریاب در دورود بود. به گفته بعضی منابع مهدی کهزادی، از جان‌باختگان تظاهرات سراسری دی ۹۶ در دورود، عموی آرش بوده است.

Mohsen Mohammadpour

Age: 17



محسن محمدپور، ۱۷ ساله

محسن ۱۷ ساله، اهل خرمشهر، کارگر ساختمانی بود و نان آور خانه. تازه سیل و ریش در آورده بود. ۲۵ آبان در فلکه دروازه خرمشهر، گلوله نیروهای حکومتی به تن خسته‌اش نشست و جان باخت. ویدیویی از او که با صورت خونین نقش خیابان شده، منتشر شد. به گفته بعضی منابع تحویل پیکر محسن به خانواده با تعهد و تهدید همراه بوده است.



Ebrahim Moradi

Age: 18



ابراهیم مرادی، ۱۸ ساله

ابراهیم حدوداً ۱۸ سال داشت و اهل جوانرود بود. پدرش جوشکار بود و خودش هم کارگری می‌کرد. اگر فرصت‌ها و امکانات به طور برابر میان شهروندان تقسیم شده بود، هرگز تن به کارگری نمی‌داد. ۲۵ آبان در جوانرود گلوله ماموران حکومتی به تن نازنینش نشست و در راه بیمارستان جان سپرد.

TAVAANA

Alireza Nouri

Age: 17



علیرضا نوری، ۱۷ ساله

علیرضا فقط ۱۷ سال داشت و جگر گوشه خانواده بود. سرشار از زندگی بود و نشاط و شور جوانی. با هزار آرزو برای فردایش که باید رنگ واقعیت به آنها می داد. ۲۶ آبان در شهریار نیروهای سرکوب گر به او شلیک کردند تا جهان و آرزوهایش پایان یابد.

تواانا  
TAVAANA









Arsham Ebrahimi

Age: 21



آرشام ابراهیمی، ۲۱ ساله

آرشام دانشجوی سال اول دندان پزشکی بود و پر از آرزو و برنامه برای آینده. ۲۵ آبان در اصفهان، کمی مانده بود به خانه برسد که مقابل پل رباط، نیروهای حکومتی به پشتش شلیک کردند و قامت رشیدش به زمین افتاد. پس از آن به بیمارستان منتقل می شود و بر اثر خونریزی زیاد جان می سپرد.

TAVAANA

آرشام تنها پسر خانواده بود و دو خواهر داشت. در راه بازگشت از محل کار به خانه بود که پدرش با او تماس می‌گیرد و می‌گوید ماشین را در ترافیک رها کند و سریع به خانه بیاید. به سمت خانه می‌دوید و فقط چندصد متر مانده بود برسد که از پشت به او شلیک شد. فاصله محل تیراندازی تا خانه این قدر نزدیک بود که خانواده، صدای شلیک گلوله را شنیده بودند، اما از خانه که بیرون آمدند اثری از پسر بلندقامت‌شان ندیدند.

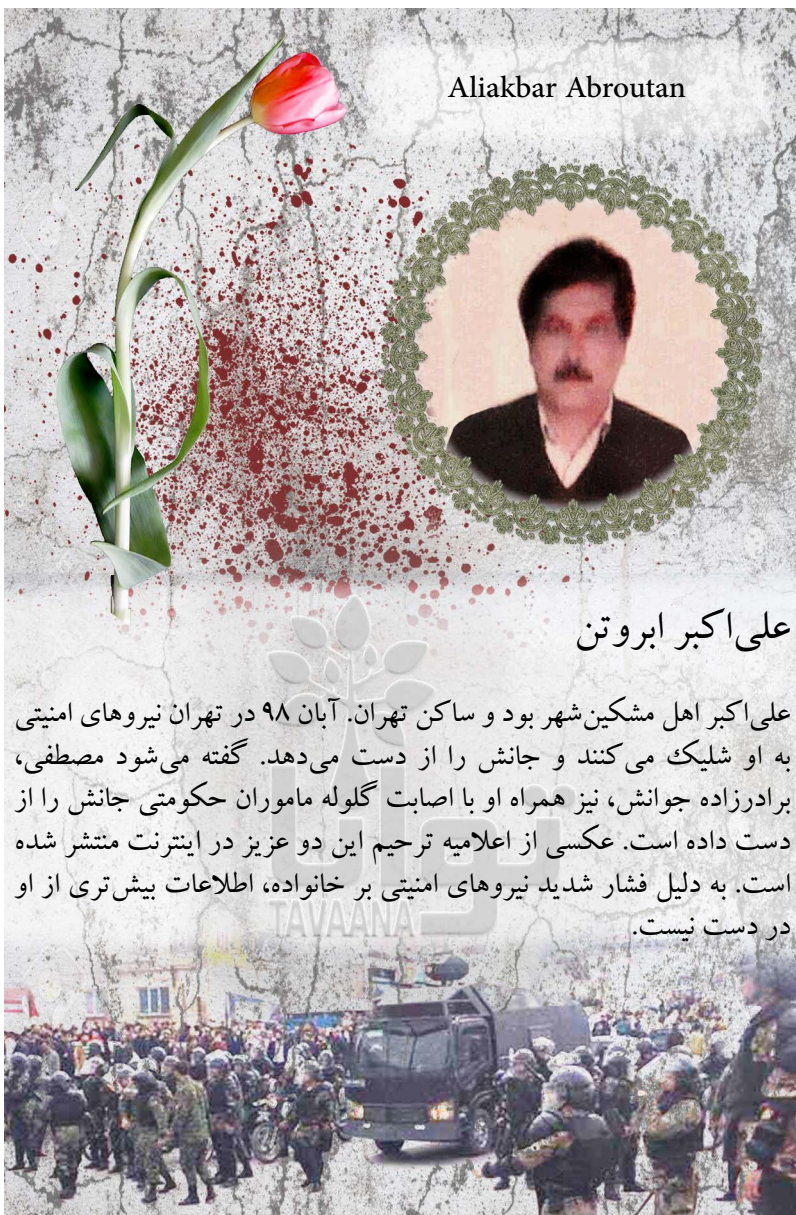
چهار روز گذشت و هیچ خبری از آرشام نشد و کسی به خانواده دل‌نگران او خبری نداد. نهایتاً عموی آرشام - که قبلاً در استانداری شاغل بود - به واسطه آشنایی‌هایی که با بعضی مسئولان محلی داشت توانست از محل نگهداری پیکر پسر برادرش باخبر شود. او می‌گوید در همین گیرودار متوجه شده خانواده محمدجواد عابدی، ۱۶ساله، هم به واسطه دایی او که در سازمان تبلیغات کار می‌کرد، توانستند پیکر فرزندشان را تحویل بگیرند و بسیاری از خانواده‌هایی که آشنا و رابطه‌ای نداشتند، برای تحویل گرفتن پیکر عزیزشان با مشکل مواجه بودند. همچنین می‌گوید آن‌طور که شنیده شورای تامین استان اصفهان دستور داده حدود ۲۱ نفری که در تظاهرات سراسری در اصفهان جان باختند، باید یکجا و در محلی مشخص در قبرستان باغ رضوان دفن شوند.

نیروهای حکومتی ابتدا از تحویل پیکر آرشام خودداری می‌کردند ولی در نهایت با تهدید خانواده و به شرط دفن شبانه و بی‌سروصدا پیکر را به خانواده داغ‌دار دادند. آن‌ها هم بالاچار پیکر جگرگوشه‌شان را شبانه و در سکوت در بابوکان اصفهان دفن می‌کنند. چند مامور نیز برای کنترل اوضاع حضور داشتند.

پدر آرشام علاوه بر این که جانباز شصت درصد بود در جریان جنگ ایران و عراق هشت سال در اسارت به سر برد. عموی او نیز از جانبازان شیمیایی همان جنگ است. او می‌گوید: «طلبکار بودند. بعد من گفتم ما طلبکار نظام باید باشیم، نه نظام طلبکار ما. آیا جواب ما که آزاده و جانباز هستیم این است که این‌گونه جوان‌مان را از ما بگیرند؟» او همچنین درباره اطلاع‌رسانی درباره آرشام، علی‌رغم تهدیدها، می‌گوید: «۴۲ سال است تعزیه می‌خوانم و به مردم می‌گویم امام حسین گفته زیر بار ظلم و زور نروید، اگر الان من سکوت کنم یعنی هرچه گفته‌ام بیخود بوده. مردم بدانند این‌ها با ما هم که مذهبی بودیم این رفتار را کردند وای به حال بقیه مردم.»



Aliakbar Abroutan



علی اکبر اهل مشکین شهر بود و ساکن تهران. آبان ۹۸ در تهران نیروهای امنیتی به او شلیک می‌کنند و جانش را از دست می‌دهد. گفته می‌شود مصطفی، برادرزاده جوانش، نیز همراه او با اصابت گلوله ماموران حکومتی جانش را از دست داده است. عکسی از اعلامیه ترحیم این دو عزیز در اینترنت منتشر شده است. به دلیل فشار شدید نیروهای امنیتی بر خانواده، اطلاعات بیش‌تری از او در دست نیست.

Mostafa Abroutan



مصطفی ابروتن

مصطفی جوانی بود حدوداً ۱۹ ساله و اهل مشکین شهر که ساکن تهران بود و کارگری می‌کرد. آبان ۹۸ در تهران، نیروهای امنیتی به او شلیک می‌کنند و جان جانش را از دست می‌دهد. گفته می‌شود علی‌اکبر، عموی مصطفی، نیز همراه او به ضرب گلوله نیروهای حکومتی جانش را از دست داده است. عکسی از اعلامیه ترسیم این دو عزیز در اینترنت منتشر شده است. به دلیل فشار شدید نیروهای امنیتی بر خانواده، اطلاعات بیش‌تری از او در دست نیست.



Pouya Ahmadzadeh

Age: 28



پویا احمدزاده، ۲۸ ساله

پویا دو سال دیگر دهه سوم زندگی اش را به پایان می برد. ۲۸ آبان در جریان تظاهرات در سنندج بازداشت می شود. چند روز بعد به خانواده اش می گویند که در بازداشت اطلاعات نیروی انتظامی است و موقع برگزاری دادگاه می توانید ملاقاتش کنید. اما حدود یک ماه پس از تظاهرات، پیکر شکنجه شده پویا در روستای قار در حومه سنندج پیدا می شود.

TAVANA

به گفته یک منبع، پیکر پویا کاملاً کبود و سیاه شده و دندان‌های جلو او کاملاً شکسته شده بود. او که بازداشت می‌شود، خانواده نگران و مضطرب به دنبالش می‌گردند اما نمی‌توانند هیچ اطلاعی از جگر گوشه‌شان به دست بیاورند. تا این که پس از چند روز با آن‌ها تماس گرفته و گفته می‌شود پویا در بازداشت اطلاعات نیروی انتظامی است، هر زمان که دادگاهش برگزار شد بیاید و ملاقاتش کنید. خیال خانواده راحت می‌شود که پویا زنده است. اما هرگز دادگاهی برگزار نمی‌شود؛ پیکر او اطراف سنندج پیدا می‌شود و خبر بازداشتش هم کلاً تکذیب می‌شود. کسی چه می‌داند حال خانواده‌ای را که در بازی کثیف نیروهای امنیتی، میان امید و غم می‌ماند و نهایتاً داغ عظیمی بر دلش آوار می‌شود؟

چند جوان دیگر نیز سرنوشتی مشابه آنچه برای پویا پیش آمد داشتند. از جمله ارشاد رحمانیان که پیکرش در حاشیه سد گاران مریوان پیدا شد؛ کاوه ویسانی که پیکرش در روستایی در سنندج پیدا شد و پنج پیکر دیگر که در دریاچه پشت سد وحدت سنندج یافت شد. این اخبار هولناک خبر از وقوع فاجعه‌ای عظیم می‌دهند.





میثم در یک مغازه مکانیکی اتومبیل، در جاده ملارد کرج، مشغول به کار بود. ۲۵ آبان مغازه را می‌بندد و به سمت خانه راه می‌افتد. دستانش روغنی بود که گلوله به شکمش می‌خورد و به روده‌ها و نخاع و ستون فقراتش آسیب می‌زند. در بیمارستان دست و پای او را به تخت بسته بودند تا وقتی به هوش می‌آید از شدت درد تقلا نکند و به خودش آسیب نرساند. با حرف‌های سمیه از کما به هوش می‌آید اما شدت جراحات این‌قدر زیاد بود که جانش را از دست می‌دهد. پیکر او سه روز بعد به خانواده‌اش تحویل داده شد. نیروهای امنیتی اجازه برگزاری مراسم سوم و هفتم را به خانواده او ندادند.

سمیه شیردل می‌گوید: «منتظر اتفاق‌های خوب باشی و بدترین اتفاق‌ها برایت اتفاق بیفتند. دنیا را به من بدهند دیگر برای من میثم نمی‌شود. من با همان سه روز [نامزدی] تا ابد زندگی می‌کنم.»



Danial Ostovari

Age: 27



### دانیال استواری، ۲۷ ساله

دانیال در آغاز راه جوانی بود و سرشار از زندگی. آبان ۹۸ در مریوان، نیروهای حکومتی به او شلیک می‌کنند و جان جوانش را از دست می‌دهد. گفته می‌شود او ۲۷ ساله بود و پیکرش در قبرستان بهشت مصطفی مریوان، در کنار پیکر دو جوان جان‌باخته دیگر «برهان منصورنیا» و «مهران تاک» به سینه خاک سپرده شد.

TAVAANA



Aziz Eskandari

Age: 33

عزیز اسکندری، ۳۳ ساله

عزیز اسکندری، به گفته بعضی منابع، ۳۳ ساله بود و کارگر ساختمانی، متأهل بود و پدر دو کودک. کارگری می‌کرد تا نانی سر سفره همسر و کودکانش بیاورد. آبان ۹۸ در مشکین‌دشت، گلوله نیروهای حکومتی جانش را گرفت تا کودکانش برای همیشه چشم‌انتظار پدر بمانند. حالا چه کسی نان آور سفره کوچک آن‌هاست؟ گفته می‌شود خانواده عزیز، چند روز بعد توانستند پیکر او را بگیرند و اجازه برگزاری مراسم هم نداشتند.



Eghbal Esmaeili

Age: 52



اقبال اسماعیلی، ۵۲ ساله

اقبال اسماعیلی، به گفته یکی از نزدیکانش، ۵۲ سال داشت و برای دیدار خواهرش به خانه او در ماهشهر رفته بود که ۲۷ آبان در شهرک چمران، نیروهای حکومتی به او تیراندازی می کنند و جانش را از دست می دهد. چنانچه گفته شده پیکر اقبال پس از حدود یک هفته و کالبدشکافی شده به خانواده داغ دیده اش تحویل داده شد.





Behrouz Asgharpour

Age: 26



بهروز اصغرپور، ۲۶ ساله

بهروز متولد آذر ۱۳۷۱ بود؛ سرشار از طراوت جوانی و زندگی. کم‌تر از یک ماه مانده بود که شمع تولد ۲۷ سالگی‌اش را فوت کند. اما ۲۶ آبان در شهریار، هدف گلوله نیروهای حکومتی قرار گرفت و جان جوانش را از دست داد. بنا به گزارش‌ها، خانواده داغ‌دیده او تحت فشار و تهدید نیروهای امنیتی، نتوانستند مراسم تشییع برای جگر گوشه‌شان بگیرند و پیکر او با حضور خانواده‌اش دفن شد.









MohammadAmin AllahGholi

Age: 27



محمد امین الله قلی، ۲۷ ساله

محمد امین الله قلی ساکن فردیس کرج بود و در یک مغازه لوازم چرمی در بازارچه گلستان کار می کرد. ۲۵ آبان در فلکه پنجم فردیس، هدف شلیک نیروهای امنیتی قرار گرفت و جان سپرد. به گفته یک منبع، نیروهای امنیتی به خانواده محمد امین اجازه برگزاری مراسم خاکسپاری ندادند. در اینستاگرامش نوشته بود: «مبارزه ای که امروز انجام می دهیم سختی اش فقط برای امروز است، اما پیروزی و لذتش برای تمام عمرمان...»



Amir AlvandiMehr

Age: 26



امیر الوندی مهر، ۲۶ ساله

امیر الوندی مهر از جوانان ایرانی معترض به دیکتاتوری ۴۰ ساله بود. به گفته یکی از نزدیکانش، متولد ۱۳۷۲ بود و فرزند ارشد خانواده و یک خواهر و یک برادر داشت. ۲۶ آبان امیر در صف معترضان بود که نیروهای حکومتی به کمرش شلیک می کنند و پس از انتقال به بیمارستان جان جوانش را از دست می دهد.







Rahim AminAbadi

## رحیم امین آبادی

رحیم قهرمان پرورش اندام در رشته فیزیک کلاسیک و پدر کودکی خردسال بود. هرگز دست از تلاش برنمی‌داشت. آبان ۹۸ در کرج، نیروهای حکومتی به او شلیک کردند و بر اثر خون‌ریزی شدید جانش را از دست داد تا پسرکش همیشه چشم‌انتظارش بماند. در اینستاگرام نوشته بود: «خداوندا پناه پسرم باش، جهان تاریکی محض است، می‌ترسم، کنارش باش.»



Alireza Anjavi

Age: 26



علیرضا انجوی، ۲۶ ساله

علیرضا دردانه مادر و یکی یک‌دانه خانه بود. پدر جان‌بازش سال‌ها پیش شهید شده بود. لیسانس معماری داشت و مغازه‌ای اجاره کرده بود و به دانشجویان معماری مشاوره می‌داد. ۲۵ آبان در شهر صدرا (شیراز) برای ناهار از محل کار به خانه برمی‌گشت که نیروهای حکومتی به پیشانی‌اش شلیک کردند تا دنیای آرزوها و رویاهایش خاموش شود.

TAVAANA

نوشین محمودی، مادر علیرضا، می‌گوید: «دو فرزند دیگر داشتم که معلول جسمی بودند و سال‌های پیش آن‌ها را از دست داده بودم. علیرضا همه زندگی من بود.» تعریف می‌کند که آن روز صدای تیراندازی از خانه‌شان شنیده می‌شد و دود و آتش هم در معلوم بود. علیرضا تماس می‌گیرد و می‌گوید در راه خانه است. مادر نگران می‌شود و دقایقی بعد باز با او تماس می‌گیرد که جواب مادر را بی‌پاسخ می‌گذارد؛ گلوله به پیشانی بلندش نشسته بود.

تا دوم آذرماه هیچ خبری از علیرضا نمی‌شود. مادرش فکر می‌کرد او بازداشت شده و به زودی آزاد می‌شود و به خانه برمی‌گردد. آخر با آگاهی تماس گرفته بود و پاسخ شنیده بود که حالش خوب است و تا آخر هفته آزاد می‌شود. خبر از فاجعه نداشت. دوم آذر از آگاهی با او تماس می‌گیرند و می‌گویند به پزشکی قانونی مراجعه کند، اما نمی‌رود. عصر عکس علیرضا را به شوهرخاله‌اش نشان می‌دهند و دو روز بعد می‌گویند برای تحویل پیکر بیایید.

مادر علیرضا می‌خواست پیکر جگرگوشه‌اش را در دارالرحمه شیراز کنار قبر همسر و دو پسر دیگرش به خاک بسپرد اما اجازه ندادند. به ناچار گلزار دینکان در حومه شهر را برای دفن درانه‌اش انتخاب کرد. نیروهای امنیتی همان روز پیکر علیرضا را به مادرش دادند اما گفتند که کم‌تر سروصدا کنید و مراسم شلوغ نباشد. همچنین گفتند که بگویید در راه خانه فوت کرده؛ با این که در گواهی فوت نوشته شده بود «قتل بر اثر اصابت گلوله». خود مامورها قبر را کردند، اجازه ندادند کسی پیکر علیرضا را ببیند، و خودشان نماز و قرآن خواندند.

نوشین محمدی می‌گوید: «از خون پسر نمی‌گذرم. شکایت می‌کنم و قاتل او باید به سزای عملش برسد. دیه هیچ ارزشی برای من ندارد. من می‌خواهم کسی که این کار را کرده به سزای عملش برسد.»

Farzad AnsaariFar

Age: 27



فرزاد انصاری‌فر، ۲۷ ساله

فرزاد متولد اسفند ۱۳۷۰ و فرزند ارشد خانواده بود. کارگر کاشی کار بود و تلاش می‌کرد تا به آرزوهایش برسد. چند ماهی مانده بود تا شمع تولد ۲۸ سالگی‌اش را فوت کند اما ۲۵ آبان در بهبهان از محل کار به خانه برمی‌گشت که نیروهای حکومتی با کلاشینکف سر او را نشانه گرفتند؛ گلوله به پشت سرش خورد و از بالای ابرویش بیرون آمد و نقش بر زمین شد و هرگز به خانه نرسید.



از فرزند که خبری نمی‌شود خانواده مضطرب و پریشان می‌شود. پدر راهی کوچه و خیابان می‌شود که از دوستان پسرش می‌شنود که به او شلیک شده است. نیروهای امنیتی بلافاصله پیکر فرزند و مهرداد و محمود دشتی‌نیا - دو برادری که در همان منطقه به ضرب گلوله ماموران جان‌باخته بودند - را به اهواز منتقل می‌کنند. پدر فرزند می‌گوید آن روز تقریباً ۸ یا ۹ نفر دیگر هم در منطقه‌شان کشته شدند.

امین انصاری‌فر، پدر فرزند، می‌گوید: «یک بچه سالم، کارکن و خوبی بود که هیچ مشکلی با هیچ کسی نداشت. کاشی کار بود و سرش در لاک خودش بود.» او که از جانبازان جنگ ایران و عراق است و هنوز ترکش‌هایی از این جنگ در تن او باقی مانده می‌گوید: «من برای مملکت‌ام سلامتی‌ام را دادم و الان نمی‌دانم چه باید بگویم. ما واقعا وضعیت خوبی نداریم. حال ما خوب نیست و من دنبال شکایت هستم. می‌خواهم قاتل پسرم معرفی شود.»

Abdollah Ajorlou



عبدالله آجرلو

عبدالله از جوانان برومند ایران و اهل اسلامشهر بود. به گفته یک منبع، ۲۶ سال داشت و تنها پسر خانواده بود. کاشی کاری می کرد و مزد زحمتش را می گرفت؛ بی آن که رانت و پارتی داشته باشد. در آبان ۹۸، در سه راه آدران نیروهای حکومتی به او شلیک کردند و جان جوانش را از دست داد.

TAVAANA

Mojtaba Aalboubadi



## مجتبی (یوسف) آلبو عبادی

مجتبی جوانی خوش سیما بود و هزار فکر و تصمیم برای آینده داشت. به گفته بعضی منابع، او حدوداً ۲۲ ساله بود و دوستانش «یوسف» صدایش می‌کردند. ۲۷ آبان در ماهشهر هدف شلیک نیروهای حکومتی قرار می‌گیرد و جان جوانش را از دست می‌دهد. گفته می‌شود خانواده داغ‌دیده مجتبی، مجبور شدند مبلغ سنگینی پرداخت کنند تا پیکر جگر گوشه‌شان را تحویل بگیرند.





Sajjad Bagheri

### سجاد باقری

سجاد ناشنوا، متاهل و پدر یک فرزند خردسال بود. با همه سختی‌ها و محرومیت‌ها داشت دردانه‌اش را بزرگ می‌کرد و هزار رویا برای فرداهای او دیده بود. اما ۲۵ آبان در کرمانشاه، گلوله نیروهای امنیتی به جان‌ش نشست تا کودک و همسرش تا همیشه چشم‌انتظارش بمانند.

TAVAANA

Ghasem Bavi

Age: 45



قاسم باوی، ۴۵ ساله

کسی چه می‌داند شکنجه در زندان‌های جمهوری اسلامی چه بر سر آدم می‌آورد. قاسم آبان‌ماه ۹۸ در کوت‌عبدالله اهواز بازداشت شد. خانواده منتظر بودند که آزاد شود و به جمع‌شان بازگردد. آزاد شد و برگشت، اما پس از شکنجه‌هایی وحشیانه و با اختلالات شدید روحی و روانی. در دی‌ماه، چند روز از آزادی‌اش نگذشته بود که خودکشی کرد و به آن‌همه رنج و اضطراب پایان داد.



Ahad Bashareh Doraghi



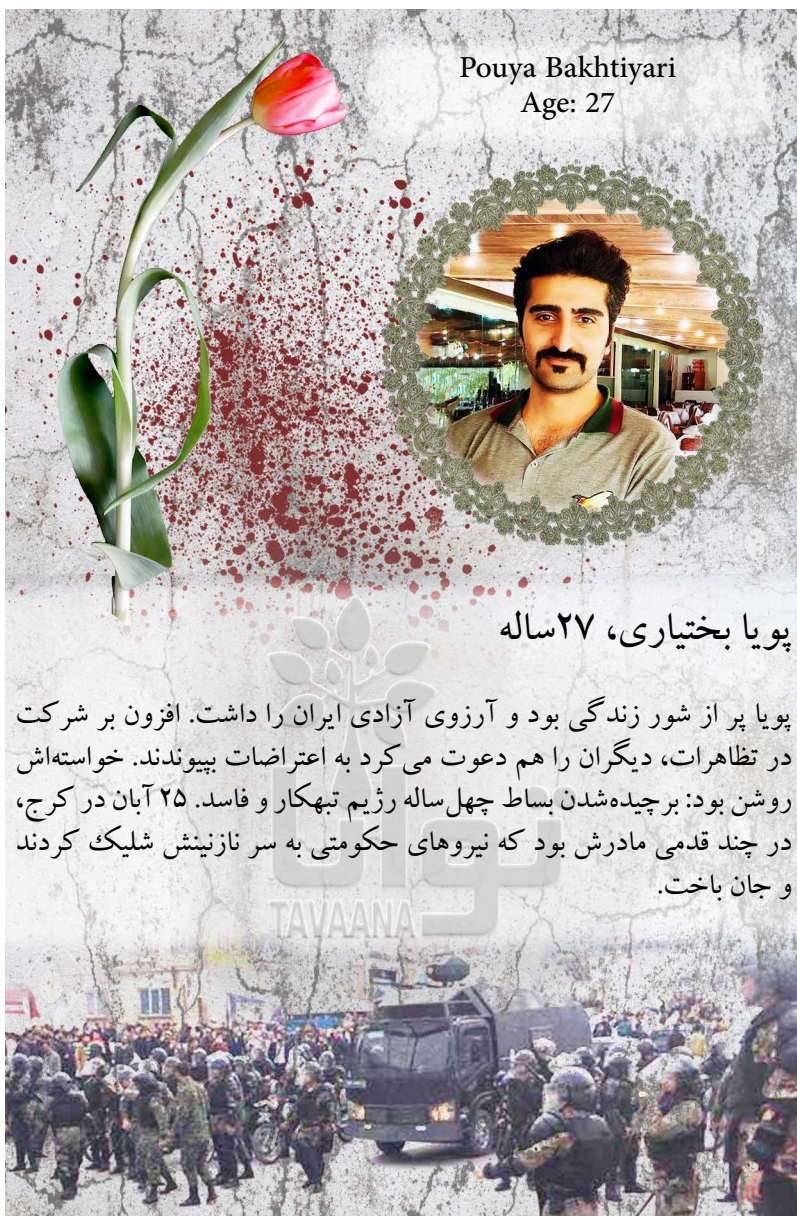
### احد بشاره دورقی

احد حدوداً ۲۰ ساله بود. ۲۶ آبان در سربندر ماهشهر نیروهای حکومتی به او شلیک می‌کنند. به گفته منابع، گلوله به پایش اصابت می‌کند و تعادلش را از دست می‌دهد و سرش به لبه جدول خیابان می‌خورد و جان می‌سپرد. گفته می‌شود که پدر و مادرش فوت کرده بودند و او نان‌آور خانه خود و دو خواهرش بود. بنا به گفته‌ها نیروهای امنیتی پیکر احمد را در ازای دریافت ۳۰ میلیون تومان تحویل دادند.



Pouya Bakhtiyari

Age: 27



پویا بختیاری، ۲۷ ساله

پویا پر از شور زندگی بود و آرزوی آزادی ایران را داشت. افزون بر شرکت در تظاهرات، دیگران را هم دعوت می کرد به اعتراضات بپیوندند. خواسته اش روشن بود: برچیده شدن بساط چهل ساله رژیم تبهکار و فاسد. ۲۵ آبان در کرج، در چند قدمی مادرش بود که نیروهای حکومتی به سر نازنینش شلیک کردند و جان باخت.

پویا متولد ۱۳۷۱ بود. از سر کار به خانه آمد، با خوشحالی خبر از تجمع پرشور مردم داد، ناهار مختصری خورد و گفت می‌خواهد به تظاهرات برود. مادرش هم همراه او شد و دست در دست هم به تظاهرات رفتند. مثل قبل، از اعتراضات مردمی فیلم می‌گرفت. حرف‌هایی هم زد که جاودانه شد و به گوش دنیا رسید: «من هم پسر کسی هستم. او مدم این جا، جونم رو وسط گذاشتم. مادرها! پدرها! شما هم به بچه‌هاتون بگین بیان بیرون.» در ویدیو دیگری می‌گوید: «کلا اتوبان بسته است. ما گیر کردیم. الان خیلی وقته که در اتوبانم. ولی دم همه کسانی که اتوبان را بستند گرم! دم شون گرم! موردی نداره که این جا منتظر باشیم.» لب‌کلامش را نیز در ویدیو دیگری می‌گوید، در حالی که در اتوبان تهران-کرج است: «مردم این فرصت رو از دست ندین! یک بار برای همیشه این رژیم تبهکار و فاسد رو که ۴۰ ساله مردم کشور عزیز ایران رو بدبخت کرده از بین ببریم. به امید طلوعی بهتر برای مردم ایران!»

پویا لیسانس برق داشت، به زبان انگلیسی مسلط بود و عاشق شعر و تاریخ باستان ایران. او گیاهخوار بود و کارگاه خانوادگی‌شان را در کرج مدیریت می‌کرد و قصد داشت به کانادا مهاجرت کند. دلی پر از شهامت داشت و بی‌پروا. اما آنچه موجب شد نام پویا جهانی و به نماد مبارزات مردم ایران تبدیل شود، پدر و مادر شجاع او بودند که هرگز تن به سکوت ندادند و با صدای بلند از آرمان پسرشان دفاع کردند.

ناهید شیرپیشه - مادر پویا - یک معلم است. او هم پا به پای پسر و دخترش در تظاهرات بود و علیه نظام استبدادی و زورگو شعار می‌داد. ناهید که جگرگوشه‌اش مقابل چشمانش جان باخت، می‌گوید: «پسرم برای آزادی مردم رفت و به آرزویش رسید. من و پویا فقط مادر و پسر نبودیم، ما عاشق هم بودیم، پویا روزی صدبار مرا بغل می‌کرد. کی به این‌ها اجازه داد تو مغز پسر من گلوله خالی کنند؟ کی به این‌ها حق داده مغز پسر مرا متلاشی کنند؟ پسر من به کدامین

گناه ناکرده کشته شد؟»

منوچهر بختیاری - پدر پویا - که پنج سال در جنگ ایران و عراق از کشورش دفاع کرده، نیز می‌گوید: «بچه من بیکار نبود. هم کار داشت و هم زندگی و درآمد خوب. مهندسی برق خوانده بود و هم ماشین داشت و هم خانه و زندگی عالی داشت. من کارگاه پودر و خلال پسته دارم که پسرمدیرعامل کارگاه بود. او اما اعتراض داشت به وضعیت فعلی و برای مردم‌اش آرامش و زندگی بهتر می‌خواست. خواسته ما هم همین است.» او در گفت‌گویی دیگری می‌گوید: «پسر مرا کشتید مرا هم اعدام کنید. پسر من اهل شعر و فرهنگ بود نه اشرار. مردم خسته هستند. مسئولان ما دزد و اختلاس‌گر هستند. برای همین به امثال پسر من می‌گویند اشرار، در حالی که اشرار خودشان هستند.»





Nader Bijanvand



نادر بیژنوند

نادر بیست و چند سال داشت. به گفته یک منبع به تازگی نامزد کرده بود و با شریک زندگی اش قرار عقد گذاشته بودند. ۲۵ آبان در کرمانشاه، به ضرب گلوله ماموران جان جوانش را از دست داد. گفته می شود پیکر او پس از چند روز به خانواده اش داده شد؛ به شرط این که در کرمانشاه دفن نشود و مراسمی برگزار نشود. خاک سپاری در روستای پدری نادر و در حضور ماموران انجام شد.



Masoud Baharlou



مسعود بهارلو

مسعود حدوداً ۲۵ ساله بود. اهل اصفهان با هزار آرزو. آبان ۹۸ در منطقه زینبیه اصفهان هدف شلیک مستقیم ماموران حکومتی قرار می‌گیرد و جان جوانش را از دست می‌دهد. از مسعود اطلاعات بیش‌تری در دست نیست. فشار حکومت بر خانواده‌های جانباختگان بسیار شدید است و بسیاری از آن‌ها در فضای رعب و وحشت، تن به سکوت می‌دهند.

TAVAANA



Navid Behboudi

Age: 23





ظهر ۲۶ آبان پدر نوید با او تماس می‌گیرد و می‌گوید برای ناهار به خانه برگرد، اما نوید پاسخ می‌دهد: «می‌خواهم شهید بشم بابا.» به یکی از دوستانش هم همین حرف را گفته بود. کمی بعد یک لباس شخصی از پشت به سر او شلیک می‌کند و تمام.

نوید متولد ۲۷ شهریور ۱۳۷۵ و اهل شهر قدس بود. در مدرسه تیزهوشان درس خوانده بود. چند سال مدل حرفه‌ای لباس‌های مردانه برای یک برند ترک بود و صفحه شخصی‌اش در اینستاگرام بیش از ۲۲ هزار دنبال‌کننده داشت. اما حدود دو ماه می‌شد که به دلیل حقوق پایین از آن‌جا بیرون آمده و به اصفهان رفته بود و در نمایشگاه بین‌المللی این شهر یک غرفه کتاب گرفته و مشغول کتاب‌فروشی بود. می‌خواست ۲۷ آبان به اصفهان برگردد که جانش را گرفتند.

پیکر نوید به بیمارستان امام سجاد و بعد کهریزک منتقل می‌شود. خانواده که برای تحویل گرفتن پیکر جگرگوشه‌شان به پزشک قانونی کهریزک می‌روند متوجه می‌شوند قسمت‌های زیادی از تن او شکافته شده است. داغ‌شان صدچندان می‌شود. می‌خواهند پیکر نوید را بگیرند و به خاک بسپرنند اما ماموران به آن‌ها می‌گویند حق ندارند او را در شهر قدس دفن کنند یا هیچ مراسمی در آن‌جا برایش بگیرند، حق شکایت هم ندارند، اگر نه پیکر داده نمی‌شود. می‌گویند یا او را در مهویزان (روستای خانوادگی) دفن کنید یا خودمان دفن می‌کنیم. بالاچار مهویزان را انتخاب می‌کنند.

راننده‌ای که پیکر نوید را به محل دفن می‌آورد، خبر عجیبی می‌دهد. می‌گوید دو پیکر دیگر هم در ماشین بوده که ماموران آن‌ها را در میانه راه، جایی گم و گور کردند. ادامه می‌دهد که پیکرهایی که هنوز شناسایی نشده‌اند را با یک پیکر شناسایی شده در یک ماشین می‌برند و در جاهای مختلفی دفن می‌کنند. اتفاقی تکان‌دهنده که یادآور کشتار هولناک دهه شصت است.

Ayoub Bahramiyan

Age: 35



ایوب بهرامیان، ۳۵ ساله

ایوب متاهل بود و دو فرزند داشت؛ یکی ۵ ماهه و یکی ۴ ساله. عاشق خانواده و دردانه‌هایش بود. ۲۵ آبان در شهریار، به قصد خرید از خانه خارج می‌شود. حتماً کودکش هم به بابا سفارش خرید داده بودند. نیروهای حکومتی به ران پایش شلیک می‌کنند. به کما می‌رود. حدود چهار هفته در بیمارستان بستری بود تا این که ۲۷ آذر جان می‌سپرد و همسر و کودکش را تنها می‌گذارد.

Mehdi Papi  
Age: 31



مهدي پاپي، ۳۱ ساله

مهدي ساکن فرديس کرج بود و يک مغازه لباس فروشی داشت. مجرد بود و هزار برنامه و رویا برای آینده‌اش چیده بود. ۲۶ آبان در محل سکونتش، نیروهای امنیتی به او شلیک می‌کنند و جان جوانش را از دست می‌دهد. گفته می‌شود گلوله به سر او شلیک شده و پیکرش به‌سختی و با تعهد و تهدید به خانواده داغ‌دیده‌اش تحویل داده شده است و آن‌ها حتی حق برگزاری مراسم هم نداشتند.



Mohammad PourpirAli

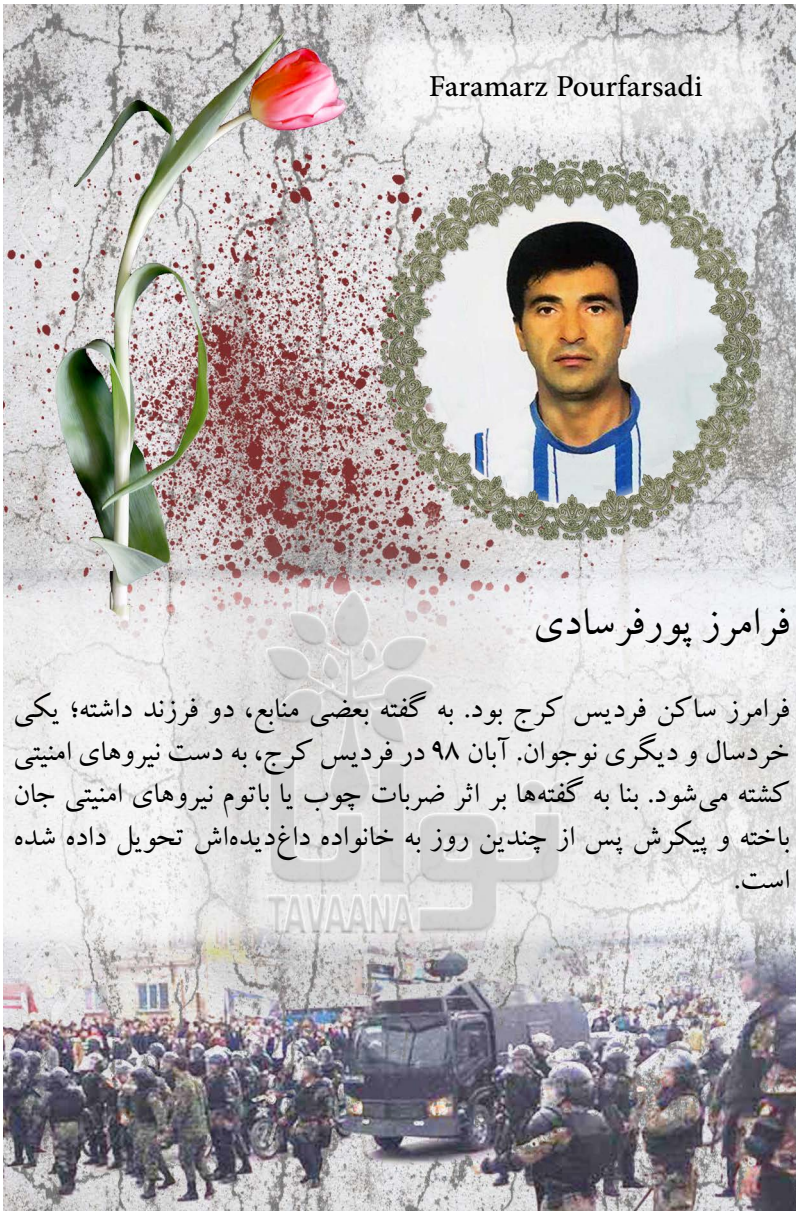


محمد پورپیرعلی

محمد پورپیرعلی حدود ۲۰ سال داشت. پر از نشاط و شور جوانی بود و نمی‌دانست اصلاً مرگ چیست. ۲۶ آبان در یزدانشهر اصفهان، ماموران حکومتی به او شلیک می‌کنند و جان عزیزش را از دست می‌دهد. گفته می‌شود گلوله به سر او اصابت کرده است. محمد، دوست آرمان امانی - دیگر جوان جانباخته در آبان ۹۸ - بود.

TAVANA

Faramarz Pourfarsadi



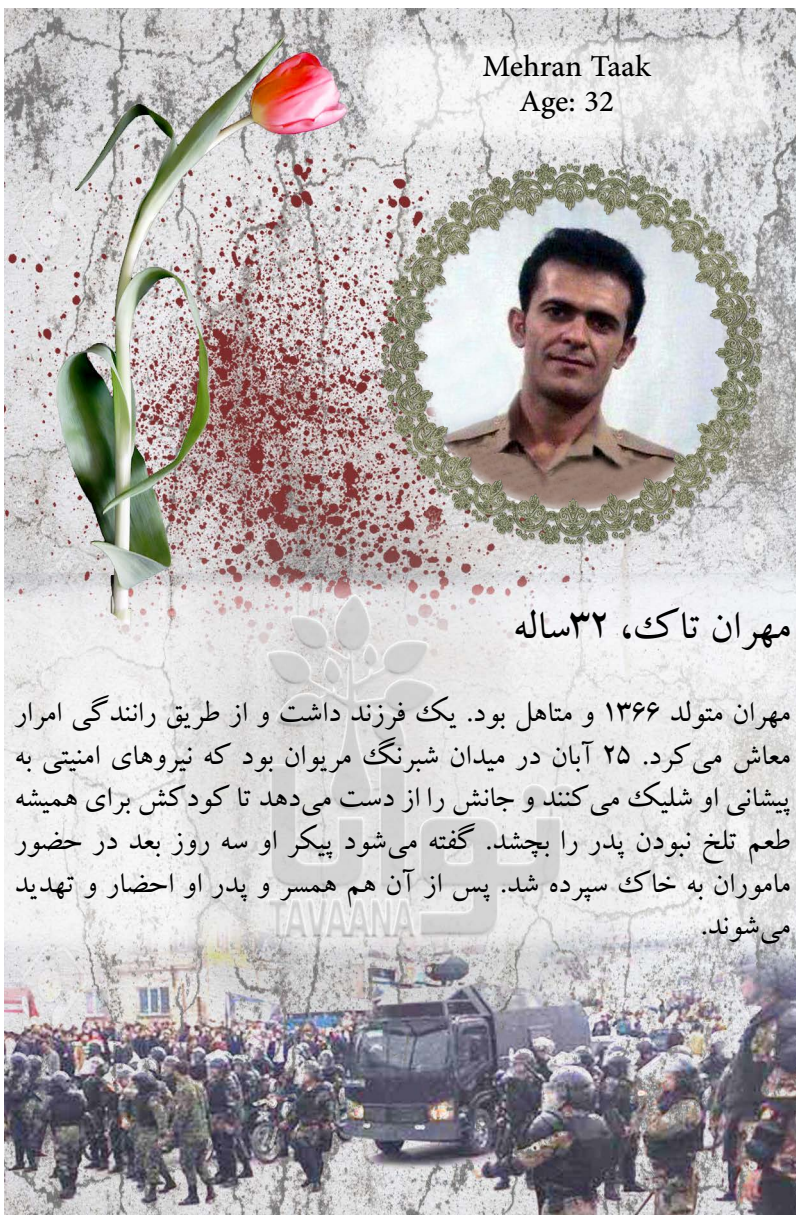
## فaramرز پورفارسادی

فaramرز ساکن فردیس کرج بود. به گفته بعضی منابع، دو فرزند داشته؛ یکی خردسال و دیگری نوجوان. آبان ۹۸ در فردیس کرج، به دست نیروهای امنیتی کشته می‌شود. بنا به گفته‌ها بر اثر ضربات چوب یا باتوم نیروهای امنیتی جان باخته و پیکرش پس از چندین روز به خانواده داغ‌دیده‌اش تحویل داده شده است.



Mehran Taak

Age: 32



مهران تاك، ۳۲ ساله

مهران متولد ۱۳۶۶ و متاهل بود. يك فرزند داشت و از طريق رانندگی امرار معاش می کرد. ۲۵ آبان در میدان شبرنگ مریوان بود که نیروهای امنیتی به پیشانی او شلیک می کنند و جانش را از دست می دهد تا کودکش برای همیشه طعم تلخ نبودن پدر را بچشد. گفته می شود پیکر او سه روز بعد در حضور ماموران به خاک سپرده شد. پس از آن هم همسر و پدر او احضار و تهدید می شوند.





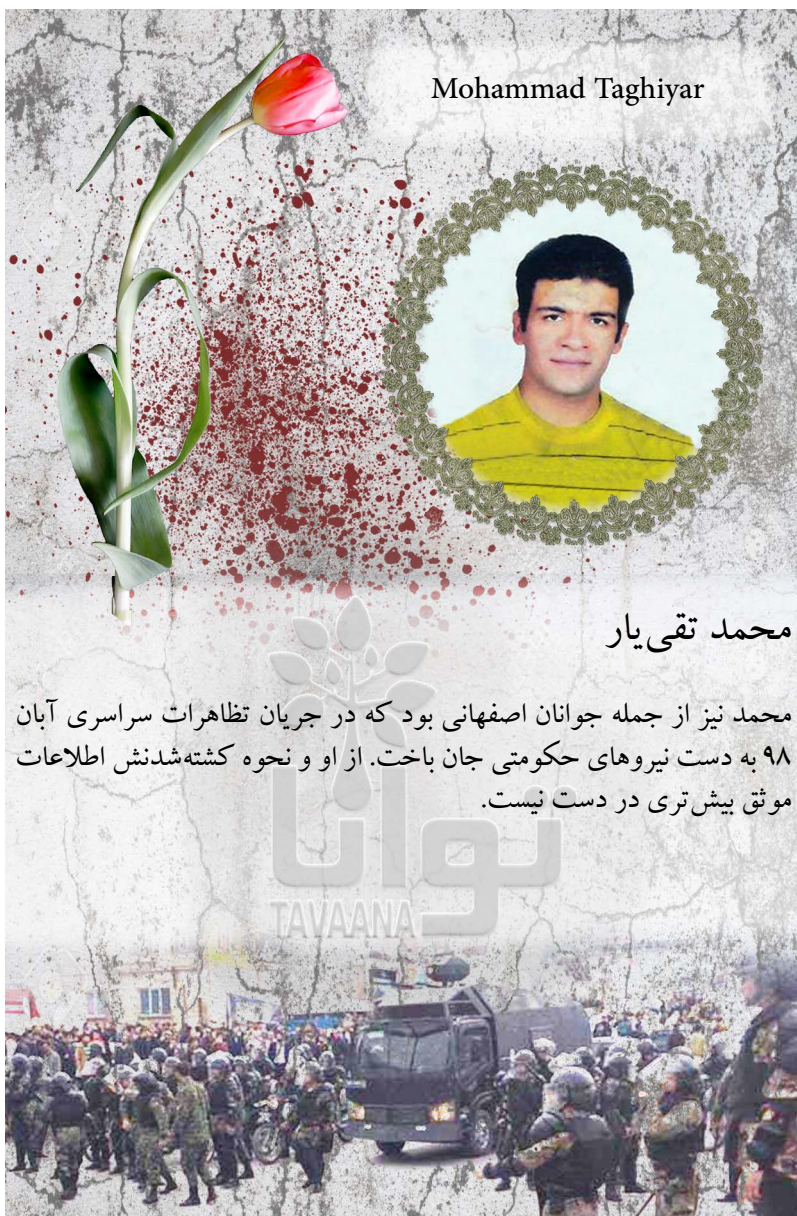
Jabbar Tejareh

جبار تجاره

جبار اهل جانرود بود و دلی پرشور داشت. آبان ۹۸ هدف شلیک نیروهای امنیتی قرار گرفت و جان جوانش را از دست داد تا خانواده‌اش برای همیشه چشم انتظارش بمانند. فشار حکومت بر خانواده‌ها برای خودداری از اطلاع‌رسانی چنان زیاد است که از بسیاری جان‌باختگان فقط یک نام و یک عکس منتشر شده است.

TAVAANA

Mohammad Taghiyar







Hasan Tamimi

### حسن تمیمی

حسن جوانی بود برومند و تکیه‌گاه خانواده‌اش. اهل خرمشهر؛ همان شهری که نسبتی با خرمی نداشت. ۲۵ آبان هدف شلیک مستقیم نیروهای حکومتی قرار گرفت و جان جانش را از دست داد. بعضی گزارش‌ها حاکی است خانواده او پس از تعهد دادن، توانستند پیکر جوان‌شان را دریافت کنند.

TAVAANA



Mohsen JafarPanah

Age: 30



محسن جعفر پناه، ۳۰ ساله

محسن چند سالی می‌شد که ازدواج کرده بود و یک کودک خردسال داشت. می‌خواست دنیای کودکش را به بهترین شکل بسازد تا فردایی روشن داشته باشد. اما آبان ۹۸ در اسلامشهر، نیروهای حکومتی به او تیراندازی کردند و جان عزیزش را از دست داد تا کودک و همسرش برای همیشه چشم‌انتظار او بمانند.

TAVAANA

Bahman Jafari

Age: 28



بهمن جعفری، ۲۸ ساله

بهمن اهل شیراز و فارغ‌التحصیل رشته کامپیوتر بود؛ معترض به وضعیت موجود و آرزومند آزادی ایران، با یک دنیا آرزو. صبح ۲۶ آبان مثل همیشه به قصد رفتن به محل کار از خانه خارج شد که نیروهای حکومتی به قلب او شلیک کردند و جان جوانش را از دست داد. پیکر او پنج روز بعد با تعهد گرفتن از خانواده، تحویل داده شد.

ساعتی بعد از این که از خانه بیرون می‌رود کسی با خانواده‌اش تماس می‌گیرد و می‌گوید بهمن تصادف کرده و در درمانگاه است. پدر و مادر بیقرار راهی درمانگاه می‌شوند که می‌بینند جگر گوشه‌شان گلوله خورده و روی تخت بیمارستان افتاده است. حال بهمن رو به وخامت می‌گذارد، قرار می‌شود به بیمارستان مرکزی شیراز منتقل شود که در راه تمام می‌کند.

در خانه «رضا» صدایش می‌کردند. نامش به یادگار، برگرفته از نام یکی عموهایش بود که در جریان کشتار هولناک دهه شصت اعدام شده بود. حالا خانواده داغ‌دار دو «بهمن» شان هستند که به فاصله ۳۰ سال به دست جمهوری اسلامی کشته شدند. عموی دیگرش هم جانباز ۸۰ درصد جنگ ایران و عراق و در آسایشگاه جانبازان بستری است.

بهمن در رشته کامپیوتر تحصیل کرده بود ولی همچون دیگر جوانان ایرانی نتوانسته بود شغلی مرتبط با رشته‌اش پیدا کند؛ پس در یک تعمیرگاه صاف کاری اتومبیل کار می‌کرد. خانواده او اصالتاً از بختیاری‌های ایذه بودند که هنگام جنگ به شیراز مهاجرت کردند.

پنج روز بعد از کشته شدن بهمن، خانواده برای گرفتن پیکر او می‌روند. نیروهای امنیتی از آن‌ها تعهد و امضا می‌گیرند که به شرط مصاحبه نکردن پیکر را تحویل می‌دهند. همچنین از خانواده می‌خواهند اعلام کنند که بهمن با شلیک نیروی انتظامی کشته نشده، بلکه تصادف کرده یا حادثه‌ای دیگر برایش پیش آمده، اما آن‌ها نمی‌پذیرند. می‌خواستند جگر گوشه‌شان را در دارالرحمه شیراز به خاک بسپرنند، اما نیروهای حکومتی اجازه نمی‌دهند. به ناچار پیکر بهمن را در قبرستان دارالرحمه شهرک کشن بهمن در ۴۰ کیلومتری شیراز دفن می‌کنند؛ آن هم فقط با حضور فامیل درجه یک و البته ماموران. ماموران حتی در غسلخانه هم حضور داشتند تا کسی از پیکر بهمن عکس نگیرد. اجازه برگزاری مراسم ختم هم داده نمی‌شود. نیروهای امنیتی همچنین همان روز خاک سپاری پدر داغ‌دیده بهمن را احضار می‌کنند و می‌گویند مبادا با صدای بلند شیون و زاری کنید.



Younes Jalili



یونس جلیلی

یونس یکی از جوانان برومند ایران بود؛ اهل کرمانشاه و با هزار آرزو. آبان ۹۸ نیروهای امنیتی به او شلیک می کنند و جان جوانش را از دست می دهد. همچون شمار زیادی از جانباختگان، اطلاعات بیش تری از نحوه کشته شدن یونس در دست نیست. حکومت پیکر جانباختگان را با هزار تهدید و تعهد تحویل داده و سایه بازداشت و ... بر خانه این هموطنان افتاده است.

Mohammadreza Jamshidi

Age: 21



محمد رضا جمشیدی، ۲۱ ساله

محمد رضا حدوداً ۲۱ ساله بود. تازه خدمت سربازی اجباری را به پایان رسانده بود و می‌خواست برود سراغ برنامه‌ها و رویاهایش. اما در شیراز نیروهای حکومتی به او شلیک کردند و جان جوانش را از دست داد. آن‌همه آرزو و رویا، خون شد و بر آسفالت خیابان ریخت.

TAVAANA



Mehdi Jahanbazi

Age: 35



### مهدی جهانبازی، ۳۵ ساله

مهدی دو کودک ۳ ساله و ۵ ساله داشت و تمام دنیا و آرزوی او و همسرش، فراهم کردن آسوده‌ترین زندگی برای آنها بود. ۲۶ آبان در شیراز، نیروهای حکومتی به سر او شلیک می‌کنند و جان عزیزش را از دست می‌دهند. آن‌همه آرزو برای فردای بهتر دردانه‌هایش تمام شد. همسر و کودکش نیز تا ابد از دیدار و آغوش او محروم شدند.



اهل سپیدان شیراز بود و کارمند اداری شبکه بهداشت شیراز. نزدیک محل کارش بود که تیر به سرش خورد. به بیمارستان منتقل شد اما شدت جراحات چنان زیاد بود که دوام نیاورد و جان سپرد. به گفته یکی از نزدیکانش، نیروهای امنیتی ۷۰ میلیون تومان از خانواده داغ‌دیده مهدی گرفتند تا پیکر او را تحویل بدهند.

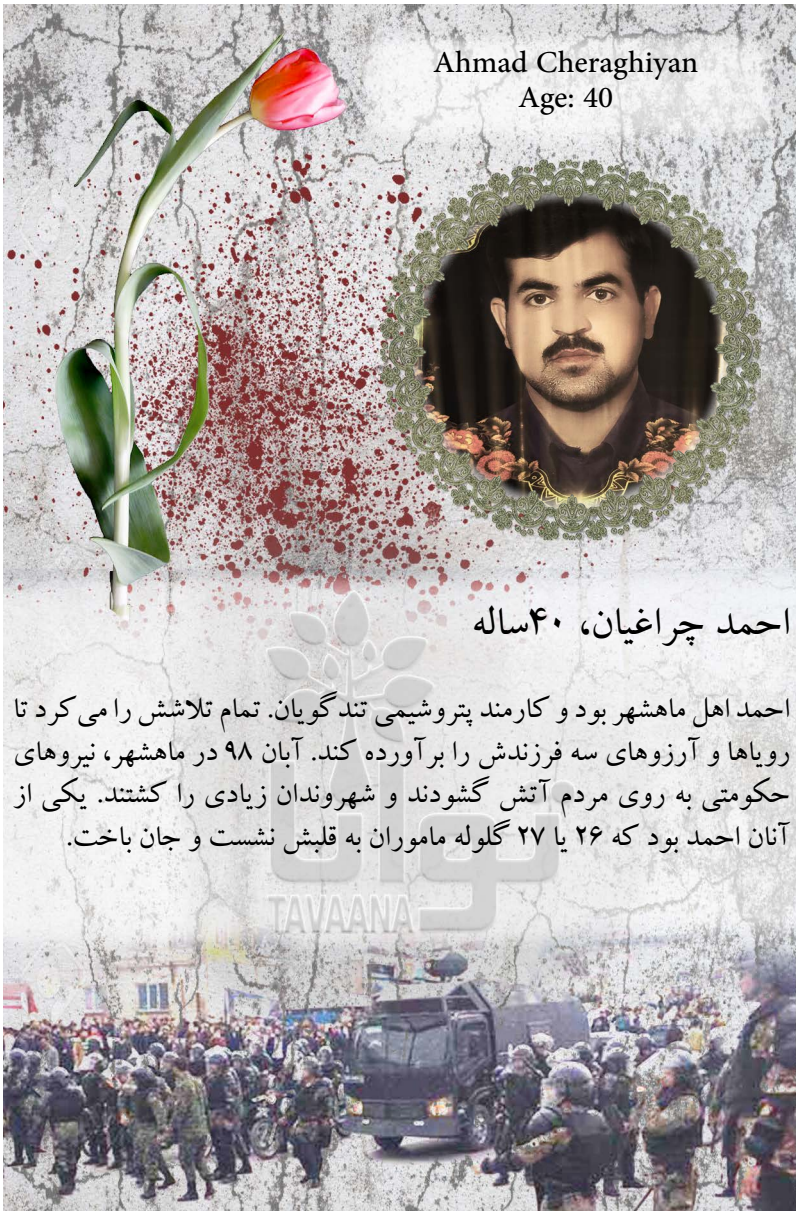
همسر / پدر / پسرت را کشته‌اند و می‌دانی هر کار کنی دیگر چیزی عوض نمی‌شود، اما می‌گویند ۷۰ میلیون تومان بده تا پیکرش را بدهیم. چرا؟ در عوض اعتراضش؟ در عوض آزادی خواهی‌اش؟

مهدی سرانجام در روستای ممبلو از توابع سپیدان به خاک سپرده شد.



Ahmad Cheraghiyan

Age: 40



احمد چراغیان، ۴۰ ساله

احمد اهل ماهشهر بود و کارمند پتروشیمی تندگویان. تمام تلاشش را می کرد تا رویاها و آرزوهای سه فرزندش را برآورده کند. آبان ۹۸ در ماهشهر، نیروهای حکومتی به روی مردم آتش گشودند و شهروندان زیادی را کشتند. یکی از آنان احمد بود که ۲۶ یا ۲۷ گلوله ماموران به قلبش نشست و جان باخت.

Farshad Hajipour Milasi

Age: 30



فرشاد حاجی پور میلوسی، ۳۰ ساله

فرشاد، پدر «اهورا» کوچولو، اهل لردگان و کارمند پتروشیمی ماهشهر بود. تمام زندگی خود و همسرش این بود که آینده اهورا را به بهترین شکل رقم بزنند. ۲۶ آبان در ماهشهر به جمع معترضان پیوست که به ضرب گلوله نیروهای امنیتی جان باخت تا اهورا برای همیشه آغوش پدر را از دست بدهد. گفته می شود تیر به قلب یا سر او خورده است.





Mehrdad Hesabi

## مهرداد حسابی

مهرداد اهل روستای شیجان رشت بود؛ جوانی سرشار از زندگی و امید. آبان ۹۸ نیروهای حکومتی با شلیک مستقیم به سر او جان جوانش را گرفتند. نیروهای امنیتی برای تحویل پیکر مهرداد، از خانواده‌اش پول دریافت کردند. پس از آن پیکر او به روستای زادگاهش منتقل و در ۲۹ آبان در جوی امنیتی به سینه سرد خاک سپرده شد.

TAVANA

Reza Hasanvand



رضا حسن‌وند

رضا از جوانان باشهامت و برومند ایران بود؛ سرشار از انرژی و زندگی. حدوداً ۲۶ سال داشت. ۲۶ آبان در شهر اندیشه، در نزدیکی شهریار، نیروهای حکومتی به او شلیک می‌کنند و جان جوانش را از دست می‌دهد. به گفته بعضی منابع گلوله به قلب او نشسته است.

TAVAANA



Ali Hosseini



## علی حسینی

علی یکی دیگر از جانباختگان تظاهرات سراسری آبان ۹۸ است. ۲۵ آبان او در محله باغمیشه تبریز هدف شلیک مستقیم ماموران حکومتی قرار گرفت و جان باخت. گفته می شود تیر به گردن او اصابت کرده است. اطلاعات بیش تری درباره علی منتشر نشده است. حکومت خانواده جانباختگان را تهدید می کند که در صورت اطلاع رسانی بازداشت یا کشته می شوند.



Mohammad Hashamdar



محمد حشمدار

محمد ازدواج کرده بود. خواسته او و همسرش چیز خاصی نبود؛ به دنبال آرامش، آسایش، امنیت شغلی و زندگی بودند. یعنی طبیعی‌ترین حقوق و خواسته‌های انسان‌ها. اما آبان ۹۸ در بهبهان، به ضرب گلوله ماموران حکومتی جان سپرد تا زندگی مشترک آن‌ها خیلی زود به پایان برسد.

TAVAANA

MohammadMehdi Haghgouy



## محمد مهدی حق گوی

محمد مهدی از جمله جوانان برومند ایران بود؛ پر از شور و نشاط و سرشار از زندگی. آبان ماه ۹۸ در اسلامشهر نیروهای حکومتی به او شلیک می کنند و جان جوانش را از دست می دهد. اطلاعات بیش تری از او در دست نیست. فشار حکومت بر خانواده ها مانع از درز اطلاعات بسیاری از جانباختگان شده است.



Milad Hamidi

Age: 19

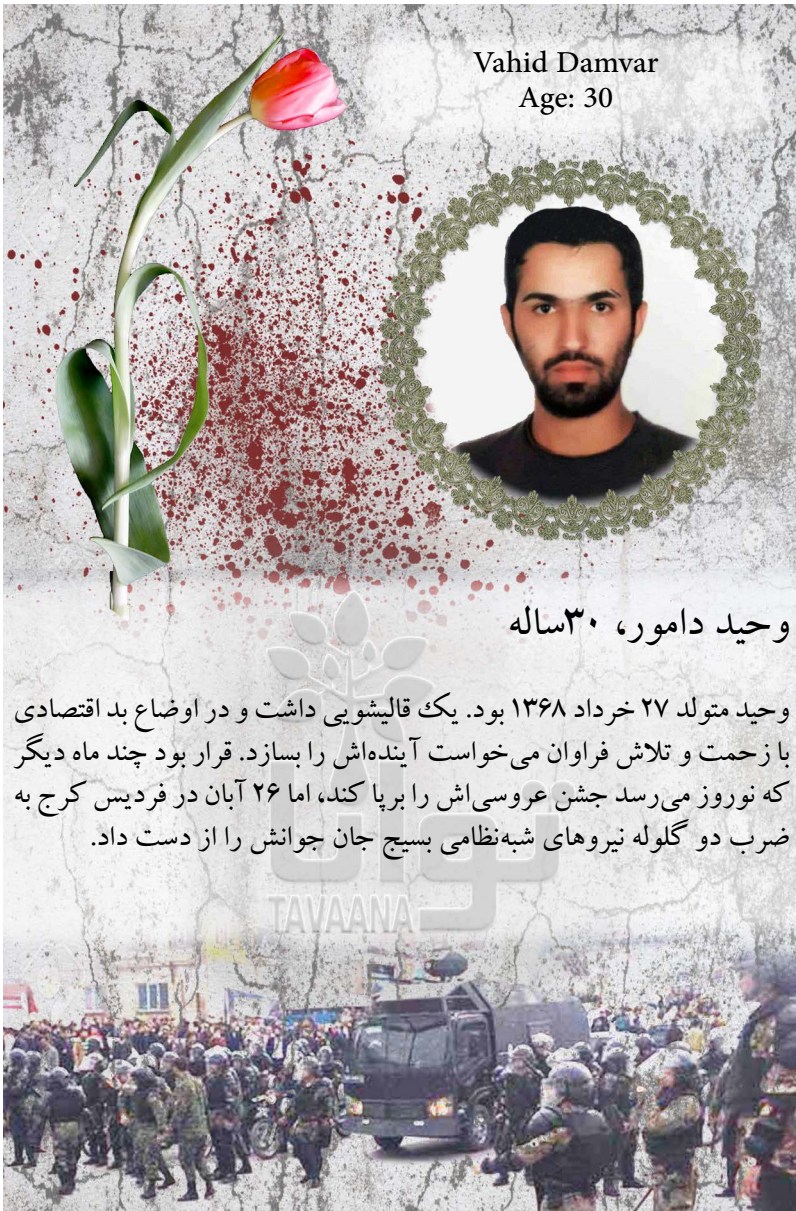


میلااد حمیدی، ۱۹ ساله

میلااد اهل خرمشهر بود و جگر گوشه خانواده‌اش. از محرومیت‌ها و مصائبی که گریبان شهر، استان و کشورش را گرفته بیزار بود. ۲۵ آبان در خرمشهر نیروهای حکومتی به او شلیک کردند و جان جوان و عزیزش را از دست داد تا آن‌همه رویا و آرزوی جوانی پایان بیابد.

TAVAANA





پنج ماه از سی سالگی‌اش می‌گذشت. عاشق خواهرزاده و برادرزاده‌اش بود. مادرش خانه‌دار بود و پدرش کارگر. تنها فرزندی بود که مجرد بود و همراه پدر و مادرش زندگی می‌کرد. می‌خواست پدر و مادرش تنها نباشند. هم شغل داشت، هم خانه و هم ماشین. می‌گفت: «بمیریم بهتره تا این که توی دست این‌ها اسیر بشیم.»

۲۶ آبان در جاده ملارد، ابتدای منظریه، نیروهای بسیج همان منطقه دو گلوله به شکم وحید شلیک می‌کنند و او بر اثر پارگی ریه در راه بیمارستان امام حسین محمدشهر جان می‌سپرد و همه آرزوهایش ناتمام می‌ماند. برادرش در بیمارستان از شدت خشم اعتراض می‌کند اما ماموران او را با ضرب و شتم از آن‌جا بیرون می‌کنند. خانواده وحید دو روز سرگردان و بی‌خبر به دنبال پیکر جگرگوشه‌شان بودند که سرانجام ماموران آن‌ها را تهدید می‌کنند که نباید با هیچ خبرگزاری خارجی مصاحبه کنند و به شرط عدم برگزاری مراسم و خاک‌سپاری بی‌سروصدا پیکر وحید را تحویل می‌دهند. در گواهی فوت او نوشته شده است به دلیل «عملکرد وسایل جنگی در خارج از جنگ و اصابت گلوله» فوت کرده است.

Mehdi Daemi



مهدی دائمی

مهدی حدوداً ۲۵ سال داشت؛ جوانی بود سرشار از زندگی و مرگ به جهانش راه نداشت. ۲۷ آبان در سر آسیاب ملارد، نزدیک شهریار، هدف شلیک مستقیم نیروهای حکومتی قرار گرفت و مجروح شد و حدود ۲۴ ساعت بعد از شدت جراحات جان جوانش را از دست داد. گفته می‌شود نیروهای امنیتی از برگزاری مراسم برای او جلوگیری کرده‌اند.

TAVAANA



Mahmoud & Mehrdad  
Dashtinia



محمود و مهرداد دشتی‌نیا

مهرداد و محمود دو برادر بودند، اهل بهبهان و عزیز و تکیه‌گاه پدر و مادر. مهرداد به تازگی نامزد کرده بود و محمود یک پسر و یک دختر خردسال داشت. ۲۵ آبان هر دو در صف معترضان بودند که نیروهای حکومتی به سینه یکی از آن‌ها شلیک می‌کنند. دیگری به یاری برادر می‌شتابد که سر او هم هدف شلیک ماموران قرار می‌گیرد.

Ershad Rahmanian

Age: 23



ارشاد رحمانیان، ۲۳ ساله

ارشاد حدود یک ماه دیگر شمع‌های جشن تولد ۲۴ سالگی‌اش را فوت می‌کرد. فارغ‌التحصیل هوش‌بری اتاق عمل از دانشگاه سنندج بود. ۲۶ آبان در مریوان، مادرش را به بیمارستان می‌برد و به خانه برمی‌گرداند. دوباره خارج می‌شود و به صف معترضان می‌پیوندد که دیگر خبری از او نمی‌شود. یک ماه بعد، ۲۴ آذر پیکر شکنجه‌شده این جوان برومند در حاشیه سد گاران مریوان پیدا می‌شود.

TAVAANA

ارشاد متولد ۲۸ آذر ۱۳۷۴ در روانسر بود. چهار روز مانده به جشن تولد ۲۴ سالگی او، پیکرش با مجسمه شکسته و سوراخ، آثار کبودی بر کتف و گردن و دست و پای شکسته در حاشیه سد گاران مریوان پیدا می‌شود. به گفته اعضای خانواده خون او تازه بود و در یکی دو روز پیش از آن بر اثر شکنجه جان باخته است.

ارشاد می‌خواست تحصیلاتش را در مقطع کارشناسی ارشد ادامه دهد. ۲۶ آبان مقابل محل کارش در مریوان بازداشت می‌شود. وقتی خبری از او نمی‌آید خانواده مضطرب همه جا به دنبالش می‌گردند. پدرش معلمی بازنشسته بود. او و همسرش فقط یک پسر دیگر داشتند که کوچک‌تر از ارشاد بود. چند روز که می‌گذرد با خانواده تماس گرفته و گفته می‌شود ارشاد در زندان سندج بازداشت است و می‌تواند به ملاقاتش بروند. فردا دوباره تماس می‌گیرند و حرفشان را انکار می‌کنند. بار بعد تماس می‌گیرند و می‌گویند برای شناسایی یک پیکر باید بیایند. خانواده دل‌نگران و بیقرار می‌روند و می‌بینند آن پیکر، متعلق به ارشاد نیست. به امید این که به زودی جگر گوشه‌شان آزاد می‌شود از اطلاع‌رسانی خودداری کردند تا این که پیکر شکنجه‌شده ارشاد را مردم محلی در حاشیه سد گاران پیدا می‌کنند.

ابتدا پزشک قانونی پیکر ارشاد را تحویل نمی‌دهد. فشار نیروهای امنیتی بر خانواده شدید می‌شود. آن‌ها را تهدید می‌کنند که مبادا صحبتی درباره جگر گوشه‌شان نکنند. رعب و وحشت زیادی ایجاد می‌کنند. به خانواده‌اش می‌گویند بگویید ارشاد خودکشی کرده مثلاً چون دچار افسردگی بوده یا شکست عشقی خورده است، حق ندارید جز این بگویید. خانواده با هیچ کس صحبت نمی‌کنند. تا این که پسرخاله ارشاد، کامیار احمدی، درباره کشته‌شدن او اطلاع‌رسانی می‌کند و فشارها کم‌تر می‌شود.

پیکر ارشاد ۲۵ آذر در شهرستان سروآباد، در ۳۶ کیلومتری مریوان، با حضور ماموران دفن می‌شود. پزشکی قانونی هرگز نتایج تحقیقات را در اختیار خانواده



قرار نداد. در گواهی فوت هم نوشته شد او حدود ۲ یا ۳ هفته پیش درگذشته و علت مرگ در حال بررسی است. همچنین به خانواده‌اش گفته شده که بروند و چهار ماه دیگر برای گزارش فوت پسرشان بیایند. حالا خانواده ارشاد افسوس می‌خورند که اگر همان روزهای ناپدید شدن او اطلاع‌رسانی کرده بودند، این فاجعه رخ نمی‌داد.

گفتنی است چند جوان دیگر نیز سرنوشتی مشابه آنچه برای ارشاد پیش آمد داشتند. از جمله پویا احمدزاده که پیکرش در روستای قار سنندج پیدا شد؛ کاوه ویسانی که پیکرش در روستایی در سنندج پیدا شد و پنج پیکر دیگر که در دریاچه پشت سد وحدت سنندج یافت شد. این اخبار هولناک خبر از وقوع فاجعه‌ای عظیم می‌دهند.



Hamid Rasouli

Age: 32



حمید رسولی، ۳۲ ساله

حمید جوانی سرشار از زندگی و عشق بود. با همسرش هزاران آرزو برای فرمایشان داشتند. ۲۶ آبان در گلشهر کرج، نیروهای حکومتی دو گلوله به کمر و قلب او شلیک می‌کنند و جان می‌سپرد. نیروهای امنیتی برای تحویل پیکر حمید، ۵۰ میلیون تومان از خانواده طلب می‌کنند اما نهایتاً با دیدن سابقه جانبازی پدر حمید، پیکر را در ازای وثیقه‌ای ۱۰۰ میلیون تومانی تحویل می‌دهند.

حمید تا چندی پیش از کشته‌شدنش در شرکتی در قزوین کار می‌کرد. پس از این که ماه‌ها حقوقی دریافت نمی‌کند آن‌جا را رها می‌کند و به کرج برمی‌گردد و در اسنپ مشغول کار می‌شود. نیروهای امنیتی برای تحویل پیکر حمید، ۵۰ میلیون تومان پول طلب می‌کنند. در ازای چه؟ در ازای اعتراض؟ می‌گویند اگر پول داده نشود، خودشان در جایی دفن می‌کنند. خانواده می‌گویند چنین پولی ندارند و التماس می‌کنند پیکر جگر گوشه‌شان را تحویل بگیرند، اما نتیجه نمی‌گیرند. پدر حمید از جانبازان جنگ ایران و عراق است. بستگان آن‌ها مدارک جانبازی و سابقه جبهه او را می‌برند و نشان می‌دهند. سرانجام نیروهای امنیتی راضی می‌شوند در قبال سپردن وثیقه ۱۰۰ میلیون تومانی پیکر حمید را تحویل دهند.

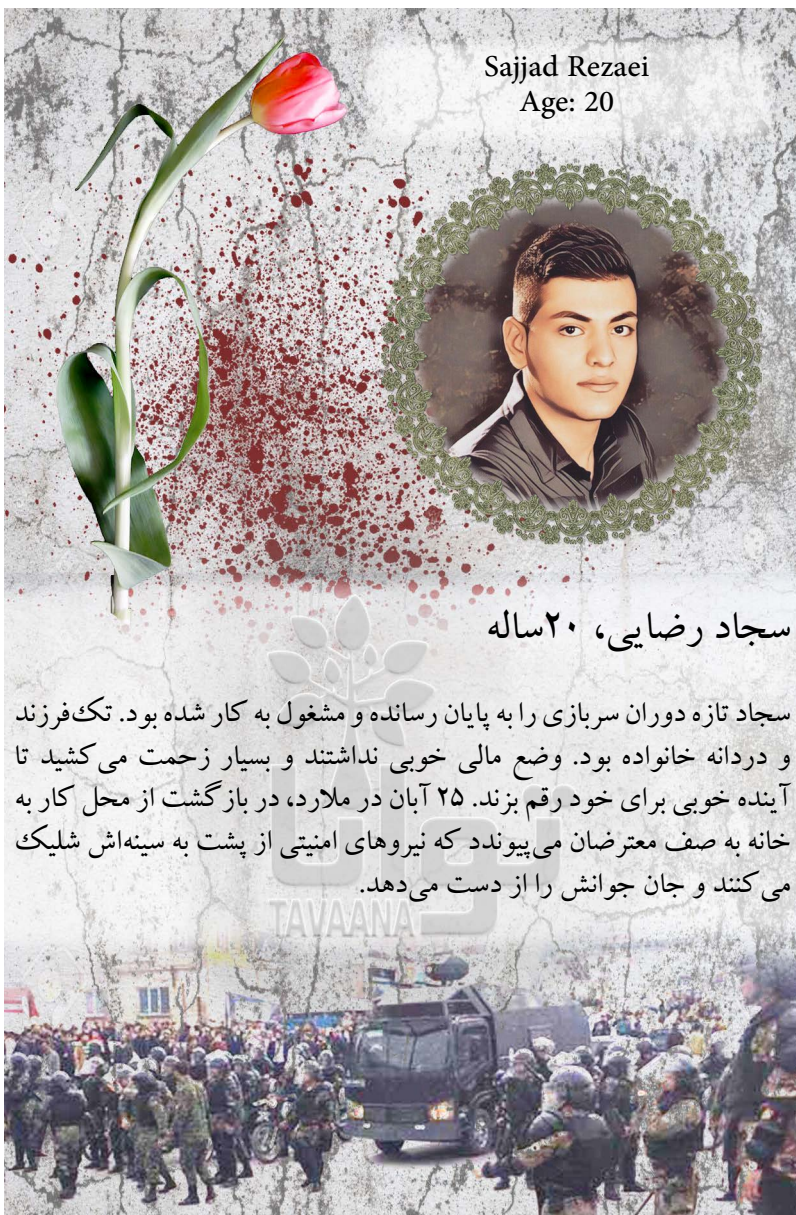
تهدیدها و فشارها همچنان ادامه داشت. می‌گفتند باید به همه بگویید حمید تصادف کرده و مراسم هم در سکوت برگزار شود. این شد که فقط تعدادی انگشت‌شمار از بستگان توانستند در خاکسپاری حمید شرکت کنند. دیگر این که یک آخوندی هم از طرف حکومت مراسم را با لعن و نفرین «اغتشاش‌گران» برگزار کرد.

داغ همسر، پدر، مادر و دیگر اعضای خانواده حمید بسیار است. مادر بزرگ نیز دوری حمید را تحمل نکرد و از فرط بی‌تابی و شیون چند روز بعد بر اثر سکته قلبی درگذشت.



Sajjad Rezaei

Age: 20



سجاد رضایی، ۲۰ ساله

سجاد تازه دوران سربازی را به پایان رسانده و مشغول به کار شده بود. تک فرزندی و دردانه خانواده بود. وضع مالی خوبی نداشتند و بسیار زحمت می کشید تا آینده خوبی برای خود رقم بزند. ۲۵ آبان در ملارد، در بازگشت از محل کار به خانه به صف معترضین می پیوندد که نیروهای امنیتی از پشت به سینه اش شلیک می کنند و جان جانش را از دست می دهد.

TAVAANA

سجاد عاشق مکانیک بود. دیپلم همین رشته را گرفته بود و در یک فروشگاه لوازم یدکی خودرو کار می‌کرد. اهل ورزش بود و خوش تیپ. سرشار از زندگی و امید و آرزو بود و با مرگ نسبتی نداشت.

از ۲۵ آبان که جان می‌سپرد و به خانه بر نمی‌گردد، خانواده دنبال او می‌گردند ولی نتیجه‌ای نمی‌گیرند. پنج روز بعد نیروهای امنیتی تماس می‌گیرند و می‌گویند سجاد کشته شده است. تهدید می‌کنند که نباید خبرسانی شود و مراسم هم باید بی‌سروصدا و فقط با حضور اعضای خانواده برگزار شود. نهایتاً خانواده پیکر سجاد را در غسلخانه قبرستان شهرستان محلات تحویل می‌گیرند و دفن می‌کنند. گفته می‌شود پیکر یک دختر جوان هم همراه با پیکر سجاد آن‌جا بود که یک زخم بزرگ روی سرش دیده شده است.





Saeid Rezaei

### سعید رضایی

سعید حدوداً ۲۶ ساله بود. فرزند سوم و پسر کوچک خانواده. کشتی گیر بود و قهرمان چهار دوره مسابقات استانی. فوق دیپلم حسابداری داشت و کارگری می کرد. ۲۵ آبان در کرمانشاه نیروهای حکومتی به سر او شلیک می کنند و جان می سپرد. پیکر سعید چند روز بعد به خانواده تحویل داده می شود؛ به شرط عدم برگزاری مراسم و با این تهدید که در صورت اطلاع رسانی دیگر برادرانش بازداشت می شوند. چهلم سعید مصادف با روز تولدش بود.



Mehrzaad Rezaei

Age: 25

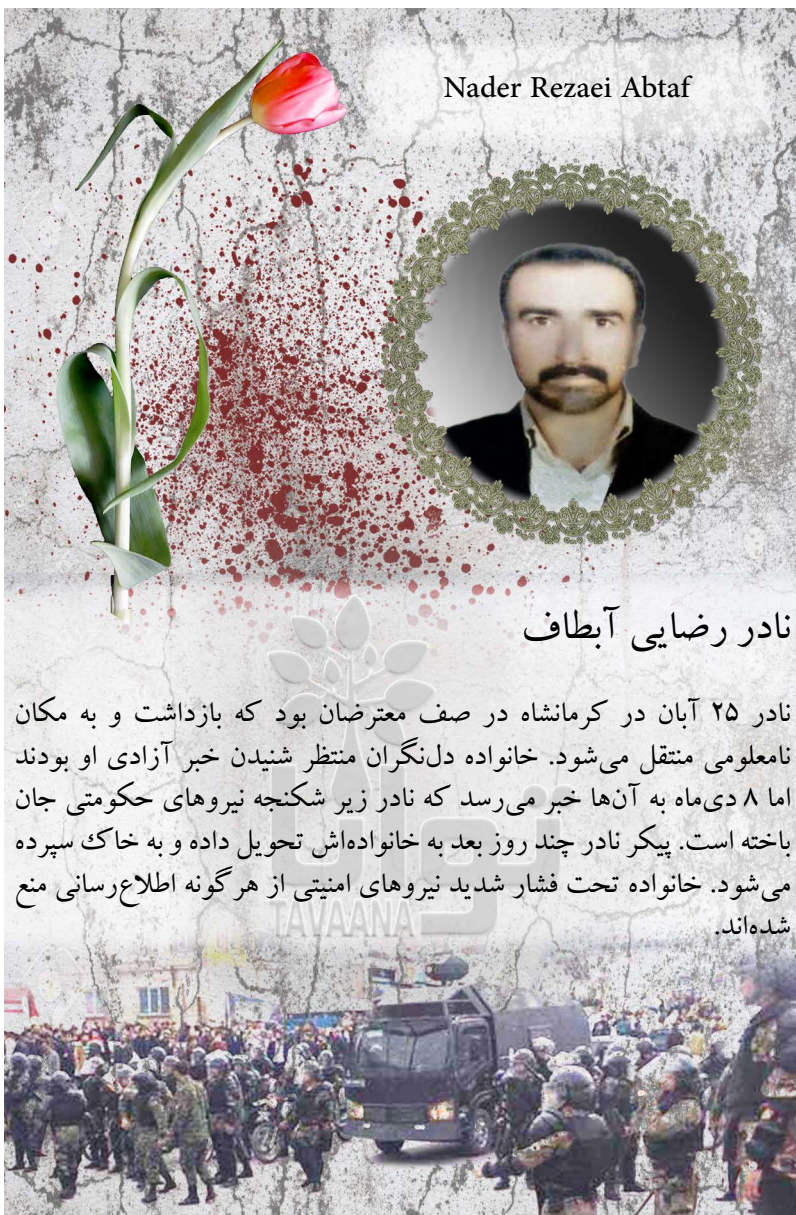


مهرداد رضایی، ۲۵ ساله

مهرداد رضایی متولد ۲۰ مهر ۱۳۷۳ و دردانه خانواده‌اش بود. ۲۶ آبان در مارلیک کرج، نیروهای امنیتی به لگن او شلیک می‌کنند و بر اثر شوک ناشی از خون‌ریزی جان جوانش را از دست می‌دهد. گفته می‌شود پیکر نازنین مهرداد پس از ۸ روز به خانواده تحویل داده می‌شود و در محله قشلاق شهریار به خاک سپرده می‌شود.

TAVAANA

Nader Rezaei Abtaf



## نادر رضایی آبطاف

نادر ۲۵ آبان در کرمانشاه در صف معترضان بود که بازداشت و به مکان نامعلومی منتقل می‌شود. خانواده دل‌نگران منتظر شنیدن خبر آزادی او بودند اما ۸ دی‌ماه به آن‌ها خبر می‌رسد که نادر زیر شکنجه نیروهای حکومتی جان باخته است. پیکر نادر چند روز بعد به خانواده‌اش تحویل داده و به خاک سپرده می‌شود. خانواده تحت فشار شدید نیروهای امنیتی از هر گونه اطلاع‌رسانی منع شده‌اند.



Naser Rezaei

Age: 36



ناصر رضایی، ۳۶ ساله

ناصر شعر می سرود، طبعی لطیف داشت و شیفته احمد شاملو بود. متاهل بود، اهل سنندج و با همسرش در کرج زندگی می کرد. ۲۶ آبان به جمع معترضان در فردیس کرج می پیوندد که نیروهای امنیتی به چشم او شلیک می کنند و جان می سپرد. در اینستاگرام زیر عکسی از سینا قنبری - جان‌باخته دی ۹۶ - نوشته بود: «گیرم که می کشید / با جوجه‌های نشسته در آشیانه چه می کنید؟»



ناصر متاهل بود. با همسرش هزار آرزو برای آینده‌شان داشتند. لیسانس کشاورزی داشت و مثل بسیاری از جوانان ایرانی نتوانسته بود شغلی مناسب تحصیلاتش پیدا کند و شغل آزاد داشت. اهل شعر و شاعری بود و در کارگاه‌ها و جلسات ادبی حضور پیدا می‌کرد، اما پس از چندی به دلیل اشعار سیاسی و اعتراضی‌اش از ورود به جلسات منع شده بود.

عصر ۲۶ آبان با برادرش تماس می‌گیرد و می‌گوید شهر ناآرام است و در تجمعات حضور دارد. ده دقیقه که می‌گذرد گلوله به چشم‌اش می‌نشیند و تمام. کمی بعد کسی با برادرش تماس می‌گیرد و می‌گوید ناصر تیر خورده و نفس نمی‌کشد.

برادر و پدر ناصر از قروه، در کردستان، راهی کرج می‌شوند. با کلی تماس با این طرف و آن طرف پیکر عزیزشان را تحویل می‌گیرند؛ به شرط عدم برگزاری مراسم و تشییع و خاک‌سپاری فوری. راهی شهرشان می‌شوند و بلافاصله پیکر عزیزشان را با حضور اعضای فامیل، در سکوت کامل و در جوی امنیتی به خاک می‌سپرند. همسر ناصر نمی‌داند چگونه این داغ را تاب بیاورد. کار مادرش گریه و زاری است، می‌گوید: «آه سینه من دامن باعث و بانی این جنایت را بگیرد و او را از پا دربیاورد.» پدر او هم وضعیت روحی خیلی بدی دارد و هر روز ساعت ۶ صبح به مزار ناصر می‌رود و آن‌جا می‌ماند.

نیروهای امنیتی با خانواده ناصر تماس گرفته‌اند و به آن‌ها پیشنهاد دریافت دیه و عنوان شهید برای فرزندشان داده‌اند، اما آن‌ها نپذیرفته‌اند.

یکی از شعرهای ناصر چنین آغاز می‌شود:

همچو میشی در نگاه گرگ‌ها	ما چه بد خود را شکاری یافتیم
آنچنان سرمست بودیم از چِرا	عاقبت خود را طعامی یافتیم

Esmaeil Rezaei

Age: 30



### اسماعیل رضایی پیرپشته، ۳۰ ساله

اسماعیل متاهل بود و یک دختر خردسال داشت. ۲۶ آبان در قلعه حسن خان (شهر قدس) نیروهای امنیتی به او شلیک می‌کنند و جان می‌سپرد. گفته می‌شود گلوله به قلب اسماعیل شلیک شده است. او کارگر بود که پس از تعدیل نیرو از طریق مسافركشی خرج خانواده‌اش را تامین می‌کرد. پیکر اسماعیل در زادگاهش، روستای پیرپشته از توابع لنگرود، به خاک سپرده شد. همه او را «داداشی» صدا می‌کردند.

Khaled Rashidi



خالد رشیدی

خالد اهل جوانرود بود. پس از تظاهرات سراسری آبان ۹۸، در آذرماه به دست نیروهای حکومتی کشته می‌شود و پیکرش در منطقه‌ای در نزدیکی جوانرود، پیدا می‌شود. گزارش‌ها حاکی از وجود آثار شکنجه و شلیک دو گلوله بر پیکر او است. گفته می‌شود او از معترضان حاضر در تظاهرات آبان ۹۸ بود.

TAVAANA



Heydarali Ramezannejad

Age: 53



حیدر علی رمضان نژاد، ۵۳ ساله

حیدر علی متاهل بود و پدر دو فرزند. دفتر مشاور املاک داشت و معتمد محل بود. ۲۵ آبان در قلعه حسن خان (شهر قدس) نیروهای حکومتی به شکم او شلیک می کنند و جانش را از دست می دهد. گفته می شود خانواده او تا یک روز در بی خبری بودند و سپس پیکر عزیزشان را تحویل می گیرند و در آستانه اشرفیه به خاک سپرده شد.

TAVAANA

Yasin Ramezannejad



## یاسین رمضان‌نژاد دهکا

یاسین (مجتبی) حدوداً ۳۳ سال داشت. متاهل بود و دارای یک پسر. هزار رویا برای کودکش در سر می‌پروراند. عاشق پرسپولیس بود و پراز انرژی. ۲۵ آبان در قلعه حسن خان (شهر قدس) نیروهای امنیتی به او شلیک می‌کنند و جانش را از دست می‌دهد. گفته می‌شود گلوله به سر او اصابت کرده است.

TAVAANA

یک منبع می‌گوید که پیکر یاسین یک روز پس از کشته‌شدن او و پس از جستجوی بسیار پیدا می‌شود. نیروهای امنیتی ابتدا از تحویل پیکر خودداری می‌کنند، اما بعد از خانواده تعهد می‌گیرند که هیچ مراسم تشییعی برگزار نشود و به دیگران گفته شود که یاسین روی بالکن بوده که تیر خورده است، و در نهایت پیکر را تحویل می‌دهند.

همین منبع می‌گوید که نیروهای امنیتی به خانواده یاسین اجازه شستن پیکر او را هم ندادند و گفتند: «ما خودمان جنازه را می‌شویم، شما فقط دفن کنید.» پیکر یاسین در زادگاهش، روستای دهکا آستانه‌اشرفیه گیلان، به خاک سپرده می‌شود. مراسم ختم او نیز شدیداً امنیتی بود و مداح و سخنران مراسم نیز از سوی خود نیروهای حکومتی بودند.

خانواده‌های جان‌باختگان تظاهرات سراسری آبان ۹۸، هم داغ رفتن عزیزانشان را به دل دارند و هم باید تحت فشارهای حکومت، در سکوت و بی‌صدا عزاداری کنند. یعنی حتی فرصت یک سوگواری و وداع معمولی با عزیزشان را ندارند.



Mehran Zahedi



مهران زاهدی

مهران، حدوداً ۱۹ ساله، دیپلم معماری داشت و آرایشگر بود. ۲۶ آبان در شهریار، نیروهای حکومتی به گردن او شلیک کردند و جانش را گرفتند. گفته می‌شود به خانواده مهران اجازه ندادند پیکر عزیزشان را قبل از خاکسپاری به خانه بیاورند و آن را یک‌راست با آمبولانس به قبرستان بردند.

TAVANA

Ali Sartipi

Age: 22



علی سرتیپی، ۲۲ ساله

علی جوانی بود سرشار از امید و آرزوهای بسیار. شامگاه ۲۶ آبان در ملارد با شلیک مستقیم نیروهای امنیتی به شکم‌اش مجروح و به بیمارستان منتقل می‌شود و ساعاتی بعد جان عزیزش را از دست می‌دهد.



Hamzeh Savari

Age: 25



حمزه سواری، ۲۵ ساله

حمزه تازه داماد بود و قرار بود به زودی با همسرش، زندگی مشترکشان را آغاز کنند. هزار برنامه برای فرдахایشان داشتند. هر چیزی در سرشان می پروراندند جز مرگ. اما ۲۵ آبان در اهواز، نیروهای حکومتی به دست راست و کلیه راست او شلیک می کنند و جان جوانش را از دست می دهد.

TAVAANA



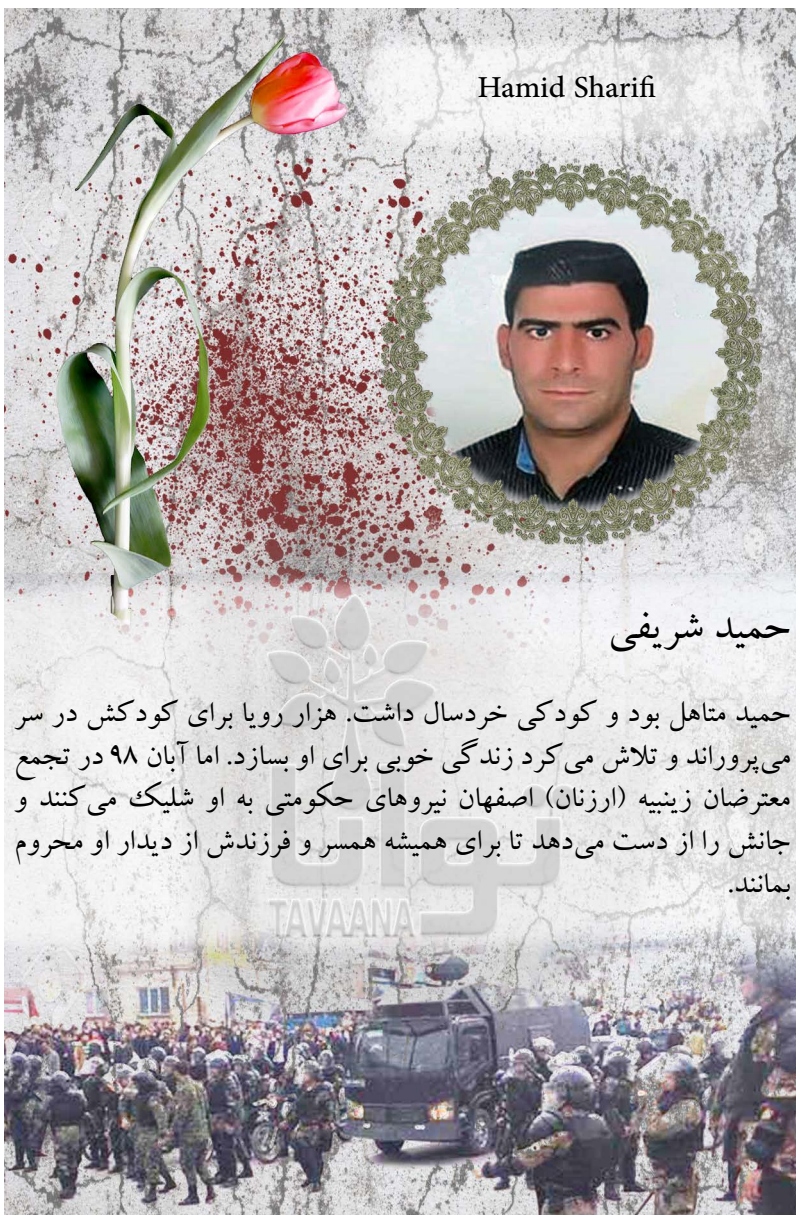
Esmail Shojaei



## اسماعیل شجاعی

اسماعیل متاهل بود و دو فرزند داشت. اصالتاً اهل شهرستان سراب بود و به تهران مهاجرت کرده. ۲۵ آبان در سهراب آدران، نزدیکی رباط کریم، نیروهای امنیتی به پای او شلیک می‌کنند و کشته می‌شود. گفته می‌شود نیروهای امنیتی خانواده او را با تهدید شدید مجبور به سکوت می‌کنند و نهایتاً پس از ده روز با دریافت هزینه‌ای سنگین، پیکر اسماعیل را تحویل می‌دهند.

Hamid Sharifi



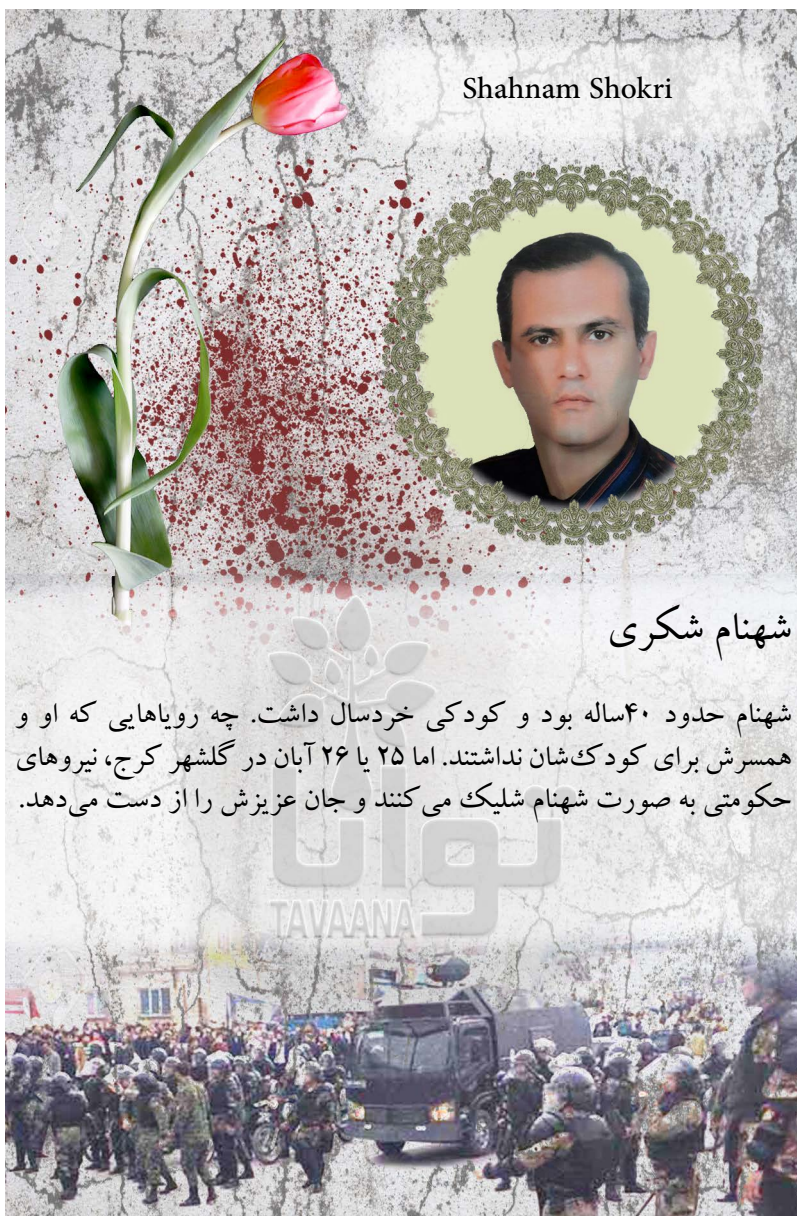
حمید شریفی

حمید متاهل بود و کودکی خردسال داشت. هزار روپا برای کودکش در سر می‌پروراند و تلاش می‌کرد زندگی خوبی برای او بسازد. اما آبان ۹۸ در تجمع معترضان زینیه (ارزنان) اصفهان نیروهای حکومتی به او شلیک می‌کنند و جانش را از دست می‌دهد تا برای همیشه همسر و فرزندش از دیدار او محروم بمانند.

TAVAANA



Shahnam Shokri



شهنام شکری

شهنام حدود ۴۰ ساله بود و کودکی خردسال داشت. چه رویاهایی که او و همسرش برای کودکشان نداشتند. اما ۲۵ یا ۲۶ آبان در گلشهر کرج، نیروهای حکومتی به صورت شهنام شلیک می کنند و جان عزیزش را از دست می دهد.

TAVAANA



Ameneh Shahbazifard

Age: 34



آمنه شهبازی فرد، ۳۴ ساله

آمنه مادر سه کودک بود؛ امیرحسین ۱۵ ساله، مرصاد ۱۲ ساله و باران ۴ ساله. ۲۶ آبان در کرج، دختر بیمارش را پیش همسایه می گذارد و می رود برای او دارو بگیرد که می بیند یکی از معترضین تیر می خورد. به سمت او می رود تا با شالش پای او را ببندد که نیروهای حکومتی از پشت به گردنش شلیک می کنند و بلافاصله او را با یک اتوبوس می برند.

TAVAANA

کمی بعد از این که آمنه از خانه بیرون می‌رود، از خانه با او تماس می‌گیرند و می‌گویند بیرون خیلی شلوغ است و بهتر است زودتر به خانه بیاید. می‌گوید یک نفر کنار من تیر خورده، پایش را می‌بندم و می‌آیم. از این مکالمه چیزی نمی‌گذرد که گردنش هدف شلیک نیروهای حکومتی قرار می‌گیرد. بار بعد که خانواده با تلفن آمنه تماس می‌گیرند، کسی ناشناس پاسخ می‌دهد و می‌گوید به او شلیک کردند و او را بردند.

خانواده آمنه به دنبال پیکر او بودند که مدام آن‌ها را از این نهاد به آن مرکز می‌فرستادند. نهایتاً آن‌ها توانستند پیکر عزیزشان را شناسایی و به بهشت زهرا منتقل کنند. اما مسئولان دوباره از تحویل پیکر خودداری کردند و گفتند که پیکر پس فرستاده و در جایی دفن می‌شود و بعد به شما خبر می‌دهند. نهایتاً با خواهش و التماس قبول می‌کنند. البته به برادر آمنه می‌گویند: «چقدر حاضری بدهی؟» می‌گوید که شوهر آمنه پیک موتوری است و در توان‌مان نیست. می‌گویند ۴ میلیون و ۵۰۰ هزار تومان واریز کنید. آن‌ها هم واریز می‌کنند و پیکر را به شرط دفن آرام و بی‌سروصدا و شبانه تحویل می‌گیرند. البته یکی از مسئولان می‌گوید که قرار بود ۲۰ میلیون تومان از آن‌ها گرفته شود. هنگام دفن، حدود بیست مامور امنیتی کنار قبر حضور داشتند و خودشان کارهای دفن را به سرعت انجام دادند. به گفته برادر آمنه، در پزشکی قانونی کلاس توجیهی برای خانواده‌های جان‌باختگان برگزار شده بود.

در گواهی فوت آمنه، علت فوت را «شکستگی جمجمه» نوشتند، حال آن که گلوله به گردن او اصابت کرده بود. آمنه خانه‌دار بود و پدرش تیمسار بازنشسته نیروی انتظامی. فرزندانش بیکرار مادرشان هستند و زندگی‌شان تیره و تار شده و توانی برایشان نمانده تا درس و مدرسه‌شان را ادامه دهند.

Javad Shayazi

Age: 26



جواد شیازی، ۲۶ ساله

جواد جوانی بود با هزار امید و آرزو. زحمت می کشید و تلاش می کرد پس اندازی جمع کند و ازدواج کند، اما ۲۵ آبان در زینیه اصفهان نیروهای حکومتی به او شلیک می کنند و جانش را از دست می دهد. گفته می شود پیکر جواد چند روز بعد به خانواده اش تحویل داده شد و سرانجام اول آذر به خاک سپرده شد. فیلم پیکر بی جان و تیرخورده جواد در شبکه های مجازی منتشر شد.

JAVANA



Hamid Sheykhani



حمید شیخانی

حمید حدوداً ۳۵ ساله بود و پدر کودکی خردسال. ۲۶ آبان در اعتراضات شهرک طالقانی (شهرک کوره) ماهشهر زنده و سالم بازداشت می‌شود، اما شنبه دوم آذرماه پیکر بیجان او به خانواده‌اش تحویل داده می‌شود.

تواانا  
TAVAANA

یک شاهد عینی درباره حمید می‌گوید که پس از تیراندازی نیروهای حکومتی به سوی مردم در کوره‌ها، حمید جلو می‌رود و پیراهنش را در می‌آورد و می‌گوید: «ما مسلح نیستیم. مگر ما چه کرده‌ایم؟ ما اعتراض کردیم. ما زندگی خوبی نداریم. چرا می‌خواهید ما را بکشید با تانک‌ها؟ اینجا سوره نیست.» او همین‌طور فریاد می‌زد و اعتراض می‌کرد. چند نفر از ماشینی پیاده شدند و به او دستبند زدند و او را با خودشان بردند. یک هفته بعد نیروهای امنیتی با خانواده حمید تماس گرفتند و گفتند که او در حین بازجویی «سکته» کرده و برای تحویل گرفتن جنازه باید ۲۰ میلیون تومان پرداخت کنید.

بنا به روایت همین شاهد، خانواده حمید هنگام غسل و کفن پیکر او متوجه می‌شوند که از پشت گردن به عزیزشان شلیک شده و جسدش تشریح و به کلی شکافته شده است.

گفتنی است تعداد کشته‌شدگان شهر ماهشهر در جریان تظاهرات سراسری بسیار زیاد است. از جمله بسیاری از آن‌ها در نيزار با دوشکا کشته شدند. فضای شهر بسیار امنیتی است و فشار زیادی بر خانواده‌ها هست تا اطلاع‌رسانی نکنند.

Mina Sheykhi  
Age: 59





مینا از چند سال پیش به دلیل شغل فرزندانش، ساکن تهران شده بود. پس از آن که به قلبش شلیک می‌شود، او را به بیمارستان «فیاض‌بخش» در نزدیکی خانه‌شان منتقل می‌کنند اما جان‌ش را از دست می‌دهد. نیروهای امنیتی به بیمارستان می‌آیند و پیکر او را به پزشک قانونی بهشت زهرا می‌برند. ابتدا از تحویل پیکر مینا خودداری می‌کنند اما نهایتاً سه روز بعد با تهدید و به شرط برگزار نکردن مراسم و عدم اطلاع‌رسانی، قرار می‌شود پیکر را تحویل دهند. همه اعضای خانواده راهی تهران می‌شوند اما نیروهای امنیتی پیکر را با ماشین خودشان راهی سقز می‌کنند.

خانواده می‌خواستند مینا را در قبرستان شهدا کنار برادرش دفن کنند، اما نیروهای امنیتی پیکر او را به قبرستان آیچی می‌برند و در حالی که قرار بود مراسم خاک‌سپاری فردا صبح با حضور فامیل و آشنایان برگزار شود، شبانه در جو شدید امنیتی و در حضور شمار کمی از اعضای خانواده پیکر مینا به خاک سپرده می‌شود.

خانواده داغ‌دیده مینا حتی اجازه پیدا نمی‌کنند آگهی ترحیم او را به در و دیوار شهر بچسبانند و چند نفر از اعضای خانواده که مشغول این کار بودند برای ساعاتی بازداشت و ضرب و شتم می‌شوند.

Morteza Sadeghi Nader



مرتضی صادقی نادر

مرتضی حدوداً ۳۵ ساله و پدر کودکی خردسال بود. او و همسرش هزار آرزو برای کودکشان داشتند و می‌خواستند یکی یکی آن‌ها را رنگ واقعیت بزنند؛ اما ۲۶ آبان در کرج نیروهای امنیتی به او شلیک می‌کنند و جانش را از دست می‌دهد. گفته می‌شود در گواهی فوت او علت مرگ را «پارگی احشاء و قفسه صدری» و «اصابت گلوله» ذکر کرده‌اند.

Omid Salehi

Age: 21



امید صالحی، ۲۱ ساله

امید دانشجوی بود و عزیز خانواده. ۲۵ آبان در فردیس کرج نیروهای حکومتی دو گلوله به گردن و شکم او شلیک کردند و جان جوانش را از دست داد. خانواده امید برای دریافت پیکر جگر گوشه‌شان تهدید و تعهدهای بسیاری را تحمل کردند. ماموران به آن‌ها گفتند ۴۰ میلیون در ازای پیکر امید بدهند اما نهایتاً با کشمکش بسیار، ۱۶ میلیون تومان از خانواده گرفتند و پیکر را تحویل دادند.



Mohammad Moein Salehi  
Age: 19

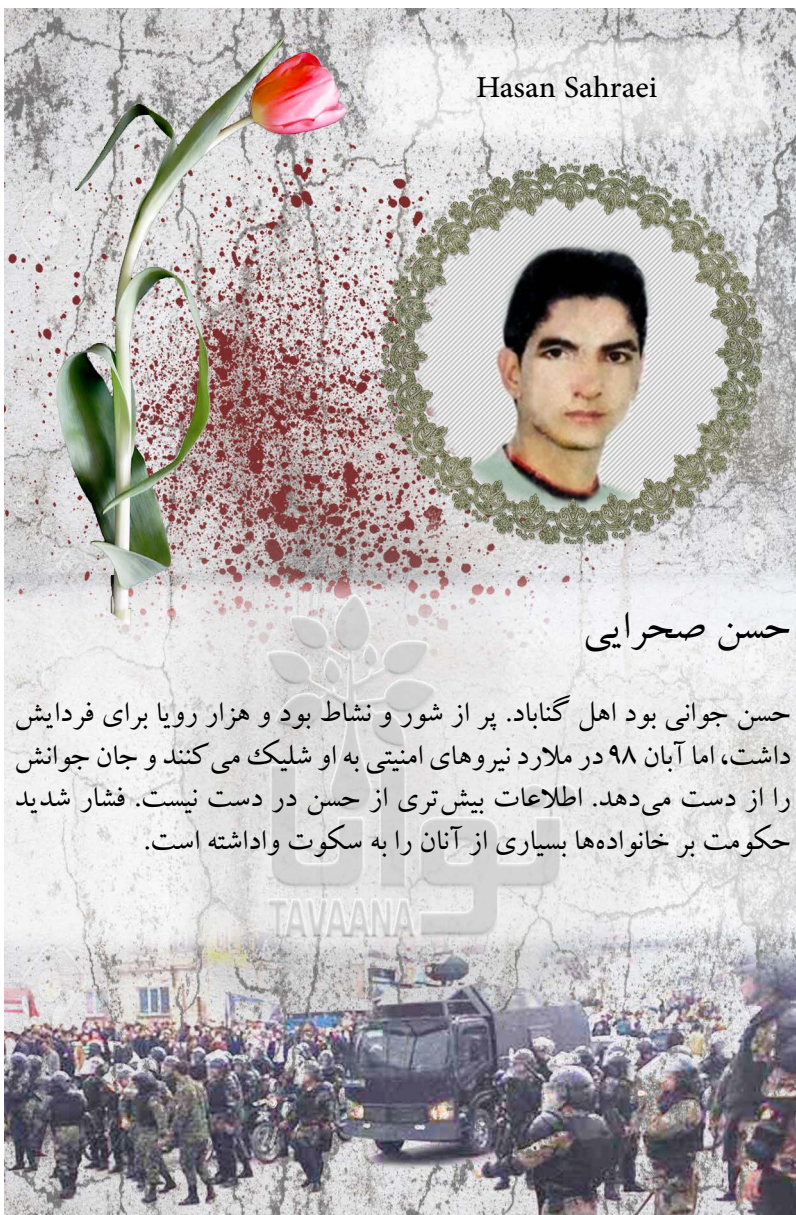


محمد معین صالحی، ۱۹ ساله

محمد معین جوان بود و سرشار از زندگی و نشاط. آبان ۹۸ در شهریار نیروهای حکومتی به او شلیک می کنند و جان جوانش را از دست می دهد. گفته می شود گلوله به سر او اصابت کرده است. به گفته یک منبع محمد معین چند سال پیش پدرش را از دست داده بود و با مادر و خواهرش زندگی می کرد. حالا خانواده داغدار تنها پسرشان هستند.

TAVAANA

Hasan Sahraei



حسن صحرایی

حسن جوانی بود اهل گناباد. پر از شور و نشاط بود و هزار رویا برای فردایش داشت، اما آبان ۹۸ در ملارد نیروهای امنیتی به او شلیک می‌کنند و جان جوانش را از دست می‌دهد. اطلاعات بیش‌تری از حسن در دست نیست. فشار شدید حکومت بر خانواده‌ها بسیاری از آنان را به سکوت واداشته است.

TAVAANA



Golnaz Samsami



گلناز صمصامی

گلناز مادر پسر ۸ ساله بود و اهل صباشهر. ۲۶ آبان در شهریار نیروهای امنیتی به سر او شلیک کردند و به زمین افتاد و جان باخت. پسرکش که از آغوش مادر محروم شده همچنان می پرسد: «چرا مادر من را کشتند؟»

توانا  
TAVANA



او را در خانه گلی صدا می‌کردند. در آزمایشگاه آبان شه‌ریار کار می‌کرد و آرزویش، برآورده کردن رویاهای پسرکش بود. صبح در راه محل کار از محل تظاهرات رد می‌شد که می‌بیند پسری تیر می‌خورد. به سمت او می‌دود تا کمکش کند و فریاد می‌زند: «بی‌شرف‌ها! چرا جوانان مردم را می‌کشید؟» چند ثانیه نمی‌گذرد که گلوله‌ای به جمجمه‌اش می‌نشیند و آن‌همه آرزو و رویا پایان می‌یابد و پسرکش برای همیشه از آغوش مادر محروم می‌ماند. عکسی از پیکر خونین گلناز در شبکه‌های اجتماعی منتشر شد.

حدوداً شش هفت روز می‌گذرد تا خانواده پیکر گلناز را پیدا می‌کنند. ماموران آن‌ها را تهدید به بازداشت می‌کنند و می‌گویند بگویید که گلناز در تظاهرات نبوده و او را بی‌سروصدا دفن کنید. نهایتاً هم به شرط خودداری از اطلاع‌رسانی پیکر را تحویل می‌دهند. مراسم خاکسپاری گلناز پر از ماموران امنیتی بود.



Behzad Safarzadeh



بهزاد صفرزاده

بهزاد از جوانان پرومند ایران بود. اهل اردبیل و ساکن کرج. آبان ۹۸ نیروهای امنیتی به او شلیک می کنند و جان جوانش را از دست می دهد. گفته می شود شغل او میوه فروشی بود.

Azadeh Zarbi

Age: 26



آزاده ضربی، ۲۶ ساله

آزاده حدوداً ۲۶ ساله بود و دانشجوی دانشگاه آزاد شهر قدس. بسیار پرشور، عاشق طبیعت، اهل ورزش، دوچرخه‌سواری و کوهنوردی و عاشق حیوانات بود. ۲۵ آبان در کرج نیروهای حکومتی به گلوی او شلیک می‌کنند و جان جوانش را از دست می‌دهد.

TAVAANA



آزاده تنها دختر خانواده بود و فقط یک برادر داشت. عاشق و شیفته طبیعت گردی بود و مهربان با حیوانات. همیشه برای سگ‌ها و گربه‌های خیابان غذا می‌برد.

به گفته یک منبع خانواده پس از چند روز توانستند پیکر جگرگوشه‌شان را تحویل بگیرند؛ به شرط عدم اطلاع‌رسانی و برگزاری مراسم بی‌سروصدا. پیکر آزاده شبانه در بهشت سکینه کرج دفن شد. مراسم او هم با حضور تعداد اندکی از اعضای خانواده و البته ماموران امنیتی برگزار شد.



Mohammadhossein Tahaei

Age: 34



سید محمد حسین طاهایی، ۳۴ ساله

محمد حسین اصلاتا اهل چالوس بود و ساکن شهریار. علاقه‌مند به ساز و آواز بود؛ گیتار می‌نواخت و می‌خواند. ۲۷ آبان در شهریار نیروهای حکومتی به او شلیک کردند و جان جوانش را از دست داد. ماموران پیکر محمد حسین را پس از تهدید خانواده و گرفتن تعهد، تحویل دادند. پیکر او ۲۹ آبان در سکوت و بی سروصدا در چالوس به خاک سپرده شد.

TAVAANA

Seyed Hamid Taheri

Age: 35



سید حمید طاهری، ۳۵ ساله

حمید متاهل بود و پدر «آنیسا» ۴ ماهه. ۲۵ آبان در اسلامشهر، در مسیر خانه می‌خواست برای دخترکش شیر خشک بخرد که نیروهای حکومتی به سینه‌اش شلیک کردند و جانش را از دست داد. ماموران اجازه ندادند پیکر حمید در نزدیکی خانواده‌اش دفن شود.

TAVAANA



حمید و همسرش تازه ده سال پس از ازدواج‌شان صاحب فرزند شده بودند؛ یک دخترک شیرین و زیبا به نام آنیسا که فقط چند روز پیش از این که ۴ ماهه بشود، پدرش کشته شد. شغل اصلی حمید نجاری بود، اما به دلیل شرایط سخت کار تصمیم گرفته بود با مسافرکشی شب و روز بگذراند تا کم‌کم مغازه‌ای باز کند. ۲۵ آبان در راه بازگشت به خانه بود که همسرش تماس می‌گیرد و می‌گوید برای آنیسا شیر خشک و پوشک بخرد؛ بی‌خبر از گلوله‌ای که در انتظار سینه حمید بود.

به خانواده خبر داده می‌شود که حمید تیر خورده. آن‌ها خودشان را سریع به درمانگاه محل می‌رسانند و او را به بیمارستان منتقل می‌کنند؛ به این امید که بتوانند درمانش کنند، اما جان می‌سپرد. نیروهای امنیتی پیکر حمید را می‌گیرند و به خانواده‌اش می‌گویند که برای تحویل پیکر باید به این‌جا و آن‌جا بروند. سرانجام پس از سه روز پیگیری، خانواده پیکر عزیزشان را تحویل می‌گیرند؛ به شرط خاک سپاری بی‌سروصدا و آن هم در قبرستان دارالسلام اسلامشهر. آن‌ها می‌خواستند پیکر حمید را در قبرستان چهاردانگه، محل زندگی‌شان، به خاک بسپرنند اما ماموران اجازه ندادند و تهدید کردند که پیکر را دوباره می‌گیرند. در نتیجه مجبور می‌شوند شبانه پیکر جگر گوشه‌شان را در دارالسلام به خاک بسپرنند.

مراسم سوم حمید در جایی در جاده چالوس برگزار می‌شود. قرار بود دو ساعت طول بکشد اما ماموران پس از یک ساعت می‌گویند مراسم را تمام کنید. دو مامور زن هم به مجلس زنانه می‌روند و به خانواده حمید می‌گویند: «حالا اتفاقی است که افتاده است.» ماموران همچنین به خانواده حمید گفته‌اند باید کار کارشناسی کنیم و بعدا به شما می‌گوییم پسران چطور کشته شده است. پریشانی خانواده، به‌ویژه همسر حمید، با دوربودن مزار او چند برابر شده است. می‌خواست همسرش در قبرستان چهاردانگه دفن شود تا هر روز به راحتی به مزار او برود. حالا باید به تنهایی آنیسا را بزرگ کند و به این فکر می‌کند که داستان حمید را چگونه برای او روایت کند.

Mohammad Taheri

Age: 19



محمد طاهری، ۱۹ ساله

محمد دانشجوی معماری بود. آرزوها و برنامه‌های زیادی برای فردایش داشت؛ اما یک مانع بزرگ بر سر راهش می‌دید: جمهوری اسلامی. ۲۶ آبان در سه‌راه آدران در صف معترضان بود که نیروهای حکومتی به پهلویش شلیک می‌کنند. برادر و دوستش او را به بیمارستان می‌برند اما مرگ امان نمی‌دهد و جان جوانش را از دست می‌دهد.

TAVAANA

محمد گفته بود: «باید جان‌مان را بدهیم تا این مملکت از ظلم و فساد رها شود.» او اغتشاش گر نبود، آشوبگر نبود؛ از جوانان برومند ایران بود که برای گرفتن حق خود و سرزمینش جلو جمهوری اسلامی ایستاد.

خانواده محمد سه روز بعد، توانستند با وساطت یکی از نزدیکان پیکر جگرگوشه‌شان را از نیروهای امنیتی پس بگیرند. به گفته یک منبع، ماموران امنیتی از خانواده او تعهدهای کتبی گرفتند تا فرزندشان را در قبرستان دارالسلام اسلامشهر - جایی دور از محل زندگی‌شان - به خاک بسپارند؛ دوستانش در خاکسپاری‌اش حضور نداشته باشند؛ سروصدا نشود؛ صدای قرآن و شیون و عزاداری با صدای بلند از خانه بلند نشود؛ فیلمبرداری و عکاسی از مراسم صورت نگیرد و چلچراغ و حجله در محله برپا نشود. مادر محمد فقط می‌خواست پیکر جگرگوشه‌اش را پس بگیرد و دفن کند تا بتواند سر خاک او بیاید. محمد ۱۹ سال داشت.





Hasan Tavousi



## حسن طاووسی

حسن مهندس عمران بود و از جوانان برومند ایران. اگر رانت‌خواران و ژن‌های خوب می‌گذاشتند، آینده سرزمینش را می‌ساخت. آبان ۹۸ در تهران نیروهای حکومتی به او شلیک می‌کنند و جان جوانش را از دست می‌دهد. گفته می‌شود دو گلوله قلب و پهلویش را شکافت. خانواده حسن هم با دادن تعهدهای بسیار، توانستند پیکر جگر گوشه‌شان را تحویل بگیرند.

Amirhossein Abbasi



امیر حسین عباسی

امیر حسین متاهل بود و پدر کودکی خردسال. ۲۵ آبان در تجمع معترضان در زنجان، نیروهای امنیتی به او شلیک می‌کنند و جان جوانش را از دست می‌دهد تا همسر و فرزندش برای همیشه از حضور او محروم شوند. امیر حسین یکی از جوانان برومند ایران بود که فساد ۴۰ ساله را برنتافت و لب به اعتراض گشود.

TAVAANA







Ehsan Abdollahnejad



احسان عبدالله‌نژاد

احسان آرایشگر بود. نه از رانت بهره‌ای داشت و نه ژن خوب به حساب می‌آمد. تلاش می‌کرد و دستمزد زحمتش را می‌گرفت. ۲۶ آبان در بهبهان، در صف معترضان بود که نیروهای حکومتی به او شلیک کردند و جان جوانش را از دست داد و هزار رویا و آرزو خاموش شد.

TAVAANA



Mobin Abdollahi

Age: 26





Esmaeil ArabAhmadi

Age: 28



اسماعیل عرب احمدی، ۲۸ ساله

اسماعیل جوانی بود پر از شور و انرژی و هیچ نسبتی با مرگ نداشت. ۲۶ آبان در تهران در صف معترضان بود که نیروهای حکومتی به او شلیک می کنند و جان جوانش را از دست می دهد. به گفته یکی از دوستانش، تولیدی لباس داشت و مزد زحماتش را می گرفت. گفته می شود خانواده اسماعیل نیز به دلیل تهدید و فشار ماموران، مراسم خاک سپاری جگر گوشه شان را در سکوت کامل گرفتند.





Mohammad Arabi

محمد عربی

محمد حدوداً ۱۹ سال داشت، اهل زندگی و بسیار پرشور و نشاط. آبان ۹۸ در شهریار نیروهای حکومتی به او شلیک می کنند و جان جوانش را از دست می دهد. گفته می شود دو گلوله به قلب و شکم محمد اصابت کرده است. خانواده او تحت فشار و تهدید ماموران امنیتی هستند و تن به سکوت داده اند.

TAVAANA





Abbas Asakereh



## عباس عساکره

عباس حدوداً ۲۶ ساله و تازه‌داماد بود و در میدان جراحی ماهشهر بساط میوه‌فروشی داشت. ۲۷ آبان در جریان به رگبار بستن مردم، نیروهای امنیتی به سینه او نیز شلیک کردند و جانش را گرفتند. خانواده عباس همچون بسیاری از خانواده‌ها، برای تحویل پیکر جگرگوشه‌شان تهدید شدند و تعهد دادند که خاک سپاری را بی سروصدا برگزار کنند. آن‌ها پس از پنج روز توانستند پیکر عباس را تحویل بگیرند.



Hasan Alizadeh



حسن علیزاده

حسن بیست و چند سال داشت؛ سرشار از زندگی و انرژی بود و اهل تلاش. در یک مغازه کبابی با پدر و برادرش کار می‌کرد و مزد زحمتش را می‌گرفت. چه آرزوها و رویاهایی که برای فردایش نداشت، اما ۲۶ آبان در قلعه حسن خان (شهر قدس) نیروهای حکومتی به او شلیک کردند و جان جوانش را از دست داد. گفته می‌شود پیکر عزیز او به شرط عدم برگزاری مراسم و پس از تهدیدهای بسیار، به خانواده‌اش داده شد.

Safar Eydivandi



### صفر عیدی وندی

صفر متاهل بود و پدر «ماکان» ۸ ماهه. بختیاری بود و ساکن یزدانشهر اصفهان. تمام عشق و زندگی صفر و همسرش، ساختن فردای پسرکشان بود. آبان ۹۸ در یزدانشهر نیروهای امنیتی به او شلیک می‌کنند و جان جوانش را از دست می‌دهد. ویدیویی از ماکان منتشر شده که عکس پدر را می‌بیند و برایش دلتنگی می‌کند. حالا دیگر سهمش از پدر، نگاه‌های خیره اوست در یک قاب چوبی.



Erfan Faeghi

Age: 21



## عرفان فائقی، ۲۱ ساله

عرفان جوشکار بود و نان‌آور خانه. ۲۶ آبان در چهاردانگه (اسلام‌شهر) در حال برگشت از سر کار بود؛ برادر و دوستانش هم در ماشین همراهش بودند. به تجمعات که می‌رسند یک لحظه توقف می‌کند و از ماشین پیاده می‌شود که نیروهای حکومتی به قلب او شلیک می‌کنند و در آغوش برادر ۱۱ ساله‌اش یک جمله می‌گوید و جان می‌دهد: «مراقب مامان باش!»



عرفان که تیر می‌خورد، دوستانش او را به بیمارستان می‌رسانند؛ اما فایده‌ای نداشت. نیروهای امنیتی پیکر را می‌گیرند و تحویل نمی‌دهند. می‌گویند خودشان دفن می‌کنند و به خانواده خبر می‌دهند. مادرش بسیار بی‌قراری می‌کرد. نهایتاً یکی از آشنایان‌شان نیروهای امنیتی را راضی می‌کند پیکر را تحویل دهند. ابتدا می‌گویند ۵۰ میلیون تومان باید بپردازید، اما نهایتاً پولی نمی‌گیرند؛ فقط می‌گویند که حق اطلاع‌رسانی و برگزاری مراسم پرسروصدا ندارید. خانواده هم داغ جوان‌شان را دیده‌اند و هم باید درون خود شیون و زاری کنند.

هرچه بود پیکر عرفان پس از چهار روز تحویل خانواده داده می‌شود و آن‌ها او را در قبرستان امامزاده زید دفن می‌کنند؛ البته فقط با حضور بستگان درجه یک و زیر سایه تهدید ماموران امنیتی و نیروهای یگان ویژه. خانواده عرفان تهدید شده‌اند که اگر اطلاع‌رسانی کنند فرزندشان نبش قبر می‌شود.



Seyed Ali Fotouhi Kouhsareh



### سید علی فتوحی کوهساره

علی حدوداً ۳۰ سال داشت؛ متاهل بود و سرشار از زندگی. ۲۵ آبان در جریان تجمع معترضان در تهران، نیروهای حکومتی به او شلیک می‌کنند و جان جوانش را از دست می‌دهد. به گفته یک منبع، اهل اردبیل بود و ساکن قلعه حسن خان تهران. به دلیل فشار نیروهای امنیتی بر خانواده داغ‌دیده علی، اطلاعات بیش‌تری از او و نحوه کشته‌شدنش در دست نیست.

Kamal Faraji

Age: 41



کمال فرجی، ۴۱ ساله

کمال متاهل بود و سه فرزند داشت. ۲۶ آبان در اسلامشهر، در صف معترضان بود که نیروهای حکومتی از پشت به کمرش شلیک می‌کنند و جان می‌سپرد. ابتدا ماموران ۷۰ میلیون تومان برای تحویل پیکر درخواست می‌کنند، اما خانواده مقاومت می‌کند. نهایتاً با تهدید و مشروط به برگزاری مراسم در سکوت، پس از یک هفته پیکر را تحویل می‌دهند. علت فوت در گواهی فوت، «اصابت جسم پرتابه‌ای پرشتاب به قفسه سینه» قید شده است.







Majid Fallahpour



مجید فلاح پور

مجید حدوداً ۲۰ سال داشت و جوانی بود سرشار از زندگی و نشاط. آبان ۹۸ در تهران، نیروهای حکومتی به او شلیک می‌کنند و جان جوانش را از دست می‌دهد. چندی بعد نیز پیکر او در زادگاهش، املش، با حضور نیروهای امنیتی به خاک سپرده می‌شود. به دلیل فشار حکومت بر خانواده‌ها، اطلاعات بیش‌تری از مجید در دست نیست.

TAVAANA







Hamidreza Ghabouli

Age: 19



حمیدرضا قبولی، ۱۹ ساله

حمیدرضا تنها فرزند خانواده بود و اهل ورزش و بدن سازی و سرشار از انرژی. ۲۷ آبان در شهر اندیشه (شهریار) نیروهای حکومتی به سرنازنین او شلیک کردند و جان سپرد. گفته می شود خانواده حمیدرضا پس از حدود یک هفته پیکر جگرگوشه شان را پیدا کردند. نیروهای امنیتی به آنها گفته اند در صورت عدم اطلاع رسانی و سکوت، فرزندشان را شهید اعلام می کنند و به آنها ۳۰۰ میلیون تومان می دهند.





Hadi Ghorbani



## هادی قربانی

هادی از جوانان برومند و شجاع دل ایران بود. اهل شهرستان تکاب و ساکن نسیم شهر در شهرستان بهارستان (تهران). آبان ۹۸ در نسیم شهر در صف معترضان بود که نیروهای حکومتی به او شلیک می کنند و جان جوانش را از دست می دهد. به دلیل فشارها و تهدیدهای نهادهای امنیتی، اطلاعات بیشتری از هادی در دست نیست.



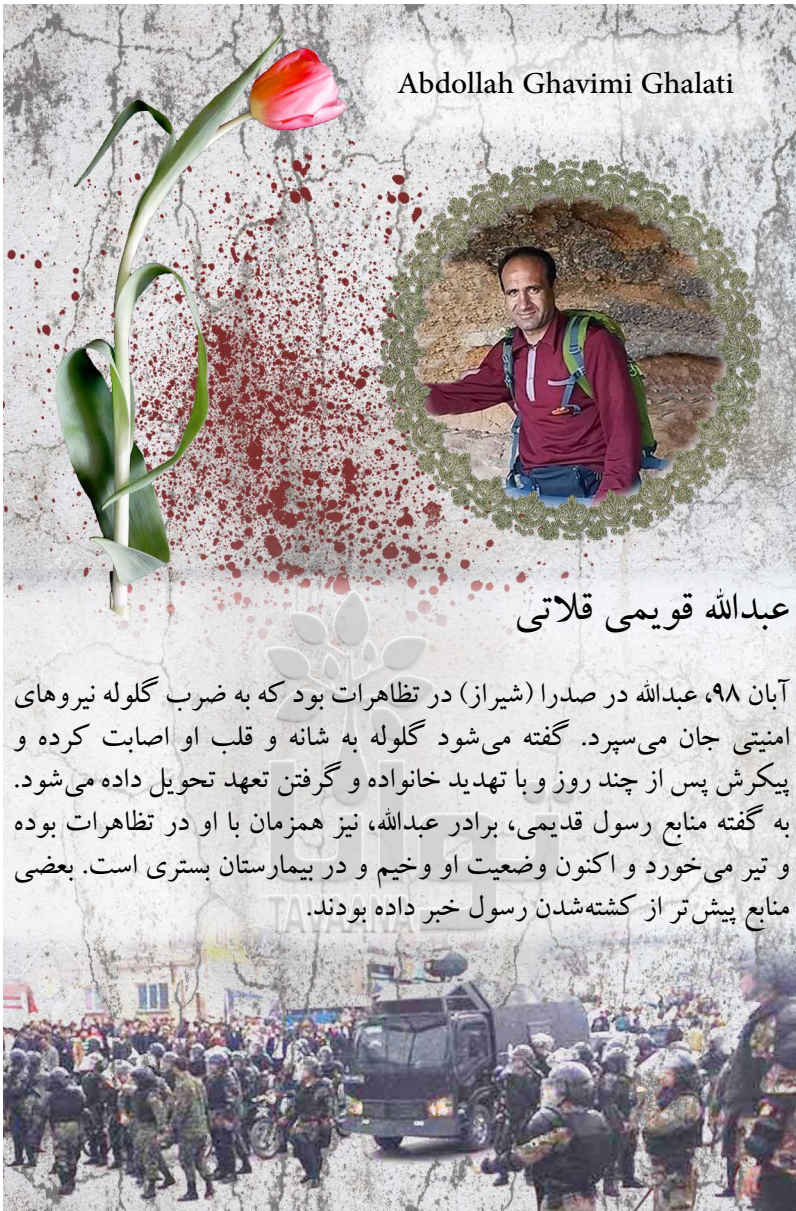
Mohammadhossein  
Ghanavati



### محمدحسین قنواتی

محمدحسین جوانی بود سرشار از طراوت و زندگی و جگر گوشه خانواده‌اش بود. او از جمله جوانان برومندی بود که آبان ۹۸ در بهبهان به ضرب گلوله نیروهای حکومتی جانش را از دست داد. خانواده محمدحسین توانستند علی‌رغم فشارهای امنیتی مراسم چهلم او را برگزار کنند. به دلیل فشارهای حکومت بر خانواده‌ها، اطلاعات بیشتری از محمدحسین در دست نیست.

Abdollah Ghavimi Ghalati



## عبدالله قویمی قلاتی

آبان ۹۸، عبدالله در صدرا (شیراز) در تظاهرات بود که به ضرب گلوله نیروهای امنیتی جان می‌سپرد. گفته می‌شود گلوله به شانه و قلب او اصابت کرده و پیکرش پس از چند روز و با تهدید خانواده و گرفتن تعهد تحویل داده می‌شود. به گفته منابع رسول قدیمی، برادر عبدالله، نیز همزمان با او در تظاهرات بوده و تیر می‌خورد و اکنون وضعیت او وخیم و در بیمارستان بستری است. بعضی منابع پیش‌تر از کشته‌شدن رسول خبر داده بودند.



Amirhossein Kabiri

Age: 33



امیر حسین کبیری، ۳۳ ساله

امیر حسین تنها پسر خانواده و پرستار مادر بیمار و پدر سالخورده‌اش بود. یک مغازه عطرفروشی داشت و قرار بود به زودی ازدواج کند. کمک‌خرج خانه بود و کفیل یک دختر فال‌فروش. ۲۵ آبان در کرج، رفت پسر خواهرش را از مدرسه بیاورد که در حالی که دستانش در جیش بود نیروهای حکومتی به گردن او شلیک می‌کنند و جانش را از دست می‌دهد.

TAVAANA



دانش آموخته رشته مترجمی زبان انگلیسی بود و فقط یک خواهر داشت. نزدیک ۴۵ متری گلشهر یک مغازه عطر و ادکلن فروشی داشت. مادرش دو سال پیش یک غده سرطانی داشت که جراحی کرد و آن را در آورد، اما اکنون دیابت دارد. امیرحسین از مادر بیمار و پدر پیرش مراقبت می‌کرد. هم عصای دستشان بود و هم کمک خرج خانه. عاشق پسر خواهرش بود. مهر و محبتش به قدری بود که علی‌رغم این که وضع مالی چندان مناسبی نداشت، کفیل یک دختر بچه فال فروش در پارک شرافت شده بود. هر چه برای خواهرزاده‌اش می‌خرید برای او هم می‌خرید. قرار بود به زودی زندگی مشترکش را آغاز کند و می‌گفت اگر بتواند سرپرستی دخترک فال فروش را به عهده می‌گیرد.

۲۵ آبان تظاهرات در کرج اوج گرفته بود. امیرحسین مغازه را باز نکرد. قرار می‌شود دنبال خواهرزاده‌اش به مدرسه برود اما خبری از او نمی‌شود. از مدرسه تماس می‌گیرند و می‌گویند او نیامده است. خواهرش راهی کوچه و خیابان می‌شود و پس از پرس و جوی بسیار، از مردم می‌شنود که او هدف گلوله ماموران قرار گرفته است. فیلم پیکر خونین او در اینترنت منتشر شد. دستانش هنوز در جیبش بود و فرصت نکرده بود آن‌ها را در بیاورد.

گلوله به گردن و ستون فقرات امیرحسین اصابت کرده بود. بلافاصله راه تنفسش بسته می‌شود و ایست قلبی می‌کند. او را به بیمارستان کوثر می‌برند و احیا می‌کنند. به دلیل مناسب نبودن امکانات به بیمارستان البرز اعزام می‌شود. دوباره ایست قلبی و دوباره احیا. آن‌جا بود که خانواده تازه جگر گوشه‌شان را پیدا می‌کنند. پزشکان تا سه روز بعد امیرحسین را در همان وضعیت نگه می‌دارند اما سرانجام مرگ امانش نمی‌دهد و جان عزیزش را از دست می‌دهد. دیگر کسی نیست که مادر را به دکتر ببرد، از پدر مراقبت کند، خرج خانه را در بیاورد، پسرک را از مدرسه بیاورد و خرج دخترک فال فروش را بدهد.

نیروهای امنیتی از پدر امیرحسین تعهد می‌گیرند که اطلاع‌رسانی نکنند، اعلامیه

ترحیم برای جگر گوشه‌شان چاپ نکنند، مراسم در مسجد نگیرند، هر کس پرسید بگویند پسرشان تصادف کرده است و بی‌صدا او را دفن کنند. آن‌ها هم بالاجبار به این تعهدها تن می‌دهند و پیکر امیرحسین را در سکوت و تنهایی در بهشت سکینه کرج به سینه خاک می‌سپرنند. نهایتاً فقط توانستند مراسم کوچکی با حضور جمعی از بستگان‌شان، در خانه‌شان بگیرند.

پس از خاکسپاری نیروهای امنیتی به خانواده امیرحسین پیشنهاد دادند دیه فرزندشان را بگیرند تا او شهید اعلام شود، اما آن‌ها نپذیرفتند و خواستار شناسایی و محاکمه قاتل جگر گوشه‌شان هستند.

در گواهی فوت، دلیل مرگ امیرحسین «عملکرد وسایل جنگی در خارج از جنگ» نوشته شده است.





Ebrahim Ketabdar

ابراهیم کتابدار

ابراهیم متاهل بود و پدر «سودا» و «سوگند» خردسال. یک گاراژ و مکانیکی اتومبیل داشت و از این طریق زندگی خانواده‌اش را تامین می‌کرد. ۲۶ آبان، مقابل مغازه‌اش ایستاده بود که نیروهای امنیتی به قلب او شلیک می‌کنند و نقش زمین می‌شود و جان می‌سپرد. موقعی که ابراهیم تیر خورد، دست‌هایش در جیش بود و به همین شکل به زمین افتاد. فیلم لحظه جان‌باختن مظلومانه ابراهیم نیز در فضای مجازی منتشر شد.



آنچه نام ابراهیم را جهانی کرد، سکینه احمدی - مادر باشهامت او - بود که تن به سکوت نداد و یک‌تنه خلاف خواسته نیروهای امنیتی حرکت کرد. اولین فیلمی که از او منتشر شد تکان‌دهنده بود. دست‌هایش را در هوا تکان می‌داد، خود را معرفی می‌کرد و می‌گفت که پسرش را کشته‌اند و حالا به چه کسی باید شکایت برد. او کمی بعد با پرس‌وجو به خانه پویا بختیاری می‌رود و داغش را با مادر و پدر داغ‌دیده پویا تقسیم می‌کند و مردم را به شرکت در مراسم چهلم پویا، ابراهیم و دیگر جان‌باختگان دعوت می‌کند.

این مادران داغ‌دیده معلمان جامعه ایرانی هستند؛ کسانی که جگرگوشه‌شان را از دست داده‌اند ولی حاضر نیستند خون او پایمال شود و صدایشان را به هر جا بتوانند می‌رسانند.



Mohsen Karaminiya  
Age: 34

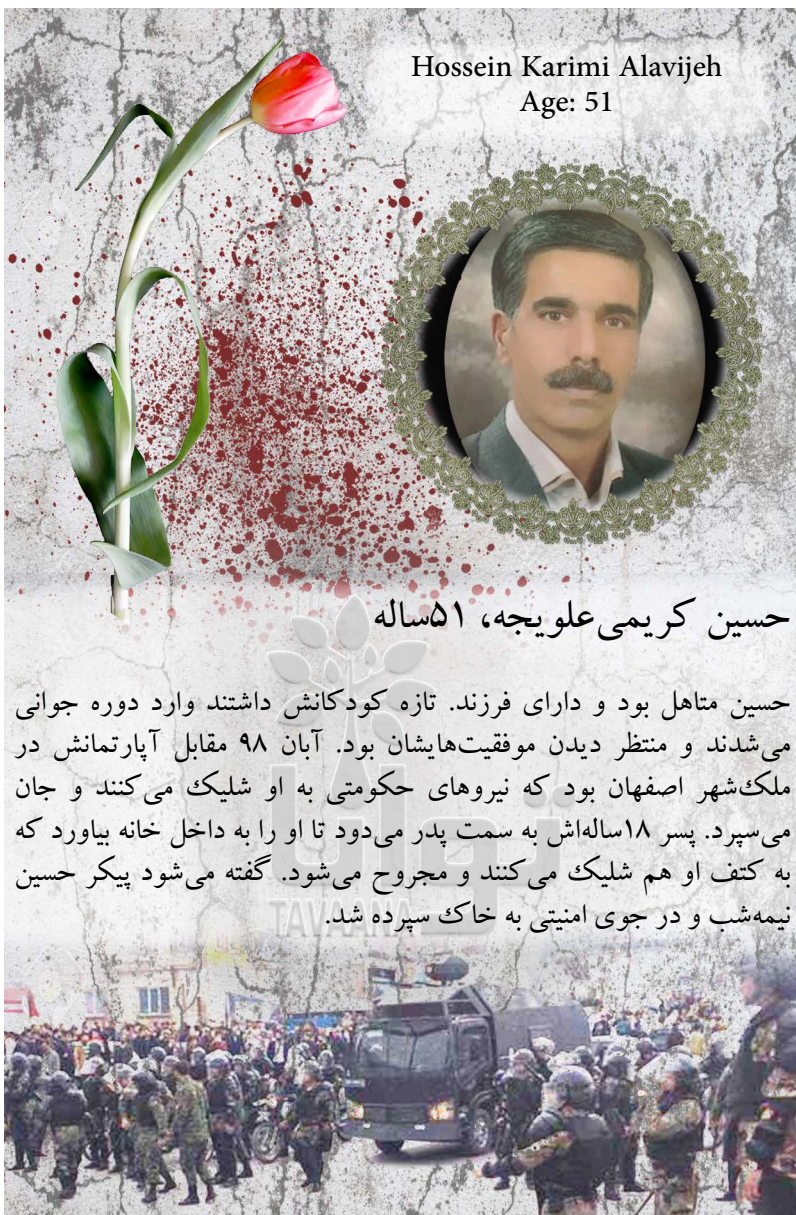


### محسن کرمنیا، ۳۴ ساله

محسن از جوانان برومند ایران بود که بی بهره از رانت، با تلاش خود به موفقیت رسیده‌اند. فارغ‌التحصیل تاریخ از دانشگاه ملی (بهشتی) تهران بود. مثل هم‌نسلانش نتوانسته بود کاری مناسب با تحصیلاتش پیدا کند و شغل آزاد داشت. ۲۵ آبان در کرمانشاه نیروهای حکومتی به او شلیک می‌کنند و جان جوانش را از دست می‌دهد. نیروهای امنیتی به خانواده محسن پیشنهاد می‌دهند او را شهید اعلام کنند، ولی آن‌ها نمی‌پذیرند.

Hossein Karimi Alavijeh

Age: 51



حسین کریمی علویجه، ۵۱ ساله

حسین متاهل بود و دارای فرزند. تازه کودکش داشتند وارد دوره جوانی می‌شدند و منتظر دیدن موفقیت‌هایشان بود. آبان ۹۸ مقابل آپارتمانش در ملک‌شهر اصفهان بود که نیروهای حکومتی به او شلیک می‌کنند و جان می‌سپرد. پسر ۱۸ ساله‌اش به سمت پدر می‌دود تا او را به داخل خانه بیاورد که به کتف او هم شلیک می‌کنند و مجروح می‌شود. گفته می‌شود پیکر حسین نیمه‌شب و در جوی امنیتی به خاک سپرده شد.





Abdollah Lorestani



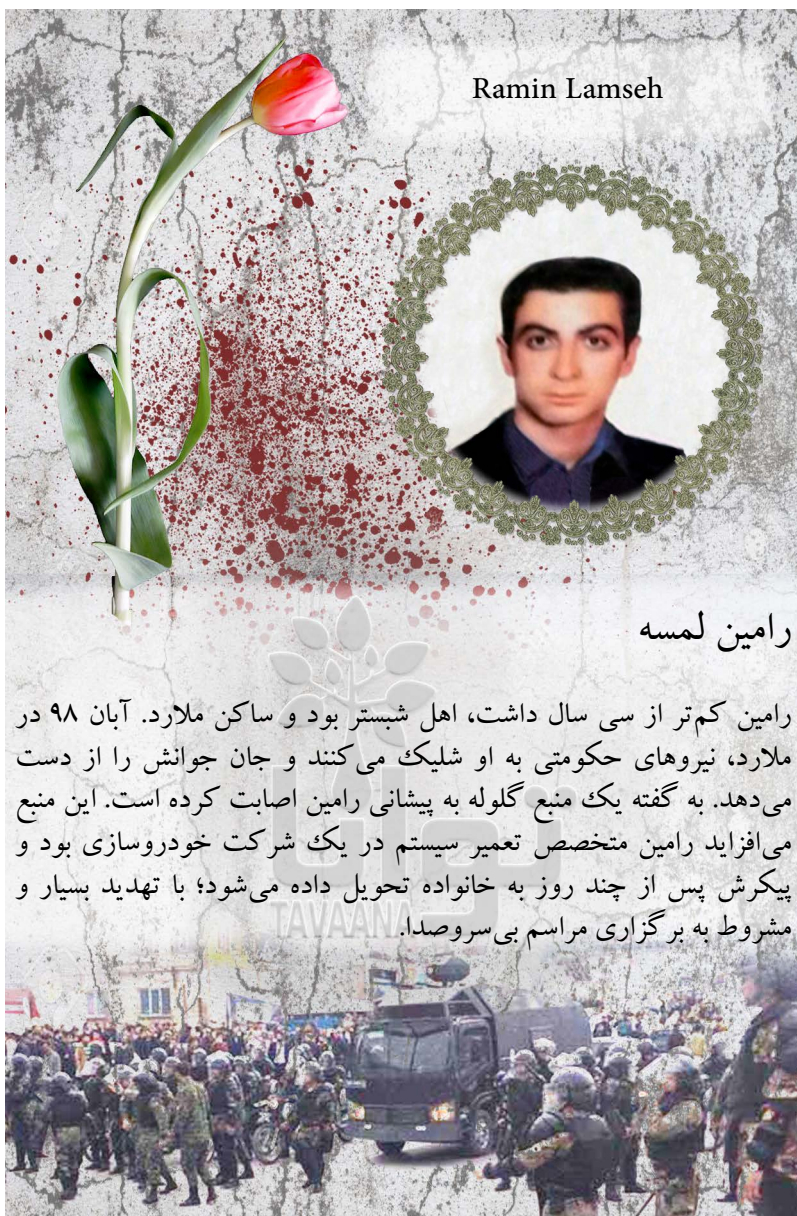
عبدالله لرستانی

عبدالله جوانی بود اهل اندیمشک. آبان ۹۸ در جریان اعتراضات سراسری در اندیمشک تحت تعقیب ماموران قرار می‌گیرد و متواری می‌شود. چند روز بعد حدود یازدهم آذر ماموران به محل اختفای او حمله می‌کنند و در جریان درگیری به ضرب گلوله کشته می‌شود.

TAVAANA



Ramin Lamseh



رامین لمسه

رامین کم‌تر از سی سال داشت، اهل شبستر بود و ساکن ملارد. آبان ۹۸ در ملارد، نیروهای حکومتی به او شلیک می‌کنند و جان جوانش را از دست می‌دهد. به گفته یک منبع گلوله به پیشانی رامین اصابت کرده است. این منبع می‌افزاید رامین متخصص تعمیر سیستم در یک شرکت خودروسازی بود و پیکرش پس از چند روز به خانواده تحویل داده می‌شود؛ با تهدید بسیار و مشروط به برگزاری مراسم بی سروصدا.



Farhad Mojdam

Age: 37



فرهاد مجدم، ۳۷ ساله

فرهاد متولد ۵ مرداد ۱۳۶۱ بود. قبلا با برادرهایش دستفروشی می کرد و به تازگی بالاخره توانسته بودند یک مغازه لباس فروشی راه بیندازند. ۲۶ آبان در ملارد، از سر کار به خانه می آید. قبل از این که شام بخورد، می رود سراغ خواهر و خواهرزاده اش که می بیند زنی تیر خورده است. فریاد می زند: «او را کشتید!» او را کشتید!» که نیروهای حکومتی به سر او شلیک می کنند و جان جوانش را از دست می دهد.

در یک خانواده آبادانی در شیراز به دنیا آمده بود و ساکن محله مارلیک (سرآسیاب) ملارد بود. مجرد بود و با برادرهایش تازه یک مغازه مانتوفروشی راه انداخته بودند. بسیار خوشحال بودند از این که می‌توانند لقمه نانی در آورند و وضع‌شان بهتر شده است. پدرش سه سال پیش فوت کرده بود و مادرش پیر بود.

ماموران پس از این که به سر فرهاد شلیک می‌کنند، پیکر او را به کوچه پشتی می‌برند و زها می‌کنند. همسایه‌ها که او را نمی‌شناختند آمبولانس خبر می‌کنند تا پیکر فرهاد را ببرد. خانواده بی‌خبر، دل‌نگران و مضطرب همه جا را دنبال فرهاد می‌گردند اما پاسخی نمی‌شنوند. نهایتاً پس از چهار روز پرس‌وجو پیکر او را در بهشت زهرا پیدا می‌کنند.

مامورها می‌گویند باید فرهاد را در محل تولدش، شیراز، دفن کنید. برادرانش اصرار می‌کنند و می‌گویند مادرشان پیر است و نمی‌تواند آن‌جا برود. آخر سر ماموران اجازه می‌دهند فرهاد در بهشت رضوان اسلامشهر به خاک سپرده شود؛ مشروط به این که مراسم در سکوت برگزار شود و سروصدا نشود. ماموران همچنین به خانواده فرهاد گفتند هر کس پرسید، نباید چیزی بگوید. حالا همه خانواده داغ فرهاد را بر دل دارند و مادرش هر روز صبح تا شب به مزار پسرش می‌رود.

Majid Mojdam



مجید مجدم

مجید آبان ۹۸ در ماهشهر، به ضرب گلوله نیروهای حکومتی به شدت مجروح شد و چندی بعد در بیمارستان جان خود را از دست داد. به دلیل شرایط امنیتی و فشار بر خانواده‌ها اطلاعات بیش تری از مجید در دست نیست. ماهشهر یکی از شهرهایی بود که در جریان اعتراضات سراسری آبان ۹۸ تعداد کشته‌های زیادی داشت.



Milad Mohagheghi

Age: 24



میلاد محققی، ۲۴ ساله

میلاد یک ماه دیگر در آذرماه قرار بود تولد ۲۵ سالگی اش را جشن بگیرد. پدرش را در کودکی از دست داده بود. یک مغازه بازی های کامپیوتری داشت و کمک خرج زندگی مادر و خواهرش بود. ۲۶ آبان در شهریار، نیروهای حکومتی به او شلیک می کنند و جان عزیزش را از دست می دهد.

TAVAANA

همان شب لعنتی، قبل از این که گلوله سراغش بیاید، با مادرش تماس گرفت و گفت در راه خانه است؛ اما هرگز به خانه نرسید و مادر برای همیشه چشم‌انتظارش ماند. یک روز بعد به مادر خبر می‌رسد که جگر گوشه‌ات کشته شده و برای تشخیص پیکر به پزشکی قانونی بیا. مادر بهت‌زده می‌رود و چهره پسرش را از مانیتور می‌بیند و فاجعه بر سرش آوار می‌شود. اجازه نمی‌دهند از نزدیک پیکر میلاد را ببیند.

نیروهای امنیتی تا چند روز پیکر میلاد را تحویل نمی‌دهند. نهایتاً پس از چند روز پیگیری، گفته می‌شود که پیکر میلاد به کهریزک منتقل شده است. بالاخره خانواده با هزار تعهد و تهدید، پیکر را تحویل می‌گیرند و به خاک می‌سپرند. ماموران تهدید کردند که نباید با هیچ‌کسی مصاحبه کنید و اگر خواستید مراسم بگیرید یا مهمان خاصی داشتید، به پلیس امنیت خبر بدهید. آن‌ها همچنین می‌گویند که باید وضعیت حضور میلاد در تظاهرات را از طریق دوربین‌ها بررسی کنند تا ببینند آیا حکومت خسارتی پرداخت می‌کند یا نه.



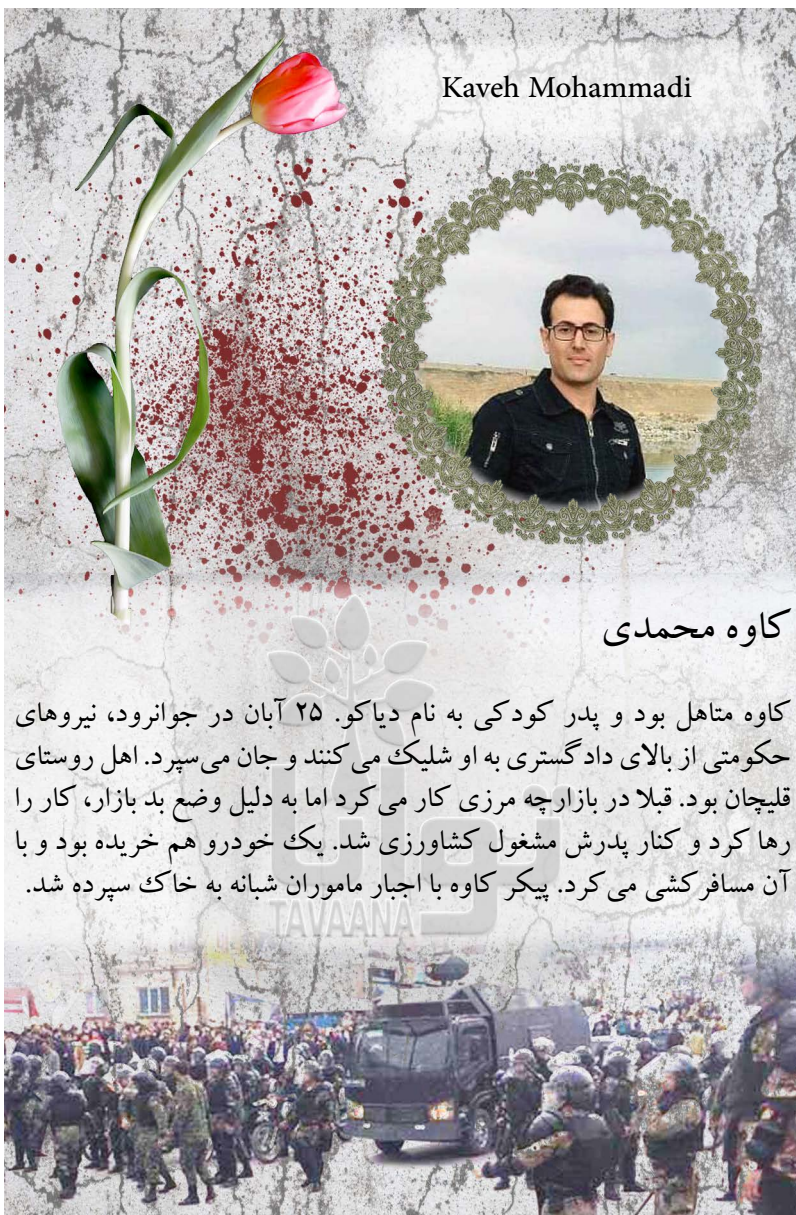
Alireza Mohammadzadeh

علیرضا محمدزاده

علیرضا متاهل بود و یک دختر داشت. آرزوی او و همسرش، ساختن فردایی خوب برای دخترکشان بود. آبان ۹۸ در سهراب آدران در صف معترضان بود که نیروهای حکومتی به او شلیک می‌کنند و جانش را از دست می‌دهد. ماموران پیکر علیرضا را پس از حدود ده روز تحویل می‌دهند؛ با هزار تهدید و مشروط به برگزاری مراسم بی سروصدا. خانواده علیرضا تحت فشارهای نیروهای امنیتی، مجبور به سکوت شده‌اند.



Kaveh Mohammadi



کاوه محمدی

کاوه متاهل بود و پدر کودکی به نام دیاکو. ۲۵ آبان در جوانرود، نیروهای حکومتی از بالای دادگستری به او شلیک می‌کنند و جان می‌سپرد. اهل روستای قلیچان بود. قبلا در بازارچه مرزی کار می‌کرد اما به دلیل وضع بد بازار، کار را رها کرد و کنار پدرش مشغول کشاورزی شد. یک خودرو هم خریده بود و با آن مسافرکشی می‌کرد. پیکر کاوه با اجبار ماموران شبانه به خاک سپرده شد.

TAVAANA

Hashem Moradi



هاشم مرادی

هاشم ۲۶ آبان ماه در جریان تظاهرات سراسری در جوآنرود بازداشت می شود. خانواده چشم انتظار او بودند و منتظر تا حداقل در دادگاه یا زندان او را ببینند؛ اما ۱۱ دی ماه پیکر شکنجه شده هاشم در کنار رودخانه ای در حاشیه جوآنرود پیدا می شد. سرنوشت چند جانباخته دیگر نیز چنین بود. از جمله؛ ارشاد رحمانیان، کاوه ویسانی، پویا احمدزاده و چند تن دیگر.



Adel Matouri



## عادل مطوری

عادل حدوداً ۳۰ ساله بود؛ جوانی با هزار رویا و آرزو و سرشار از زندگی و امید. آبان ۹۸ در آبادان در راه بازگشت از محل کار بود که نیروهای امنیتی به پهلویش شلیک می‌کنند. به بیمارستان منتقل می‌شود. خانواده امیدوار بودند که عزیزشان بهبود یابد اما دو روز بعد عادل بر اثر شدت جراحت جان جانش را از دست می‌دهد.

TAVAANA



گفته می‌شود نیروهای امنیتی برای تحویل پیکر عادل حدود ۴۸ میلیون تومان طلب می‌کنند، اما خانواده توان پرداخت این مبلغ را نداشتند. نهایتاً مامورا پیکر عادل را تحویل می‌دهند؛ اما با هزار تهدید و تعهد و مشروط به خاک‌سپاری شبانه و بی سروصدا.

ماموران همچنین به خانواده عادل گفته‌اند که اگر سکوت کنند و اطلاع‌رسانی نکنند، به فرزندشان عنوان «شهید راه امنیت» خواهند داد.



Reza Moazami Goudarzi

Age: 19



رضا معظمی گودرزی، ۱۹ ساله

رضا سرشار از زندگی و نشاط و اهل ورزش بود و خوش تیپ و خوش قامت. دو ماه دیگر، اول آذر که می‌رسید تازه ۲۰ ساله می‌شد. آبان ۹۸ از باشگاه ورزشی به خانه برمی‌گشت که نیروهای امنیتی به او شلیک می‌کنند. بلافاصله به بیمارستان منتقل می‌شود اما مرگ امان نمی‌دهد و جان عزیزش را از دست می‌دهد. اعضای پیکر رضا پس از مرگش اهدا شد.

TAVANA

خانواده رضا اصالتاً اهل بروجرد بودند و ساکن کرج. نیروهای امنیتی تحویل پیکر را مشروط به عدم برگزاری هر گونه مراسم و البته خاکسپاری در روستایی دورافتاده در حومه بروجرد کردند. نهایتاً خانواده می‌پذیرند و پیکر جگر گوشه‌شان را به سینه خاک می‌سپرنند.

در یکی از فیلم‌هایی که از عزاداری خانواده رضا منتشر شد، مادر کنار قبر دردانه‌اش نشسته و سنگ را نوازش می‌کند و به گویش لری می‌گوید: «پسرم! حتی یک بار دستت را جلوی بابا دراز نکردی. می‌گفتی بابا ۴ صبح می‌ره، ۱۱ شب میاد. من چه جوری ازش پول بگیرم؟ پسر غیرتی و عزیزم!» رضا خودش کار می‌کرد و مزد زحمتش را می‌گرفت؛ بی آن‌که بهره‌ای از رانت داشته باشد. هزاران رویا در سر داشت که قرار بود یکی یکی آن‌ها را رنگ واقعیت بزند.

فیلم دیگری نیز در فضای مجازی منتشر شد که نشان می‌داد خانواده داغ‌دیده رضا برای پسرشان ماشین عروسی آماده کرده‌اند. چندی بعد نیز یکم دی‌ماه که رسید، خانواده بر مزار رضا حاضر شدند و ۲۰ سالگی او را جشن گرفتند.



Mehrdad Moeinfar

Age: 32



مهرداد معین فر، ۳۲ ساله

مهرداد در خانواده‌ای کارگری بزرگ شده بود و طعم فقر و رنج را چشیده بود. دلسوز مردم رنج‌دیده بود و حاضر در صف معترضان. چند روز از تولدش نگذشته بود که ۲۶ آبان در شهریار، گلوله نیروهای حکومتی روده‌هایش را پاره می‌کند و در مسیر بیمارستان جان جانش را از دست می‌دهد.

TAVAANA

پدرش کارگر بود. وضع مالی‌شان خوب نبود و به همین دلیل هنوز ازدواج نکرده بود. در یک داروخانه کار می‌کرد و عاشق ورزش بود و اهل بدن‌سازی. هفتم آبان‌ماه تولدش بود.

نیروهای امنیتی پیکر مهرداد را به کهریزک می‌برند. ابتدا به خانواده تحویل نمی‌دهند. بعد با مادر و خواهرش تماس می‌گیرند و می‌گویند برای شناسایی به آن‌جا بروند. البته به آن‌ها تذکر می‌دهند که نباید بلند گریه و زاری کنند. پیکر مهرداد شناسایی می‌شود. مادرش می‌گوید: «پیکر کشته‌شده‌های شهriار را به کهریزک منتقل کرده بودند و ۵۰ نفر نام جان‌باخته آن‌جا بود که مهرداد من نفر پنجاه و یکم بود.»

ماموران وقتی می‌خواهند پیکر مهرداد را تحویل دهند به خانواده‌اش می‌گویند ما آمبولانس رایگان در اختیارتان می‌گذاریم و شما او را به شهرستان ببرید و دفن کنید. آن‌ها نمی‌پذیرند و مجبور می‌شوند تعهد دهند که هرگز اطلاع‌رسانی نکنند و هیچ مراسم مفصلی نداشته باشند. نهایتاً خانواده مراسم کوچکی برای جگرگوشه‌شان می‌گیرند. ماموران اما تمام اعلامیه‌های مهرداد روی دیوارهای محله‌شان را پاره می‌کنند و بنرهایش را برمی‌دارند.

مادر مهرداد شجاعانه در مصاحبه‌ای می‌گوید: «مهرداد من و مهردادها را روز یکشنبه در خیابان‌ها پرپر کردند. پسر من به شهriار رفت تا از میهنش دفاع کند. از مردمش دفاع کند. دین بچه من انسانیت بود. بچه من ظلم را قبول نداشت.»

Behzad Moeinifar

Age: 28



بهزاد معینی‌فر، ۲۸ ساله

بهزاد فوق‌لیسانس حسابداری داشت. ۲۶ آبان از محل کار به خانه بازمی‌گشت که می‌بیند در جریان تجمعات، نیروهای امنیتی می‌خواهند چند دختر جوان را بازداشت کنند. اعتراض می‌کند و سعی می‌کند جلویشان را بگیرد که دو گلوله به گردنش شلیک می‌کنند و جانش را از دست می‌دهد.



بسیار آرام و مهربان بود و آزارش به کسی نمی‌رسید. بدون این‌که به پول خانواده یا آشنایان بسیارشان تکیه کند، خودش تلاش کرده و دنبال کار گشته بود و به‌تازگی و با دشواری بسیار توانسته بود شغلی برای خود دست و پا کند، اما آن شب لعنتی می‌شود پایان آن‌همه تلاش و رویا.

یک گلوله از شاه‌رگ به گردن خورده بود و یک گلوله هم در گردنش جا مانده بود. نیروهای امنیتی ابتدا از تحویل پیکر بهزاد خودداری می‌کردند و نهایتاً با توهین و تحقیر و تهدید بسیار و دریافت هزینه‌ای سنگین، پیکر را تحویل خانواده دادند.

در مراسم بهزاد، خانواده حق‌گریه و زاری نداشتند. به قدری ماموران در آن‌جا زیاد بودند و فضای رعب و وحشت حاکم بود که فرصت سوگواری نبود.



Behrouz Maleki



## بهروز ملک‌ی

بهروز از جمله جوانانی بود که آبان ۹۸ در مریوان در اعتراض به آنچه بر میهنش می‌رفت به تظاهرات سراسری پیوست و به ضرب گلوله نیروهای حکومتی جان عزیزش را از دست داد. اطلاعات بیش‌تری از او در دست نیست. تصویر چهره غرق‌درخون و با چشمان باز بهروز بر کف خیابان، یادآور تصویر ندا آقا سلطان در سال ۸۸ است.

Borhan Mansournia

Age: 28



برهان منصورنیا، ۲۸ ساله

برهان اهل مریوان، فارغ‌التحصیل دکترای دامپزشکی از دانشگاه ارومیه و علاقه‌مند به فلسفه و جامعه‌شناسی بود. در حال گذراندن دوره سربازی در کرمانشاه بود که ۲۵ آبان برای مرخصی به خانه برادرش می‌آید. عصر از خانه بیرون می‌رود و به صف معترضان می‌پیوندد که نیروهای حکومتی به شکمش شلیک می‌کنند. به بیمارستان منتقل می‌شود اما به دلیل عدم رسیدگی مناسب پس از ۳۴ ساعت جان جوانش را از دست می‌دهد.



بسیار اهل مطالعه بود و درد جامعه‌اش را داشت. به دوستانش می‌گفت: «چرا سطل آشغال‌های شهر به جای آشغال، از انسان پر شده است؟» از رشته‌اش راضی نبود و می‌خواست در رشته روانشناسی ادامه تحصیل دهد. می‌خواست بعد از پایان خدمت، در مریوان یک کلینیک دامپزشکی دایر کند. کوچک‌ترین پسر خانواده‌اش بود.

آنچه بر برهان گذشت و به مرگ او ختم شد به شدت تکان‌دهنده است. صبح، زمان مرخصی‌اش که می‌شود برای استراحت به خانه برادرش می‌آید. عصر از خانه بیرون می‌زند تا به دیدن دوستش برود که با دیدن جمعیت منصرف می‌شود و به آنان می‌پیوندد. نیروهای حکومتی و سرکوب‌گر به سمت معترضان تیراندازی می‌کنند و چند نفر در جا کشته می‌شوند و برهان و چند تن دیگر هم زخمی. گلوله به شکم برهان خورده بود و امکان درمانش وجود داشت. مردم او را به خانه‌ای می‌برند و با برادرش تماس می‌گیرند. برادر از راه می‌رسد و برهان را به بیمارستان فارابی می‌برد. آن‌جا می‌گویند که امکانات ندارند و پذیرش نمی‌کنند. حدود یک ساعت با وجود خون‌ریزی و بدون هیچ‌گونه رسیدگی پزشکی، منتظر آمبولانس بعدی می‌شوند و بعد به بیمارستان طالقانی می‌روند. آن‌جا هم نمی‌خواهند پذیرش کنند که با عصبانیت برادرش بالاخره قبول می‌کنند و برهان را راهی اتاق عمل می‌کنند. نیمه‌شب می‌شود و در این فاصله جسد چند نفر دیگر که تیر خورده بودند از اتاق عمل به سردخانه منتقل می‌شود.

بالاخره خانواده به اتاق عمل می‌روند و می‌بینند فرزندشان به هوش است. داستان را برای خانواده‌اش تعریف می‌کند. آن‌ها فکر می‌کنند وضعیت جگر گوشه‌شان رو به بهبود است و خوشحال می‌شوند. مسئولان دستور می‌دهند به بخش داخلی منتقل شود. حال آن‌که بیمار پس از عمل جراحی باید در بخش مراقبت‌های ویژه تحت نظر قرار بگیرد. برهان به هوش بود و درد شدیدی داشت. هرچه به دکتر اصرار می‌کنند به آی.سی.یو منتقل شود، قبول نمی‌کند و می‌گوید لازم نیست.

دکتر حتی یک مرتبه هم بالای سر برهان نمی‌آید و می‌گوید پسران چون مواد

مخدر مصرف می‌کند درد دارد. تن رنجور برهان رفته‌رفته سرد می‌شود. عصر روز دوشنبه دست و نیم‌تنه پایینش از کار می‌افتد. او را احیا می‌کنند و بالاخره به آی.سی.یو می‌برند اما برهان دچار مرگ مغزی شده بود. نهایتاً شامگاه دوشنبه پس از ۳۴ ساعت جدال با مرگ، برهان به دلیل عدم رسیدگی پزشکی جان عزیزش را از دست می‌دهد.

نیروهای امنیتی ابتدا اجازه نمی‌دهند پیکر برهان به پزشکی قانونی منتقل شود؛ مبادا علت فوت روشن شود. نهایتاً با جمع شدن آشنایان و بستگان این امر صورت می‌گیرد و پیکر بی‌جان برهان به پزشکی قانونی می‌رود. پس از تحویل پیکر، خانواده متوجه می‌شوند بخش‌های زیادی از پیکر از جمله شکم، صورت، پشت و گوش‌ها شکافته شده و حتی بینی نیز شکسته است. گویا می‌خواستند علت مرگ را چیز دیگری جلوه دهند. ماموران از خانواده برهان تعهد می‌گیرند که شکایات نکنند و هیچ‌گونه اطلاع‌رسانی درباره فرزندشان انجام ندهند. حتی آن‌ها را تهدید به بازداشت می‌کنند. نهایتاً به شرط دفن شبانه، پیکر برهان را تحویل می‌دهند.

سرانجام پیکر برهان شبانه و در جوی به شدت امنیتی در مریوان در کنار مزار دانیال استواری و مهران تاک، دیگر جان‌باختگان اعتراضات سراسری آبان ۹۸، به خاک سپرده می‌شود.





Meisam Mani'aat



### میثم منیعات

میثم حدوداً ۲۰ ساله بود و سرشار از زندگی و شور جوانی و مرگ به جهانش راه نداشت. ۲۶ آبان در خرمشهر، هدف شلیک مستقیم ماموران امنیتی قرار می‌گیرد و جان جوانش را از دست می‌دهد. گفته می‌شود پیکر میثم تحت فشارها و تهدیدهای نیروهای امنیتی، فقط با حضور چند عضو خانواده‌اش به خاک سپرده می‌شود.

Nader Momeni

Age: 55



نادر مومنی، ۵۵ ساله

نادر متاهل بود و یک دختر و یک پسر داشت. آبان ۹۸ در شهریار، مغازه‌اش را می‌بندد و به خانواده می‌گوید که در راه خانه است؛ اما نیروهای حکومتی به پهلوی او شلیک می‌کنند و جانش را از دست می‌دهد و هرگز به خانه نمی‌رسد. مراسم خاک‌سپاری او تحت فشار و تهدید ماموران قرار بود بی‌سروصدا انجام شود ولی مردم محل با شنیدن خبر، در مراسم حضور پیدا می‌کنند.



Mahnaz Mehdizadeh



### مهناز مهدی‌زاده

مهناز در آبان ۹۸ در جریان تظاهرات مردمی در کرج، هدف شلیک نیروهای حکومتی قرار می‌گیرد و جانش را از دست می‌دهد. گفته می‌شود سه گلوله به او شلیک شده است. به دلیل وجود فشارهای شدید نیروهای امنیتی بر خانواده مهناز، اطلاعات بیش تری از او در دست نیست.



Azar Mirzapour Zahabi

Age: 48



آذر میرزاپور زهابی، ۴۸ ساله

آذر سه دختر داشت و یک پسر، پرستار بود و سرپرست خانواده. ۲۵ آبان در کرج، پس از دو شیفت کاری در راه خانه بود. کمی مانده به خانه با پسرش تماس می‌گیرد و می‌گوید جای را آماده کند که نیروهای حکومتی به قلبش شلیک می‌کنند و در راه بیمارستان جان می‌سپرد. سخت کار می‌کرد تا زندگی فرزندانش را تامین کند؛ فرزندانگی که حالا زندگی‌شان به کابوسی تبدیل شده است.

Javid Mirzaei



## جاوید میرزایی

جاوید اصلتا اهل میانه بود. آبان ماه ۹۸ در رباط کریم، به ضرب گلوله نیروهای حکومتی جان عزیزش را از دست داد. به دلیل فشارها و تهدیدهای نیروهای امنیتی، اطلاعات بیش تری از جاوید و نحوه کشته شدن او در دست نیست.

تواانا  
TAVAANA



Ebrahim Mehdipour





Osman Naderi



عثمان نادری

عثمان از جمله جوانان برومند ایران بود که آبان‌ماه ۹۸ در مریوان، به ضرب گلوله ماموران حکومتی جان عزیزش را از دست داد. به دلیل فشارها و تهدیدهای نهادهای امنیتی، اطلاعات بیش‌تری از عثمان در دست نیست.

توانا  
TAVANA

Pouria Naserikhah



### پوریا ناصری خواه

پوریا اهل کرمانشاه، راننده کامیون بود و نان‌آور خانواده. ۲۵ آبان در سهراب آدران نیروهای امنیتی به او شلیک می‌کنند و جان می‌سپرد. گفته می‌شود او در تظاهرات سراسری سال ۹۶ و ۹۷ نیز بازداشت شده بود. پیکر پوریا پس از چند روز به خانواده‌اش تحویل داده می‌شود؛ به شرط دفن شبانه، عدم اطلاع‌رسانی، عدم برگزاری مراسم و شکایت نکردن. پدر او تا کنون چندین بار احضار شده است.



Yaghoub Najafi Babadi

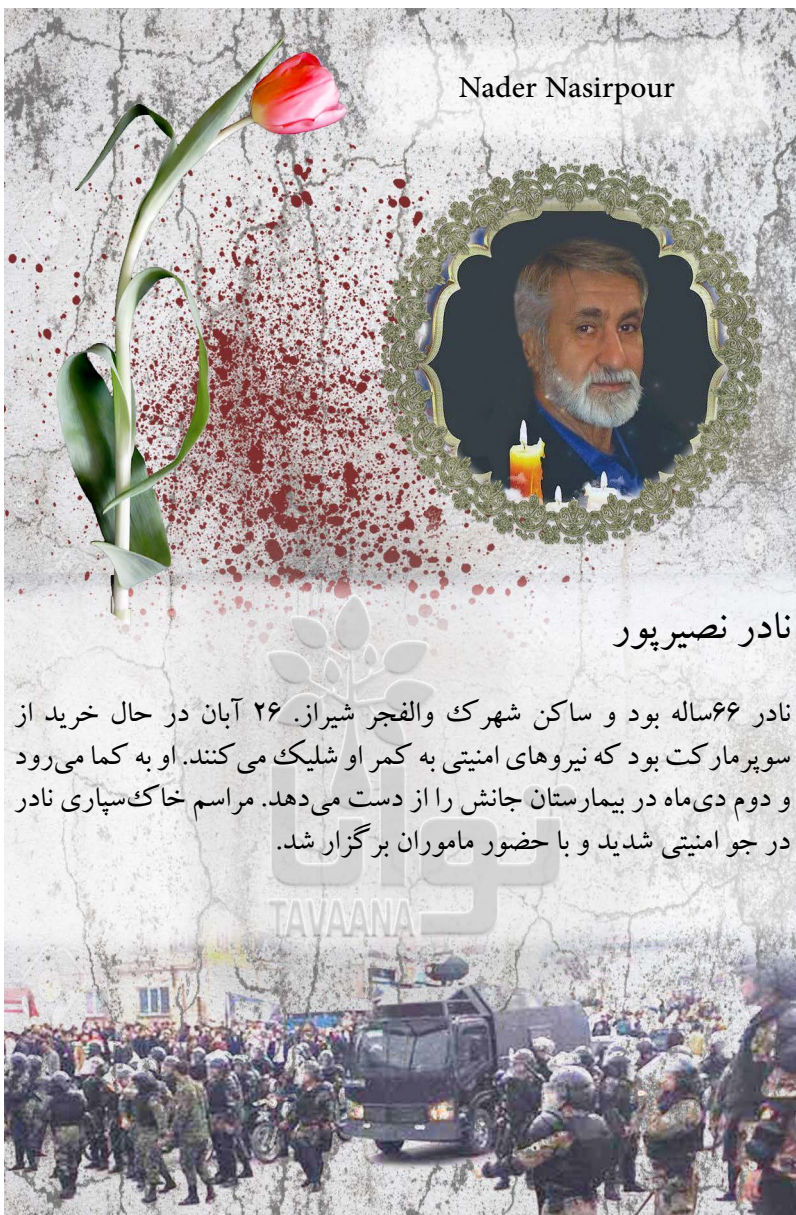


یعقوب نجفی بابادی

یعقوب متاهل بود و دارای فرزند. ۲۶ آبان مقابل پل رباط اصفهان نیروهای حکومتی به شکم او شلیک می‌کنند و جانش را از دست می‌دهد. گفته می‌شود نیروهای امنیتی برای تحویل پیکر یعقوب، هزینه سنگینی از خانواده او گرفته‌اند. پیکر یعقوب سرانجام در شهرستان کوهرنگ به خاک سپرده شد.



Nader Nasirpour



نادر نصیرپور

نادر ۶۶ ساله بود و ساکن شهرک والفجر شیراز. ۲۶ آبان در حال خرید از سوپرمارکت بود که نیروهای امنیتی به کمر او شلیک می‌کنند. او به کما می‌رود و دوم دی‌ماه در بیمارستان جاننش را از دست می‌دهد. مراسم خاک‌سپاری نادر در جو امنیتی شدید و با حضور ماموران برگزار شد.

TAVAANA

Hamid Nazari



## حمید نظری

حمید، که در گذشته فعال دانشجویی بود، در آبان ۹۸ در جریان تظاهرات سراسری بازداشت می‌شود. در دی‌ماه خبر می‌رسد که حمید از زندان آزاد شد اما پس از ۲۴ ساعت بر اثر سکته درگذشت. حمید هیچ‌گونه مشکل و بیماری قلبی نداشت و خود، به خانواده‌اش گفته بود که در طول بازداشت، به او تزریق شده است.



Javad Nazari Fath'abadi

## جواد نظری فتح‌آبادی

جواد از جمله شرکت‌کنندگان در تظاهرات آبان ۹۸ و از اولین جان‌باختگانی بود که نامش رسانه‌ای شد. جواد ۲۴ آبان در سیرجان با شلیک نیروهای حکومتی به سرش، جان باخت. فیلم پیکر در خون غلتیده او در اینترنت منتشر شد. همچنین تصاویری از او منتشر شد که بعداً گفته شد متعلق به شخص دیگری است. فشارها و تهدیدهای نیروهای امنیتی مانع از اطلاع‌رسانی بیش‌تر درباره جواد شده است.





Mohammadreza Nikouravan



## محمد رضا نیکوروان

محمد رضا جوان بود و سرشار از زندگی. آبان ۹۸ در کرج نیروهای حکومتی به او شلیک می‌کنند و جان جوانش را از دست می‌دهد. پیکر محمد رضا در شهر شهرستان، در نزدیکی رشت، به خاک سپرده می‌شود. به دلیل فشارها و تهدیدهای ماموران، اطلاعات بیش تری از محمد رضا در دست نیست.

Mehdi Nikouei Aliabadi



## مهدی نیکویی علی آبادی

مهدی دانشجوی رشته حقوق دانشگاه پردیس شیراز بود. ۲۵ آبان در معالی آباد شیراز، در صف معترضان بود که نیروهای امنیتی به او شلیک می‌کنند و جانش را از دست می‌دهد. خانواده مهدی تا چند روز پس از شنیدن خبر کشته شدن جگر گوشه‌شان هیچ نشانی از پیکر او نیافتند. گفته می‌شود پیکر مهدی با تهدید و تعهد به خانواده‌اش تحویل داده شد و سرانجام در حضور ماموران به خاک سپرده شد.



Siyamak Navidi Bildashi



## سیامک نویدی بیلداشی

سیامک حدوداً سی سال داشت و اصالتاً اهل اردبیل بود. آبان ۹۸ در کیانشهر تهران، نیروهای امنیتی به او شلیک می‌کنند و جان جوانش را از دست می‌دهد. به دلیل فشارها و تهدیدهای خانواده از سوی نیروهای امنیتی، اطلاعات بیش‌تری از سیامک در دسترس نیست.

TAVAANA



Mozafar Vatandoust



## مظفر وطن دوست

مظفر از جمله کسانی است که در جریان اعتراضات سراسری آبان ۹۸ در کرمانشاه، به ضرب گلوله نیروهای حکومتی کشته شد. اطلاعات دیگری از او در دست نیست. خانواده او تحت فشارها و تهدیدهای نهادهای امنیتی سکوت کرده‌اند.



Kaveh Visani

## کاوه ویسانی

کاوه جوانی دردمند بود که به ۴۰ سال دیکتاتوری اعتراض داشت. ۲۶ آبان در سنندج در صف معترضان بود که بازداشت می‌شود. خانواده منتظر آزادی عزیزشان بودند؛ اما نیمه آذرماه پیکر شکنجه‌شده کاوه در روستای باباریز، اطراف سنندج، پیدا می‌شود. خانواده کاوه به دلیل تهدید نیروهای امنیتی از اطلاع‌رسانی درباره فرزندشان خودداری کرده بودند.

TAVANA

اثر شکنجه بر پیکر جوان کاوه کاملاً مشهود بود. این اتفاق دهشتناک، البته منحصر به کاوه نبود و چند جواد دیگر هم سرنوشتی مشابه او داشتند. از جمله: ارشاد رحمانیان که پیکرش در حاشیه سد گاران مریوان پیدا شد؛ پویا احمدزاده که پیکرش در روستای قار سنندج پیدا شد و پنج پیکر که در دریاچه پشت سد وحدت سنندج یافت شد.

این اخبار هولناک نشان‌دهنده وقوع فاجعه‌ای هولناک هستند.





Majid Hashemi

Age: 34



مجید هاشمی، ۳۴ ساله

مجید متولد ۱۳۶۴، متأهل و دارای دو کودک خردسال بود. ۲۶ آبان در صدر (شیراز) در صف معترضین به قصد عدالت‌خواهی و مبارزه با ظلم و فساد با دیگر هموطنانش همصدا شد که نیروهای امنیتی به او تیراندازی می‌کنند و جانش را از دست می‌دهد.

عاشق دو فرزندش بود و طرفدار تیم فوتبال پرسپولیس. پیکر معجد چند روز بعد تحویل خانواده داده شد. البته ماموران اجازه ندادند که او در دارالرحمه - قبرستان اصلی شیراز - دفن شود.

به وضعیت موجود معترض بود و اهل مبارزه مسالمت‌آمیز. با دست خالی به تظاهرات رفته بود که با گلوله پاسخ گرفت. معجد در توییت هم می‌نوشت. از جمله در یک توییت نوشته بود:

«دلم می‌خواد امشب این رویای قشنگ رو ببینم: فردا مردم ایران یک روز بدون ماشین دارن. هیچ ماشینی اول صبح استارت نمی‌خوره هیچ ماشینی سینه آسفالت رو خراش نمی‌ده. هیچ ماشینی جلوی پمپ بنزین توقف نمی‌کنه. هیچ دستی به سمت هیچ نازل بنزینی نمیره. یه رویا که رنگ غیرت داره و بوی اراده. کاش یک ملت بودیم.»

## دیگر اسامی

اما شماری از جان‌باختگان هم هستند که فقط نامی از آنان به بیرون درز کرده یا اطلاعات‌شان تایید نشده است. این اسامی در ادامه می‌آیند.

شهر	نام و نام خانوادگی	ردیف
اسلام‌آباد غرب	محمدرضا محمدی	۱
اراک	مسعود صابری	۲
اسلامشهر	حسین قاسمی	۳
اسلامشهر	محمود کریمی راغب	۴
اسلامشهر	محسن مظفری	۵
اصفهان	محمد امیری	۶
اصفهان	غلامرضا بهرامی	۷
اصفهان (رهنان)	مهدی زنجیرانی	۸



اصفهان (ملک شهر)	عابدی	۹
اکبرآباد (تهران)	قوچعلی ابراهیمی	۱۰
شهر جدید اندیشه	ابوالفضل آذرم	۱۱
اندیمشک	نجف‌وند	۱۲
اندیمشک	عبدالله یعقوب‌وند	۱۳
اهواز	محمدرضا عسافی زرگانی	۱۴
اهواز	سید کیوان یرفی	۱۵
آبادان	خالد معینات	۱۶
آبادان	روانبخش ململی گلزاری	۱۷
بوکان	ادریس	۱۸
بوکان	علی شیر دادوند	۱۹
بوکان	هیوانادری	۲۰
بومهن	بهروز فلاح	۲۱
بهارستان	علی‌الله امینی	۲۲
بهارستان	فاطمه حبیبی	۲۳
بهارستان	گل‌آقا نوری	۲۴
بهبهان	تدین	۲۵
بهبهان	شبشم دیانی	۲۶
تبریز	حسن داداشی	۲۷
تهران	علی بهبودی	۲۸
تهران	سجاد عدالتی	۲۹

تهران	فریدون کاظمی	۳۰
تهرانسر	سیدقاسم حسینی	۳۱
جوانرود	فرشاد خیراندیش	۳۲
جوانرود	خالد رشیدی	۳۳
جوانرود	سلمان رحمانی	۳۴
جوانرود	کاوه رضایی	۳۵
جوانرود	ریوار سیدرحیمی	۳۶
جوانرود	امجد شاهمرادی	۳۷
جوانرود	وحید عبدی	۳۸
جوانرود	فرهاد غفوری	۳۹
جوانرود	علی (یونس) فیروزبخت	۴۰
جوانرود	ابراهیم محمدی	۴۱
جوانرود	کاوه مرادی	۴۲
جوانرود	شعبان مریدی	۴۳
جوانرود	حمزه نقدی	۴۴
جوانرود	یونس هوشنگی (عزیز)	۴۵
خرمشهر	میثم عبدالوهاب	۴۶
خرمشهر	میثم عتیقی	۴۷
خرمشهر	میثم عدگی پور (منیعات)	۴۸
خرمشهر	خالد منیعات	۴۹
رامهرمز	سید علی موسوی	۵۰

سر آسیاب	جلیل حسینی امامقلی	۵۱
سر آسیاب	اکبر لنگری	۵۲
سندج	زیبا خوشگوار	۵۳
شادگان	هانی شهبازی	۵۴
شادگان	محمدعلی کاظمی	۵۵
شهر قدس	جواد بابایی	۵۶
شهر قدس	حسین شهبازی	۵۷
شهر قدس	علیزاده (مرد)	۵۸
شهر قدس	حمزه علی نعمتی	۵۹
شهر یار	علی امینی	۶۰
شهر یار	حمیدرضا (محمدرضا) حسینی	۶۱
شهر یار	قاسم رضایی	۶۲
شهر یار	احسان شیری	۶۳
شهر یار	علیرضا نوری	۶۴
شهر یار	یار محمدی	۶۵
شیراز	جانفشان اسدی	۶۶
شیراز	حسین بذرافشان	۶۷
شیراز	مسعود بهارلو	۶۸
شیراز	پارسایی	۶۹
شیراز	وحید توسلی دوست	۷۰
شیراز	محمدرضا خورشیدی	۷۱



شیراز (دو کوهک)	علی اکبر دو کوهی	۷۲
کرج	ابوالفضل آذرم	۷۳
کرج (فردیس)	رضا پذیرش	۷۴
کرج	رامین جمشیدی (افغانستان)	۷۵
کرج	امید رضایی	۷۶
کرج	امیر شکری	۷۷
کرج	امیر شکوری	۷۸
کرج (فردیس)	کوروش شیدانی	۷۹
کرج	امیرحسین صادقی	۸۰
قهدریجان	محمد ابراهیمی	۸۱
قهدریجان	نعمت‌الله شفیعی	۸۲
کرمانشاه	جواد پالانی	۸۳
کرمانشاه	محمد پالانی	۸۴
کرمانشاه	نعمت حسینی	۸۵
کرمانشاه	سعید رضایی	۸۶
کرمانشاه	بهمن عزیزی	۸۷
کرمانشاه	رامین میرزایی	۸۸
ماهشهر	منصوره الباوی	۸۹
ماهشهر	طاہر آل خمیس (حطاوی)	۹۰
ماهشهر	احمد قربانی دستگردی	۹۱
ماهشهر	شهاب حطاوی	۹۲

ماهشهر	محمد خالدی	۹۳
ماهشهر	یوسف خالدی	۹۴
ماهشهر	محمد خالقی	۹۵
ماهشهر	احمد خواجه آلبوعلی	۹۶
ماهشهر	علی خواجه آلبوعلی	۹۷
ماهشهر	منصور دریس	۹۸
ماهشهر	مختار عتقی	۹۹
ماهشهر	همسر مختار عتقی	۱۰۰
ماهشهر	عدنان هلالی	۱۰۱
مریوان	عثمان احمدی	۱۰۲
مریوان	امیر امجدی	۱۰۳
مریوان	ادریس بیواره	۱۰۴
مریوان	آریا جوان	۱۰۵
مریوان	مظفر صیفی	۱۰۶
مریوان	میثم محمدی	۱۰۷
مشکین دشت	مهدی کلوخی	۱۰۸
مشکین دشت	مهدی مشتاقی	۱۰۹
مشکین دشت	علی همدانی	۱۱۰
ملارد	علی رحمانی	۱۱۱
ملارد	محمد صفری	۱۱۲
نجف آباد	محمد امیری	۱۱۳

ورامین	حسن خدائی	۱۱۴
هشترود	اکبر کریمی اصل	۱۱۵
یزدانشهر	داوود وندی	۱۱۶
یزدانشهر	رسول امانی	۱۱۷
-	مجتبی اسفندیار ثابت	۱۱۸
-	محسن اسفندیاری	۱۱۹
-	سعید اسماعیلی	۱۲۰
-	علی القاسی	۱۲۱
-	وحید اللهی	۱۲۲
-	سعید امیری	۱۲۳
-	بهنام امیریان	۱۲۴
-	حسین امینی	۱۲۵
-	مصطفی باکری	۱۲۶
-	حمید برهانی	۱۲۷
-	قادر بهمن‌یار	۱۲۸
-	شکیبا بیرانوند	۱۲۹
-	سعید بیژ	۱۳۰
-	ابوالفضل بیگدلی	۱۳۱
-	فرشاد پهلوانی	۱۳۲
-	ولی‌الله پیرحیاتی	۱۳۳
-	غلام تابزر	۱۳۴



-	صابر توسلکانی	۱۳۵
-	افشین جلیلی	۱۳۶
-	علی جوانرودی	۱۳۷
-	فواد جوشن	۱۳۸
-	بهزاد جویباره	۱۳۹
-	نعمت حسینی	۱۴۰
-	اسماعیل خرمند	۱۴۱
-	دانیال	۱۴۲
-	غلامرضا داوودی	۱۴۳
-	محمدجواد رستمی	۱۴۴
-	محمود رضایی	۱۴۵
-	منصور رضایی	۱۴۶
-	احمد شاکری	۱۴۷
-	رسول زیارتی خوش‌نام	۱۴۸
-	فرامرز رحیمی	۱۴۹
-	مظاهر رستمی	۱۵۰
-	عبدالله شاه‌آبادی	۱۵۱
-	میلاد شیرازی	۱۵۲
-	صدرا سربله	۱۵۳
-	صادق عباسی کردنیا	۱۵۴
-	بهمن عزیزی	۱۵۵

-	یونس عینی	۱۵۶
-	منوچهر فتحی	۱۵۷
-	وحید فتحی	۱۵۸
-	منصور فخری	۱۵۹
-	ابراهیم فدای	۱۶۰
-	حمزه فرجی	۱۶۱
-	بهروز فلاحتی‌راد	۱۶۲
-	فرزاد قاسمی‌مقدم	۱۶۳
-	بهمن کامرانی	۱۶۴
-	جواد کریمی	۱۶۵
-	خسرو کریمی	۱۶۶
-	هوشنگ کریمی	۱۶۷
-	دانیال محمدی	۱۶۸
-	رضا محمودی	۱۶۹
-	جواد مختاری	۱۷۰
-	حشمت مرادی	۱۷۱
-	مسعود مرادی	۱۷۲
-	احمد منصوری	۱۷۳
-	عبدالله منصوری	۱۷۴
-	علی اصغر مولانیا	۱۷۵
-	مجید اسد مولانیا	۱۷۶

-	محمد میرزایی	۱۷۷
-	محمد نادری	۱۷۸
-	محمد رضا نوبختی نیا	۱۷۹
-	عمران ولیدی	۱۸۰
-	مصطفی همتی راد	۱۸۱



این روایت و اسامی فقط اندکی از جان‌باختگان تظاهرات سراسری آبان‌ماه ۱۳۹۸ بود. بر اساس گزارش رویترز، حدود ۱۵۰۰ تن در چند روز تظاهرات در ایران به دستور مستقیم علی خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی، کشته شدند و چندین هزار تن بازداشت. در حالی که فقط آمار تعداد کمی از جان‌باختگان و بازداشتی‌ها منتشر شده است. حکومت با فشار بر خانواده‌ها و تهدید آنان، تلاش می‌کند راه هر گونه اطلاع‌رسانی را سد کند تا فاجعه‌ای که رخ داده به دنیا مخابره نشود. با این حال آنچه به بیرون درز کرده آینه تمام‌نمای جنایتی هولناک است.

باز هم یادآوری می‌کنیم که اطلاع‌رسانی عرصه را بر دیکتاتور تنگ می‌کند و باعث می‌شود دست و پایش را جمع کند. اگر اطلاعاتی درباره این نام‌ها و نشانی‌ها و نام‌های منتشر نشده دارید، برایمان بفرستید!

آموزشکده توانا

به امید آزادی ایران!



